

جنبش به پیش ، کودتا چیان در وحشت



در خواست کمک از جامعه جهانی

۱۷	ابهام زدایی از چند مفهوم کلیدی مبارزه بی‌خشونت رامین احمدی
۱۷	عاشورای جنبش سبز و عاشورای مشروطه در تیریز محمد ارسلی
۱۸	از چه باید کردها عبدالعلی پارسا
۱۹	کودتاچیان تب کرده اند! بابک داد
۱۹	اریاب پونتیلا و نوکرش فاطمی ابراهیم نبوی

**اعتراف حسین شریعتمداری : وحشت کودتاچیان
روزنامه سوئیسی لوتان : حکومت ایران در تنگنا
سافرانسیسکو کرونیکل : رژیم در مانده ایران
سی ان ان : سبزها مصمم تر از همیشه**

2 نقشه جدید اقتدارگرایان:

**کشف حجاب در ۱۹ دی ، پنهان کردن اسلحه آمریکائی
دهه اول قرن ۲۱ به نام ایران ثبت کرد:**

رنگ، ماسک دهان، کهریزک و تلفن همراه

هشدار ملی مذهبی به آمران و عاملان بحرانها

ارتباط احمدی نژاد و متگی با بنیادهای براندازی

چوبه های دار، آخرین پناهگاه ولایت فقیه

سعید مرتضوی متهم اصلی کهریزک

کنسول ایران در فروژ استعفاء کرد

ناشر



موسسین:

خانه فیلم مخملباف / نوشابه امیری
هوشنگ اسدی / فریبرز بقائی
محسن سازگارا / علیرضا نوری زاده
فرهنگسرای پویا

مدیر اجرایی:
شهرلا بهار دوست

اولین پیش شماره هفتم تیر ماه
هزار و سیصد و هشتاد و هشت



اعتراف حسین شریعتمداری :

وحشت کودتاچیان

سر مقاله کیهان تهران با امضای حسین شریعتمداری تهدیدی است که پشت آن وحشت از آغاز عقب نشینی و گریبانگیری از کودتاچیان 22 خرداد نهفته است. کودتایی که حسین شریعتمداری خود از جمله طراحان و مدافعان تبلیغاتی- امنیتی آنست.

اهمیت این مطلب آنجاست که شریعتمداری وحشت زده از رایزنی ها و دیدارهای روزهای اخیر، اعتراف به خطر عقب نشینی کودتاچی ها و از چنگ رفتن آن قدرتی است که با کشتار و جنایت طی 7 ماه گذشته حفظ کرده اند.

گزارش های دریافتی کیهان نشان دهنده آن است که سران جریان فتنه طراحی های جدیدی برای لاپوشانی خیانت های چند ماهه خود در قالب يك نسخه جدید از طرح به اصطلاح «آشتی ملی» انجام داده اند.

در حالی که برخی از تحلیلگران در روزهای اخیر با نامه نسنجیده محسن رضایی خطاب هم ردم انقلاب به عنوان يك «پروژه مستقل» و طراحی شده توسط شخص وی مواجه شده اند، برخی گزارش ها که کیهان اخیراً به آنها دست یافته نشان می دهد این نامه صرفاً يك «زیر پروژه» است و باید آن را به عنوان بخشی هم ردم پروژه کلان تر که هدف آن خارج کردن سران فتنه از بن بست فعلی و فراهم آوردن امکان تداوم حیات سیاسی برای آنهاست، تحلیل کرد.

محسن رضایی در نامه خود خطاب هم ردم انقلاب با به کار بردن تعبیر «معترض» درباره میر حسین موسوی و تمجید از بیانیه شماره 17 وی که در آن حرکت هتاکانه اوباش در جسارت به ایام عزای حضرت سیدالشهدا (ع) مورد تایید قرار گرفته و به عنوان حرکتی خودجوش ستوده شده بود، از ایشان خواسته بود درباره حماسه روز 9 دی پیامی صادر یا سخنرانی کنند تا «از شروع دوباره فعالیت افراطیون دو جناح «جولگری شود. این نامه هم ردم و وضوح در حکم تاییدی و تکمله ای بر بیانیه ضد انقلابی موسوی است، با واکنش های گسترده ای در میان مردم و نخبگان اصولگرا مواجه شد و به هم ردم در این باره شکل گرفت که رضایی هدفی جز تطهیر سران فتنه ندارد.

اطلاعات کیهان نشان می دهد برخی واقعیت های کلیدی این احساس عمومی را تایید می کند. بر مبنای این اطلاعات سران جریان فتنه که اخیراً بر هماهنگی های خود با یکدیگر افزوده اند به 3 دلیل به این نتیجه رسیده اند هم ردم فعلی قابل تداوم نیست و باید راه خروجی از آن بیابند:-

1- از دست رفتن بدنه مردمی فتنه و محدود شدن آن به ضد انقلاب

2- ناتوانی سران فتنه از کنترل رفتار های ضد انقلابی باقی مانده حامیان خود و قطعی شدن این موضوع که نظام و مردم عقیده دارند هزینه این رفتار های ضد انقلابی باید مستقیماً توسط سران فتنه پرداخت شود و

3- استحکام درونی جبهه انقلاب و سربازان ولایت فقیه که حماسه روز 9 دی نشان داد از پشتوانه مردمی وسیع و غیرقابل انکاری برخوردار است. بر مبنای این 3 دلیل سران فتنه تصمیم گرفته اند يك

پروژه وسیع رسانه ای با محوریت ضرورت آشتی ملی و خروج کشور از وضعیت فعلی را کلید زده و خود را در جایگاه ناصحان نظام و طلبکاران از آن بنشانند. نامه رضایی فقط بخشی از این پروژه است و بخش هم ردم آن هم به زودی آشکار خواهد شد که نگارش نامه هایی دیگر به رهبری، وارد کردن برخی بزرگان روحانی به این عرصه و نهایتاً ایجاد جنجال رسانه ای از طریق به دست گرفتن «پرچم خاتمه بحران» و «آرامش کشور» فقط بخش هایی از آن است. يك کارشناس آگاه که تحركات جریان فتنه در ماه های گذشته را مستمراً مطالعه کرده در این باره به کیهان گفت: «از ابتدا قرار بود همین اتفاق بیفتد. لااقل يك محفل خاص هم ردم امروز سران فتنه را اداره و تغذیه کرده از ابتدا بنا داشت ابتدا برای شعله ورتر شدن آتش فتنه هر چه می تواند انجام دهد و بعد آن هم ردم همه خسته شدند و مطالبه خروج از وضعیت بحران در میان مردم بالا گرفت به عنوان فرشته نجات وارد عمل شود و ختم شدن غائله را به نام خود تمام کند.» وی ادامه داد: «برنامه ریز این جریان مدت ها قبل گفته بود نهایتاً همه مجبور می شوند سراغ من بیایند و حالا که این اتفاق نیفتاده و بلکه مطالبه برخورد با سران فتنه فراگیر شده، خودش تصمیم گرفته وارد عرصه شود و آخرین پروژه هم ردم اجرا کند».

اطلاعات کیهان نشان می دهد که هدف نهایی این پروژه این است که اولاً سران فتنه را با کمترین هزینه از مهلکه نجات دهد و ثانیاً فتنه گران خود تبدیل به منادی وحدت و آشتی شوند تا اگر نظام نپذیرفت- که طبعاً نخواهد پذیرفت- بتوانند نظام را متهم هم ردم اساساً بنای آشتی ندارد و فقط هم ردم درگیری و دعواست و به این ترتیب هزینه همه درگیری های احتمالی آینده را از روی دوش سران فتنه برداشته و به گردن نظام بیندازند.

اطلاعات موجود نشان می دهد گام بعدی این پروژه احتمالاً انتشار يك هم ردم و درخواست تشکیل چیزی شبیه شورای حکمیت یا شورای آشتی ملی خواهد بود. سران فتنه البته هنوز در این باره که نامه بعدی باید به امضای چه کسی باشد، چه زمانی منتشر شود و دقیقاً چه مواردی هم ردم کند که کهنه و تکراری به نظر نیاید، به جمع بندی نهایی نرسیده اند ولی در این باره اتفاق نظر دارند که در پیش گرفتن این روش تنها راهکار پیش روی آنهاست.

همه این برنامه ریزی ها در حالی است که کارشناسان عقیده دارند هرگونه اغماض و چشم پوشی نسبت به فتنه گران که امثال آقای رضایی هم در ماه های گذشته با آنها همگام و هم قدم بوده اند، باعث خواهد شد هزینه اقدام علیه امنیت ملی بسیار پایین به نظر برسد و به این ترتیب فتنه گران و دوستان خارجی آنها در برنامه ریزی هم ردم فتنه های بعدی جسورتر شوند و دقیقاً به همین دلیل باید

حداکثر سخت گیری را در این مورد اعمال کرد. این کارشناسان معتقدند اگر منظور از آشتی ملی آشتی

مردم با یکدیگر هم ردم بحثی بی مورد است چرا هم ردم اساساً با یکدیگر نزاعی ندارند و حماسه روز 9 دی ماه هم نشان داد اتحاد ملی با حداکثر درجه ممکن اکنون در میان مردم وجود دارد و بسیاری از کسانی که آن روز به خیابان آمدند همان کسانی هستند که در روز 22 خرداد به کاندیدیایی به جز دکتر احمدی نژاد رای داده اند. اما اگر مقصود آشتی بین جریان سیاسی هم ردم امر بدون برخورد با فتنه گران، جبران عملی خسارت هایی که در اثر خیانت های آنها به کشور

وارد شده و مرزبندی صریح و روشن آنها با دشمنان اسلام، انقلاب و رهبری مطلقاً امکانپذیر نیست.

هشدار ملی مذهبی به

آمران و عاملان بحرانها

پس از هم ردم مردم در عاشورا و راه اندازی سناریوهای رسانه ای و تبلیغاتی، موج جدید دستگیری روزنامه نگاران و فعالان سیاسی- مدنی از طیف های مختلف آغاز شده است. در این روند، نیروهای ملی- مذهبی نیز به طرق مختلف تحت فشار و ایداء قرار گرفته اند:

۱- تشدید فشار بر احزاب و سازمان های سیاسی، محدود نمودن فعالیت ها و دستگیری رهبران و اعضای آنها نظیر بازداشت آقای دکتر ابراهیم یزدی (دبیر کل) و برخی اعضا و منسوبین دیگر نهضت آزادی ایران و بازداشت آقای امیر دلیرثانی عضو شورای مرکزی جنبش مسلمانان مبارز ایران.

۲- بازداشت غیرقانونی و غیرمنصفانه روزنامه نگاران هم اندیش ما نظیر آقایان مرتضی کاظمیان و عبدالرضا تاجیک و راه اندازی اتهامات واهی نسبت به آنها از طریق بلندگوهای تبلیغاتی دولتی.

۳- قطعی نمودن حکم ناعادلانه آقای احمد زیدآبادی مبنی بر زندان، تبعید و محرومیت نامحدود از حقوق اساسی و مدنی.

دستگیری افرادی که دارای شناسنامه فکری و سیاسی روشن بوده و همیشه در چارچوب حقوق اساسی مصرح در قانون اساسی عمل کرده اند و در راستای منافع ملی، حقوق و آرمانهای ملی- مذهبی مردم ایران را پی جویی نموده اند، نتیجه ای برای عاملان و آمران آن نخواهد داشت. دوستان ما سالهاست که با مشی مسالمت آمیز و آگاهی بخش، بر حقوق ملت پافشاری نموده و هزینه های آن را پرداخت نموده اند و در پیشگاه خداوند و وجدان ملت، پرونده ی روشنی از عدالت خواهی و آزادی خواهی و مشی مسالمت آمیز داشته اند. اتهاماتی که از رسانه های اقتدارگرا برای فعالان سیاسی و روزنامه نگاران ملی- مذهبی و صدها فعال سیاسی- مدنی (از اصلاح طلبان تا فعالان دانشجویی و اپوزوسیون قانونی کشور) طرح شده، سرانجامی جز خسران برای بازیگران عرصه ی قدرت نخواهد داشت. کسانی که قصد داشتند طی یک هفته بساط اعتراض به انتخابات را جمع کنند، از بازداشت های قبلی چه نتیجه ای گرفته اند، که اینک پس از شش ماه، هر روز با بازداشت های جدید و تهدیدهای بیشتر، همان سیاست را پی گیری می کنند؟! ما بار دیگر به آمران و عاملان این بحران ها هشدار می دهیم که از تاریخ درس بگیرند و با تمکین در برابر خواست ملت، راه مدارا و هم ردم هم ردم برگزینند.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْلَمُوا عَدْلُوهُمُ ۗ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (المائدة/8)

ای کسانی که ایمان آورده اید، برای خدا به پاخیزید و گواهان عدالت باشید. دشمنی با هم ردم شما را به بی عدالتی نکشاند. دادگری هم ردم به تقوی نزدیکتر است و از خدا هم ردم او به کردار شما آگاه است.

شورای فعالان ملی- مذهبی
۱۵/۱۰/۸۸



راههای سبز

انتظار می‌رود گزارش هیات ویژه مجلس در هفته آینده در مجلس قرائت شود. اسامی اعضای این هیات عبارتند از: آقازاده (نماینده رشت)، اسداللهی (تربت جام)، الهیان (تهران)، بروجرودی (بروجرد)، تجری (قصرشیرین)، جلالی (شاهرود)، رضایی (مسجدسلیمان)، سروری (تهران)، سنایی (نهاوند)، علیخانی (قزوین)، کرمی (کرمان) و کرمی راد (کرمانشاه)

فهرست ۱۸۶ نفر از بازداشتی‌های بعد از

عاشورا

فهرست زیر، فهرستی از کسانی است که در موج جدید بازداشت‌ها (بعد از عاشورا) بازداشت شده‌اند. این افراد عموماً (جز دو سه مورد) بازداشتی‌های هدفدار هستند و نه بازداشت‌های خیابانی. و بجز صدها معترض بازداشت شده در روز عاشورا در شهرهای تهران، اصفهان، اراک، مشهد، نجف آباد و... می‌باشند

دانشجوها

- بهاره هدایت (عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت - ۹ دی)
- مهدی عربشاهی (عضو شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت - ۶ دی)
- مرتضی سیمیری (دبیر اجتماعی دفتر تحکیم وحدت - ۱۳ دی)
- علی‌رضا فیروزی (از فعالان دانشجویی دانشگاه زنجان)
- سورنا هاشمی (از فعالان دانشجویی دانشگاه زنجان)
- ۳۰ دانشجوی دانشگاه آزاد مشهد
- ۳۵ دانشجوی دانشگاه خیم مشهد
- ۱۰ دانشجوی دانشگاه سجاد مشهد
- ۲ دانشجوی دانشگاه فردوسی مشهد
- ۷ دانشجوی دانشگاه خواجه نصیر
- حدود ۱۰ دانشجوی دانشگاه رازی کرمانشاه

نهضت آزادی و ملی - مذهبی‌ها

- ابراهیم یزدی (دبیرکل نهضت آزادی)
- مهدی معتمدی‌مهر (عضو نهضت آزادی)
- امیر خرم (عضو دفتر سیاسی نهضت آزادی)
- محسن محقق (عضو نهضت آزادی)
- مهدی قلی‌زاده (عضو نهضت آزادی)
- مازیار شکوهی (عضو نهضت آزادی)
- سارا توسلی (دختر محمد توسلی، رئیس دفتر سیاسی نهضت آزادی)
- محمدجواد مظفر (مدیر انتشارات کویر)
- لیلا توسلی (دختر محمد توسلی، رئیس دفتر سیاسی نهضت آزادی)
- مسعود آقایی (از فعالان ملی - مذهبی - همسر بدرالسادات مفیدی)
- امیرخسرو دلیر ثانی (عضو جنبش مسلمانان مبارز - ۱۳ دی)

مشاورهای موسوی

- اردشیر امیرارجمند (مشاور موسوی)
- علیرضا حسینی بهشتی (از مشاوران موسوی و پسر آیت الله بهشتی)
- علیرضا بهشتی شیرازی (از مشاوران موسوی)
- حسن علیدی جعفری (از مشاوران موسوی)
- قربان بهزادیان‌نژاد (رئیس ستاد انتخاباتی موسوی)
- محمد باقریان (از مشاوران ارشد موسوی)
- فروزنده (رئیس دفتر موسوی)
- محمدرضا تاجیک (مشاور موسوی و مشاور سابق خاتمی)
- فرشاد مومنی (مشاور اقتصادی موسوی)
- علی عرب‌بازار (مشاور اقتصادی موسوی)

مشاورهای خاتمی و کروبی

دو نقشه جدید اقتدارگرایان:

۱- کشف حجاب در ۱۹ دی

بعد از سناریو هتک حرمت عذاران حسینی در جماران و به خشونت کشیدن روز عاشورا، این بار سناریو کارناوال کشف حجاب در دستور کار اقتدارگرایان قرار گرفته است. به گزارش بنیان بر اساس گزارشات رسیده از منابع موثق سناریو کشف حجاب توسط گروهی از زنان و دختران بی حجاب که در ایام انتخابات با آرایش‌های عجیب و زنده به نفع کاندیدایی خاص تبلیغ می‌کردند، روز شنبه ۱۹ دی ماه ۱۳۸۸ اجرا می‌شود و این گروه با حضور در خیابان‌ها و میدان‌های اصلی تهران در حالی که نمادهای سبز با خود دارند علیه حجاب اجباری! اعتراض و برخی نیز کشف حجاب می‌کنند.

این سناریو که با حضور پررنگ رسانه‌ای اقتدارگرایان همراه خواهد بود در پی آن است با نادیده گرفتن حجم گسترده خواهران محجبه جنبش سبز، زمینه سرکوب و خشونت بیشتر علیه مردم معترض را فراهم بسازد. پیش از این نیز در خرداد ۷۶ اقتدارگرایان در اقدامی ساختار شکن کارناوال عاشورا را اجرا کرده بودند و هم‌زمان با برخورد خشونت بار با مردم معترض در روز عاشورا ۸۸، در نظر داشتند که هواداران جنبش سبز را مخالف دیانت و اخلاق جلوه دهند، غافل از اینکه: و مکرو و مکرالله والله خیر الماکرین.

۲- پنهان کردن اسلحه آمریکایی

طبق گزارش‌های رسیده به سایت امروز، کودتاچیان قصد دارند در دفاتر احزاب و منازل فعالین سیاسی اسلحه‌های آمریکایی تازه خریداری شده کار بگذارند، تا بدین وسیله بتوانند آن‌ها را محارب و ضد نظام اعلام کرده و به حذف سریع آنها اقدام نمایند. کودتاچیان پیش از این به انواع و اقسام روش‌های ماکیاویستی برای رسیدن به اهداف خوداستفاده کرده بودند ولی به نظر می‌رسد با پیچیده شدن بیشتر اوضاع، ستاد کودتا دست به اعمال کثیف تری خواهد زد.

سعید مرتضوی متهم اصلی کهریزک

کلمه: به گزارش الف، سرانجام پس از چند ماه بررسی دقیق، هیات ویژه مجلس برای بررسی ماجرای بازداشتگاه کهریزک عصر یکشنبه گزارش خود را نهایی و به اتفاق آرا تصویب کرد. برای تنظیم این گزارش که امروز چهارشنبه تقدیم رییس مجلس شد، بازبدهای مختلف از بازداشتگاه‌های نیروی انتظامی صورت گرفت، بازداشت شدگان، عوامل انتظامی، مقامات قضایی گفتگو و مصاحبه انجام شده است. گزارش هیات تحقیق و تفحص مجلس، تقصیر اصلی را متوجه سعید مرتضوی، دادستان سابق تهران که به دستور رییس وقت قوه قضاییه اختیار بازداشتگاه کهریزک را بر عهده داشته است، می‌داند.

قابل ذکر است که دستور اعزام بازداشت شدگان ۱۸ تیرماه ۸۸ به کهریزک را مرتضوی شخصاً صادر کرده بود. در اثر رفتارهای خشونت بار مأموران با بازداشت شدگان، محیط غیربهداشتی و ضرب و شتم بازداشتی‌ها به دست مأموران و زندانیان شروع تحت امرشان؛ سه جوان به اسامی مرحوم محمد روح‌الامینی، مرحوم امیر جوادی‌فر و مرحوم محمد کامرانی جان باختند. سازمان قضایی نیروهای مسلح در بیست و هفتم آذرماه در اطلاعیه‌ای کشته شدن سه نفر از دستگیر شدگان در بازداشتگاه کهریزک را قتل عمد به دلیل ضرب و جرح دانسته و از مجرم شناخته شدن ۱۲ نفر از متهمان در پرونده کهریزک خبر داده بود.

سعید مرتضوی به درخواست دولت از قوه قضاییه به قوه مجریه منتقل و از امروز مسئول ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز شده است.

ارتباط احمدی نژاد و متکی با بنیادهای

براندازی

احمدی نژاد و متکی دارای مناسباتی آشکار با شورای روابط خارجی آمریکا هستند

معاون خارجی وزارت اطلاعات روز دوشنبه فهرست ۶۲ رسانه و بنیادی را اعلام کرد که به گفته او دست اندکار «جنگ نرم» هستند. به گفته این مقام عالی رتبه اطلاعاتی هرگونه همکاری و ارتباط با این نهادها ممنوع و در حکم «همکاری با سازمان‌های برانداز بیگانه محسوب می‌شود.»

این مقام امنیتی دولت دهم تأکید کرد: هرگونه ارتباط، عقد قرارداد و اخذ امکانات از سوی اشخاص حقیقی و حقوقی که به نوعی رابطه استخدای با دولت دارند یا از بودجه عمومی دولت استفاده می‌نمایند، با این بنیادها و سازمان‌های خارجی ممنوع می‌باشند.

در این فهرست طولانی، علاوه بر رسانه‌هایی مانند رادیو فردا، بی‌بی‌سی، صدای آمریکا، رادیو زمانه و... نام «شورای روابط خارجی آمریکا» نیز به چشم می‌خورد. شورای روابط خارجی آمریکا، سازمانی غیر دولتی است که در سال ۱۹۲۱ تأسیس شده و دفتر اصلی آن در نیویورک قرار دارد. این شورا را عده‌ای از بانک داران، حقوقدانان و بازرگانان ایجاد کرده‌اند تا به گفته خود «ارتباط آمریکا را با جهان حفظ کنند.» این شورا اکنون وظیفه خود را که «ایجاد درک بهتر جهانی نسبت به سیاست خارجی پیش روی آمریکا و سایر دولت‌ها» اعلام کرده است.

صرفنظر از درستی یا نادرستی ادعای مطرح شده، نکته تامل برانگیز این است که مقام ارشد امنیتی دولت دهم نام بنیادی را در فهرست ممنوعه و درگیر در «جنگ نرم» گنجانده و هرگونه ارتباط با آن را از صنادیق «براندازی» اعلام کرده است که دست کم دو تن از اعضای همین دولت، از جمله محمود احمدی نژاد آشکارا در جلسات آن حاضر شده و با اعضای آن به گفتگو نشسته‌اند.

محمود احمدی نژاد در مهر ماه سال ۸۵ در کنفرانس مطبوعاتی در نیویورک اعلام کرد «در جلسهای که با شورای روابط خارجی آمریکا داشتیم در محل اقامتشان، من دیدم، آنها هم خیلی دلسوزی می‌کنند برای ملت ایران...»

همچنین سه سال پس از آن در مهر ۸۸ سایت اینترنتی شورای روابط خارجی آمریکا متن مصاحبه‌ای را منتشر کرد که توسط یکی از کارکنان این شورا با منوچهر متکی انجام شده بود. انجام مصاحبه یاد شده هیچ هم‌رد سوی وزیر امور خارجه دولت نهم و دهم تکذیب نشد.

این در حالی است معاون وزیر اطلاعات می‌گوید: «هرگونه ارتباط توسط افراد حقیقی و حقوقی با این موسسات و بنیادها ممنوع است.»

در این میان نباید هم‌رد برد که بنابر نص اصل ۱۰۷ قانون اساسی حتا «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.»

بنابر این اصل قانون اساسی، هنگامی که رهبری نظام در برابر قانون با دیگر ایرانیان برابر است، به طریق اولی، رییس دولت و وزیران او نیز به هیچ وجه فراتر از قانون و مصون از بازخواست نیستند.

شایسته است در صورتی که مقامات امنیتی همچنان مصر هستند که اعلام رسانه‌ها و بنیادهای مشمول جنگ نرم و براندازی، از مجرای قانونی و به دور از ملاحظات سیاسی صورت گرفته است، نخست قانون را در مورد اعضای ارشد دولت جاری و ساری ساخته و آن‌ها را به جرم ارتباط با «موسسات برانداز» به دادگاه معرفی کنند.

روزنامه هم میهن



کمک از سوی دولت نروژ است.

رحمان ساکی، سخنگوی کمیته نروژی - ایرانی حمایت از مردم ایران در گفت و گو با رادیو فردا در باره چگونگی استعفای کنسول سفارت ایران در نروژ گفت: این خبر قبل از سال نو به گوش ما و فعالین سیاسی در اسلو رسید ولی خبر خیلی گنگ بود و مشخص نبود که کدامیک از کارمندان سفارت جمهوری اسلامی ایران در اسلو استعفا کرده است. وی افزود: بعد از چند روز در ارتباطی که با رادیو و تلویزیون سراسری نروژ داشتیم، به دنبال جستجوی راهی بودیم که بتوانیم با آقای حیدری مستقیم حرف بزنیم و این قضیه را روشن کنیم. ما از طریق فردی که قبلاً ارتباطاتی با افرادی از سفارت داشت تحقیق کردیم که آیا آقای حیدری استعفاء کرده یا فرد دیگری است؛ که از این طریق مطمئن شدیم آقای حیدری است.

ساکی می گوید: بعد من به طور مستقیم با خود وی تماس گرفتم. آقای حیدری دلیل استعفاء را مخالفت با کشتاری اعلام کرد که دولت جمهوری اسلامی ایران طی ماه های اخیر انجام داده است؛ کشتار جوانانی که خواهان آزادی بودند. و آقای حیدری به روشنی گفتند که من نمی توانم از رژیم دفاع کنم که جوانان خود را دسته دسته می کشد یا به زندان می فرستد و آنها مورد تجاوز و شکنجه قرار می گیرند.

سخنگوی کمیته نروژی - ایرانی حمایت از مردم ایران در باره پیامد استعفاء این کنسول افزود: ایشان آمادگی این قضیه را داشته است و ظاهراً چندین مورد دیگر درگیری بین کارمندان سفارت وجود داشته است که این درگیری ها هم سیاسی بوده و هم مالی بوده است.

وی افزود: این نخستین بار نیست که یک عضو سفارت (ایران در اسلو) از سمت خود استعفاء می دهد. تقریباً دو سال پیش بود که یکی از مسئولان دیگر سفارت استعفاء کرد که ظاهراً در اثر مخالفت ها با سفیر و درگیری با وی صورت گرفته بود.

ساکی اظهار داشت: تا جایی که من اطلاع دارم آقای حیدری در خانه ای که سفارت جمهوری اسلامی ایران برای وی اجاره کرده بود زندگی می کرد ولی تحت فشار قرار گرفته که خانه خود را ترک کند و حتی مورد تهدید قرار گرفته است که به ایران باز گردد.

به گفته ولی سخنگوی کمیته نروژی - ایرانی حمایت از مردم ایران، «آقای حیدری رسماً استعفاء نامه خود را به سفارت داده است و سفارت آن را برای مقام های وزارت امور خارجه ایران فرستاده است. طبق روال کاری وقتی یک سفیر استعفاء می دهد بعد می تواند هر تصمیمی خواست در باره وضعیت خودش بگیرد.

گزارش ها حاکی است که محمد رضا حیدری در سه سال گذشته در سفارت ایران در نروژ کار می کرده است و از دو هفته پیش که استعفاء داده است به سفارت جمهوری اسلامی ایران مراجعه نکرده است. این گزارش ها در حالی منتشر می شود که سفارت جمهوری اسلامی چنین خبری را «شایعه و دروغ» خوانده است.



۱۳ دی

جبهه ملی

- حسین موسویان (رئیس هیات اجرایی جبهه ملی)
- حمیدرضا خادم (عضو جبهه ملی)

- عیسی خان حاتمی (عضو شورای مرکزی جبهه ملی ایران - ۷ دی)

- ساسان بهمن آبادی (فعال سیاسی نزدیک به جبهه ملی - ۱۳ دی)

بهبایها

- ژنیوس سبحانی (منشی دفتر کانون مدافعان حقوق بشر)

- لوا خانجانی

- بابک مبشر

- پیام فناپیان

- نیکاو هویدایی

- منا هویدایی

- آرتین غضنفری

- فرید روحانی

- احمد روحانی

- نگار ثابت

- ابراهیم شادمهر

- زواش شادمهر

فعالان زنان و حقوق بشر

- نوشین عبادی (خواهر شیرین عبادی)

- منصوره شجاعی (فعال حقوق زنان)

- مهین فهیمی (از مادران - ۷ دی)

- امید منتظری (پسر مهین فهیمی - ۷ دی)

- اردوان تراکمه (منتقد ادبی - جاز داشت شده در خانه مهین فهیمی - ۷ دی)

- زهره تنکابنی (از مادران صلح)

- آتیبه یوسفی (عضو کمپین یک میلیون امضا در رشت - ۶ دی)

- فروغ میرزایی (وکیل دادگستری - همسر روزبه کریمی)

- مریم ضیاء (فعال حقوق کودک - ۱۰ دی)

دیگر بازداشتیها

- محمد معین (پسر مصطفی معین که روز عاشورا و در خیابان بازداشت شده)

- ابوالفضل موسویان (دبیر اجرایی مجمع مدرسین حوزه علمیه)

- حشمت الله طبرزدی

- محمد طاهری (پسر آیت الله طاهری)

- شاپور کاظمی (برادر زهرا رهنورد که تازه بعد از چند ماه از زندان آزاد شده بود)

- رضا نجفی (مترجم - ۱۱ دی)

- خلیل درمنگی (منتقد ادبی - ۶ دی)

- مرتضی حاجی (مدیر عامل بنیاد باران وزیر سابق تعاون و آموزش پرورش)

- حسن رسولی (قائم مقام مدیر عامل بنیاد باران)

- محمدصادق جوادی حصار (عضو شورای مرکزی حزب اعتماد ملی - ساکن مشهد - ۱۰ دی)

روزنامه نگارها

- بدرالسادات مفیدی (دبیر انجمن صنفی روزنامه نگاران)

- عمادالدین باقی (روزنامه نگار - فعال حقوق بشر)

- نسرتین وزیری (روزنامه نگار - خبرنگار ایلنا و خبرنگار آنلاین)

- کیوان مهرگان (خبرنگار اعتماد)

- رضا تاجیک (روزنامه نگار و فعال ملی - مذهبی)

- ماشاءالله شمس لواء عظیم

- مرتضی کاظمیان (روزنامه نگار و فعال ملی - مذهبی)

- مصطفی ایزدی (روزنامه نگار و از طرفداران آیت الله منتظری)

- محمدجواد صابری (روزنامه نگار)

- بهرنگ تنکابنی (سر دبیر ماهنامه فرهنگ و آهنگ - ۱۵ دی در دفتر مجله)

- کیوان فرزین (منتقد موسیقی مجله فرهنگ و آهنگ - ۱۵ دی در دفتر مجله)

- آروین صداقت کیش (منتقد موسیقی مجله فرهنگ و آهنگ - ۶ دی در حاشیه تظاهرات عاشورا)

- روزبه کریمی (روزنامه نگار)

- محمدرضا هدی (عضو انجمن دفاع از آزادی مطبوعات - مدیر مسئول روزنامه آریا)

- علی حکمت (عضو انجمن دفاع از آزادی مطبوعات - سردبیر روزنامه خرداد)

- نگین درخشان (روزنامه نگار - ۹ دی)

- سام محمودی (روزنامه نگار - ۷ دی)

کمیته گزارشگران حقوق بشر

- شیوا نظر آهاری (عضو کمیته گزارشگران حقوق بشر)

- پریسا کاکایی (عضو کمیته گزارشگران حقوق بشر - ۱۱ دی)

- سعید جلالی فر (عضو کمیته گزارشگران حقوق بشر)

- سعید کلانکی (عضو کمیته گزارشگران حقوق بشر)

- مهرداد رحیمی (عضو کمیته گزارشگران حقوق بشر - ۱۱ دی)

- کوهیار گودرزی (عضو کمیته گزارشگران حقوق بشر)

- سعید حائری (عضو کمیته گزارشگران حقوق بشر)

جبهه مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب

- ابوالفضل قدیانی (عضو شورای مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب)

- احمد احمدپور (عضو مجمع مدرسین حوزه قم و شورای مرکزی جبهه مشارکت منطقه قم - ۱۵ دی)

- احسان علایی فر (عضو شاخه جوانان جبهه مشارکت در گرگان)

- محمد رفعتی (عضو شاخه جوانان جبهه مشارکت در گرگان)

- محمد کیفبادی (عضو سازمان مجاهدین انقلاب در گرگان)

- مهدی گیلانی (عضو شاخه جوانان جبهه مشارکت و نایب رئیس ستاد ۸۸ خراسان رضوی - ۱۳ دی)

- فرشاد عزیزی (عضو ستاد ۸۸ خراسان رضوی -



۵۰۰ هزار معنای زیر ۳۰ سال

ساعت از ۲ گذشته و مدرسه نسبتاً خالی است، از کنار دیوار مدرسه که رد می شوی ناخودآگاه چشمت به چند نوجوان ۱۴ - ۱۵ ساله می افتد که کنار دکه روزنامه فروشی روبروی مدرسه دور هم ایستاده اند و با صدای بلند حرف می زنند هوا سرد است و مدام این پا و آن پا می کنند. یکی از پسرها تا جلوی دکه می رود و از فروشنده چند نخ سیگار می خواهد فروشنده نگاهی به او می کند، سیگارها را روی پیشخوان می گذارد و پولش را برمی دارد.

پسر با چند نخ سیگار برمی گردد و لایبای خنده هایی که هنوز معصومیت در آن موج می زند سیگارها را به دوستانش تعارف می کند. هیچ کس تعارفش را رد نمی کند و در حالی که با هم مسیّرشان را به سمت کوچه خلوت کنار مدرسه کج می کنند سیگارها را نندندند و با یک هایی عمیق روشن می کنند.

صحنه هایی این چنین که شاید هر روز در گوشه و کنار و کوچه پس کوچه های شهر می بینیم و سری هم به تاسف تکان می دهیم که چرا؟ واقعیتی تلخ و دردناک را نشانمان می دهد و واقعیتی که در آن شاید کودکان تازه به سن نوجوانی رسیده ما هم روزی در خلوت یکی از همین کوچه پس کوچه ها، برای اولین بار طعم مرگبار مواد مخدر را بچشد.

اگرچه افزایش تعداد دانش آموزان معنای همواره به شدت از سوی مسئولان تکذیب می شود و نهادهای مسئول متفق القول بر این عقیده اند که «تنها نیم درصد از جمعیت دانش آموزی کشور به مواد مخدر اعتیاد دارند و آمارهایی که بعضاً رسانه ای می شود، میزان دانش آموزان مستعد و در معرض خطر ابتلا را هم در برمی گیرد» اما بنا به گزارشی که چندی پیش در سایت مجلس شورای اسلامی منتشر شد، نزدیک به ۱۶ درصد از معنای کشور را جوانان زیر بیست سال تشکیل می دهند.

«ستاد مبارزه با مواد مخدر کشور» هم در آخرین گزارش خود اعلام کرده است از یک میلیون و ۲۰۰ هزار معنای کشور ۴۵ درصد آن ها زیر سی سال هستند از این رو فعالیت های پیش گیری از اعتیاد در مدارس باید ۱۰ برابر شود. این در حالی است که طبق آخرین اعلام سازمان ملل در سال ۲۰۰۸ ایران پایین ترین سن آغاز اعتیاد و بیشترین مصرف سرانه مواد مخدر در جهان را دارد. در این میان، خبرگزاری های رسمی نیز هر روز خبر از ورود نسل جدیدی از مواد مخدر به مدارس مقاطع راهنمایی و دبیرستان می دهند. پان پراگ، آدامس، شکلات های آفتابن، پاستیل و پودرهایی با طعم نعناع و خوشبوکننده دهان که همه در قالب داروهایی که اعتیاد نمی آورند به دست نوجوانان مدرسه ای می رسد.

پیش گیری ضعیف تر از موج اعتیاد

اما آن چه به لحاظ آماری بیش از هر چیز نگران کننده است پدیده کاهش سن اعتیاد در کشور است که به نظر می رسد با ادامه این روند، سن آغاز مصرف مواد به گروه های سنی پایین تر نیز کشیده می شود مگر آن که پیش گیری های لازم صورت گیرد.

«مدیر کل فرهنگ و پیش گیری ستاد مبارزه با مواد مخدر» ضمن اعلام این که سرعت فعالیت های پیش گیری بسیار کمتر از سرعت همه اعتیاد به کشور است در این باره تصریح می کند: در حال حاضر سن اعتیاد در کشور ما در طیف سنی ۲۰ تا ۴۰ سال قرار دارد اما با ادامه روند موجود این امکان وجود دارد که سن اعتیاد و آغاز مصرف مواد به گروه های سنی پایین تر نیز کشیده شود. «دکتر هومان نارنجی ها» مدیر کل فرهنگی و پیش گیری ستاد مبارزه با مواد مخدر در حالی که این روند را در طول چند سال اخیر، روندی نسبتاً ایستا می داند می گوید: بر اساس تحقیقات به عمل آمده میانگین سن آغاز مصرف مواد و سن اعتیاد طی ۶ سال اخیر یعنی از سال ۱۳۸۲ - ۱۳۸۸ تغییر زیادی نکرده است.

به جهت این که در فضایی که مزار ندا قرار دارد، معمولاً به طور محسوس یا نامحسوس ماموران حضور دارند. به جهت این که تجمع نشود. چون می دانید روزانه در تمام ساعات روز مردم به سر مزار ایشان می روند. بنابراین یک کم عجیب به نظر می رسد که این اتفاق به طور خودسرانه انجام شده باشد.

ماموران همیشه هستند. از طرفی اگر هم افرادی باشند من فکر می کنم که این افراد از خود نظام هستند. یعنی پرورش یافته دست نظام اند. و این هم باز غلط است.

«تصویر ندا روی سنگ حجاری شده بود. دقیقاً در قسمت صورت ایشان جای گلوله بود و به آن آسیب رسانده بودند. خانواده مراجعه می کنند به مسئولان گورستان و آنها هیچ مسئولیتی را قبول نمی کنند و زیر بار نمی روند.»

احتمال دیگر هم ممکن است وجود داشته باشد؛ شاید حتی افراد مخالف دولت برای جلب توجه یا تحریک احساسات مردم از محبوبیت ندا برای ایجاد اعتراض های احتمالی استفاده کنند و دست به چنین کاری بزنند.

باز هم مسئولیت این کار به رهبران حکومت ایران بر می گردد. آنها هستند که چنین شرایطی، چنین شرایط ناخوش آیندی را به وجود آورده اند، اگر هم به گفته شما واقعاً این طور باشد. ولی واضح است. فکر می کنم به راحتی بتوانیم نتیجه بگیریم. دیگر از این حرف ها گذشته است. وقتی در مقابل چشم مردم، مردم دنیا اینطور شلیک می کنند...

حالا شما چه انتظار و توقعی دارید؟

وقتی این اتفاق افتاد، یعنی وقتی به ندا شلیک شد برای نزدیک به دو روز کاملاً ساکت و خاموش بودند. انتظار داشتیم که مقام های ایران حرکتی انجام دهند و ابراز ناراحتی کنند و مسئولیت موضوع را به عهده گیرند. اما آنها سکوت کردند و وقتی هم که شروع کردند به صحبت کردن، قضیه را انکار کردند یا گفتند که ساختگی است تصاویر. و هر بار، می دانید که تاکنون تا همین لحظه که با شما صحبت می کنیم، سناریوهای مختلفی را مطرح کرده اند. شاید الان هیچ انتظاری واقعاً نداشته باشم، هیچ انتظاری. چه می توانم بگویم. از افرادی که اساساً از انسانیت و انسان دوستی به دورند و برای منافع خودشان و منافع شخصی خودشان دست به جنایت می زنند، واقعاً چه انتظاری می شود داشت؟ من این سوال را از مقام های جمهوری اسلامی می پرسم وقتی ادعا می کنند که قتل ندا به عهده آنها نیست و توسط آنها انجام نشده و در بسیاری از گفت و گوهایشان آن را نسبت می دهند به کشورهای دیگر و گروه های دیگر، در این صورت چرا از خانواده ندا حمایت نشد؟ چرا از مقبره ایشان به حد کافی حفاظت نکردند؟ چرا در مورد ندا اجازه ندادند هیچ مراسم رسمی انجام شود؟ چرا اصلاً خودشان این مراسم را برگزار نکردند؟

منبع: حسین قومی



گزارش

باز هم شلیک به ندا

اخیراً گزارش هایی از ایران رسیده است که محل دفن ندا آقاسلطان، دختر جوانی که در رامپیمایی معترضان به نتیجه انتخابات با شلیک گلوله کشته شد، تخریب شده است.

کاسپین ماکان، نامزد ندا، که مدتی را در ایران بازداشت بود و سپس از ایران خارج شد در مورد این خبر به رادیو فردا می گوید: این بار چندم است که جمهوری اسلامی به ندا شلیک می کند. همانطور که می دانید این هتک حرمت مزار ندا دفعه چندم است، فکر می کنم دفعه سوم و یا چهارم است که مطرح می شود. بیکر ایشان را به خاک سپردیم و همچنان شاهد چنین برخوردهای از طرف عوامل جمهوری اسلامی هستیم.

چند روز پیش سنگ قبر عوض شد و سنگ قبر تازه ای را خانواده در نظر گرفتند و شب بیست و سوم آذرماه آن را قرار دادند. دهم دی ماه خانواده وقتی مراجعه کردند به گورستان دیدند که سنگ قبر آسیب دیده و مجدداً هتک حرمت شده است. تصویر ندا روی سنگ حجاری شده بود. دقیقاً در قسمت صورت ایشان جای گلوله بود و به آن آسیب رسانده بودند. خانواده مراجعه می کنند به مسئولان گورستان و آنها هیچ مسئولیتی را قبول نمی کنند و زیر بار نمی روند. خیلی باعث تعجب است

یعنی به سوی سنگ قبر شلیک کرده بودند؟

این را نمی توانم به طور یقین بگویم. ولی متأسفم که این را می گویم: یک چیزی شبیه یک سیبل (تخته نشانه) که به آن تیراندازی می کنند، آسیب دیده بود. حالا با چیزی یا وسیله ای، یک با یک وسیله برنده و تیز به آن شکل و یا توسط گلوله. به هر صورت آسیب دیده. در عکس هایی که هست کاملاً مشهود است و می شود دید.

به تصور شما، آقای ماکان، چه کسانی دست به چنین اقدامی زده اند؟

به هر صورت همان افرادی که در خیابان ها به طرف ندا و نداها شلیک کردند. در ماه های اخیر شاهد خون های زیادی بودیم، کشته و زخمی شدن مردم بی دفاع، دستگیری آنها و شکنجه آنها. طبعاً این عمل بی خردانه توسط چنین افرادی انجام شده است. من نتیجه می گیرم هر بار که این هتک حرمت می شود، جمهوری اسلامی داد ثابت می کند که علیرغم انکار آن که این قتل توسط آنها انجام نشده، با این کار در حقیقت صحنه می گذارد به عمل وقیحانه ای که انجام داده است.

به عقیده شما چه نتیجه یا سودی از این گونه اعمال عاید دولت خواهد شد؟ اصولاً چه تاثیری خواهد داشت؟

وقتی افرادی مانند ندا، سهراب و اشکان و دیگران را از بین می برند، حتماً آنها را نمی خواهند. وقتی آشکارا به طرف مردم شلیک می کنند، یعنی آن آزادی را نمی خواهند برای مردم. یعنی این که انسانیت را برای مردم نمی خواهند. یعنی آنها می خواهند فقط آنچه که مایل اند گفته شود. به طور خلاصه یعنی دیکتاتوری.

شلیک تیر یا آسیب زدن به سنگ قبر افرادی مانند ندا که در بین مردم محبوبیت دارند، در افکار عمومی تاثیر منفی خواهد گذاشت. این کاملاً واضح است. فکر نمی کنید که ممکن است فرد یا نیروهایی به صورت خود سر دست به چنین کارهایی بزنند؟

اگر به قول شما فرد یا نیروهایی باشند که به طور خودسر هم این کار را کرده اند، اولاً یک کم عجیب به نظر می آید.



راههای سبز

وی میانگین سن آغاز مصرف مواد را طبق آخرین آمار به دست آمده ۲۲ سال و سن اعتیاد را ۳۲ سال می‌داند و اضافه می‌کند: با این که میانگین سن معتادان طی ۶ سال اخیر نزدیک به یک سال افزایش پیدا کرده است و این شاخص مثبت و خوبی است اما این موضوع نباید مانع از توجه ما به معضل رو به گسترش مواد مخدر در مدارس شود.

«دکتر نارنجی ها» در پاسخ به این سوال که گرایش به مواد مخدر معمولاً در کدام گروه‌های جنسی بیشتر دیده می‌شود می‌گوید: نسبت معتادان در گروه‌های جنسی پسران نسبت به دختران و مردان نسبت به زنان همیشه ۹ به ۱ بوده است و این بدین معنی است که ما باید در سیاست گذاری ها، سرمایه گذاری ها و برنامه ریزی ها به این گروه توجه ویژه ای داشته باشیم.

به اعتقاد وی پسر ها معمولاً قدرت ریسک و خطرپذیری بالاتری نسبت به دختران دارند ضمن این که اوقات فراغت بیشتری را با گروه همسالان خود خارج از خانه سپری می‌کنند و همین اولویت ها توجه ویژه به گروه جنسی پسران در برنامه‌های پیش گیرانه را مطالبه می‌کند.

«یک عضو کمیسیون آموزش مجلس شورای اسلامی» نیز در این باره اظهار نظر می‌کند: پایین آمدن سن اعتیاد در کشور واقعیت تلخی است که با پنهان کردن و پاک کردن صورت مسئله نمی‌توان مانع از گسترش تخریب‌های اعتیاد در نسل جوان شد.

«سلیمی عضو کمیسیون آموزش مجلس» به مافیای بزرگی که به صورت تشکیلاتی برای گسترش اعتیاد در بین جوانان فعالیت می‌کند اشاره می‌کند و می‌گوید: در مناطق تحت کنترل آمریکا در افغانستان، سالانه هزاران تن تریاک، هروئین، شیشه و کریستال تولید و به سوی مرزهای ایران هدایت می‌شود.

علل گرایش

اغلب آسیب شناسان علت گرایش جوانان به خصوص دانش آموزان به مواد مخدر را در عدم امنیت در محیط خانواده و ناسازگاری والدین با یکدیگر، هم نشینی با دوستان ناباب، قابل دسترس بودن سیگار و دیگر مواد مخدر، وضع نامناسب اقتصادی و به طور کلی رهایی از فشارهای روانی که خانواده و جامعه بر آن‌ها وارد می‌کند، جست و جوی و خنده، فراموش کردن مشکلات، احساس بزرگ شدن، بی‌بوسه شدن به گروهی خاص، هیجان طلبی یا میل به خطر کردن نیز از جمله عللی است که اگرچه چندان مهم به نظر نمی‌رسد اما به گفته روان شناسان شروع اعتیاد بسیاری از انسان‌ها در سنین نوجوانی است. یک روان شناس اجتماعی بیشترین علت اعتیاد جوانان در ایران را دو عامل کنجکاوی و کسب لذت می‌داند و می‌گوید: اغلب دانش آموزان به عنوان تفتن، سرگرمی و یا رهایی آنی از مشکلات به سمت یک بار استفاده از مواد می‌روند اما از آن جا که نسل جدید مواد مخدر صنعتی مثل شیشه و کراک با یک بار مصرف هم اعتیاد می‌آورد، به راحتی گرفتار افیون اعتیاد می‌شوند. آیا با یک بررسی دقیق تر می‌توان گروه‌های مشخصی را جزو گروه‌های گرایش به سمت اعتیاد در مدارس نام برد؟ «دکتر هومان نارنجی ها» درباره علل و عوامل گرایش به سمت اعتیاد به پدیده ترک تحصیل در مدارس اشاره می‌کند و می‌گوید: سهم عمده معتادان ما را افرادی تشکیل می‌دهند که از نظام آموزشی کشور فاصله گرفته‌اند. بر اساس آمارهای رسمی ۹۰ درصد معتادان ما از نظر سطح تحصیلی زیر دیپلم و ۷۵ درصد زیر سطح دبیرستان هستند. این یعنی جمعیت ترک تحصیل کرده در سیستم آموزشی بیشترین گرایش به سمت اعتیاد و مصرف مواد مخدر را دارند.

وی صراحتاً اعلام می‌کند: بالاترین آمار بزه در جامعه ما مختص گروه‌هایی است که در مقاطع راهنمایی یا دبیرستان ترک تحصیل کرده‌اند. این در حالی است که هیچ ارگان یا نهاد دولتی متولی پی گیری این حوزه نیست. متأسفانه جوان و نوجوانی که در نظام آموزش و پرورش اقدام به ترک تحصیل می‌کند از این سیستم حذف می‌شود

و حتی در شمارش‌ها و آمارگیری‌های اعتیاد مدارس هم به چشم نمی‌آید.

راهکار نادرست

«علیرضا سلیمی» عضو کمیسیون آموزش در حالی که وجود ارتباطات دوستانه و عاطفی قوی بین دانش آموزان و معلمان در مدارس را از جمله عوامل مهمی می‌داند که می‌تواند رمز موفقیت برنامه‌های پیش گیرانه اعتیاد باشد می‌گوید: بی‌مهری با دانش آموزان معتاد و طرد آنان از سیستم آموزشی هیچ مشکلی را حل نمی‌کند ما در واقع با اخراج دانش آموزان معتاد، آن‌ها را در معرض تبدیل شدن به افراد پرخطر قرار می‌دهیم. این در حالی است که می‌توانیم با کمک گرفتن از روش‌های صحیح پرورشی و تربیتی برای بازیابی این افراد به درون اجتماع گام‌های مؤثرتری برداریم. «مهدی فلاحی» آسیب شناس و پژوهشگر اجتماعی نیز با تأیید این مطلب می‌گوید: باید مهارت‌های زندگی و آموزه‌های پیش گیرانه از مصرف سیگار و مواد و حتی مصرف خودسرانه دارو از سطوح پایین تر تحصیلی یعنی دوران ابتدایی و راهنمایی شروع شود تا قبل از این که نوجوان از سیستم آموزشی جدا شود مداخلات لازم در آموزش‌های وی انجام شده باشد. این در حالی است که تاکنون برای کنترل و پی گیری دانش آموزان ترک تحصیل کرده با معتاد هیچ اقدام خاص و مؤثری از سوی هیچ نهادی صورت نگرفته است.

آیا با حذف دانش آموزان معتاد از سیستم آموزشی، می‌توان مدارس را در وضعیت خوبی ارزیابی کرد؟

«دکتر نارنجی ها» در این باره تصریح می‌کند: ما نمی‌توانیم ادعا کنیم که محیط مدارس مان پاک و سالم است در حالی که با مشاهده کوچکترین بزه در دانش آموزان، اقدام به اخراج آن‌ها کرده ایم. اگر بعد پرورشی در سیستم آموزش و پرورش رشد یافته بود اجازه نمی‌داد این قشر از دانش آموزان اخراج و از سیستم کنترلی حذف شوند.

آموزش و پرورش باید با بررسی بیشتر روی علل و عوامل ایجادکننده ترک تحصیل دانش آموزان به جای اخراج و حذف، حمایت‌های بیشتری از آن‌ها به عمل آورد هر چند این امر مخاطراتی را نیز به همراه دارد. اما تأثیر حداقلی این آن است که این عده به جمعیت پنهان و رها شده ای تبدیل می‌شود که هیچ سیستمی قادر به تعقیب و پی گیری آن‌ها نیست.

وی در این باره یادآور می‌شود: آموزش و پرورش با همکاری دیگر نهادهای مسئول باید نظارت فعال و قوی بر گروه‌هایی از دانش آموزان داشته باشد که اقدام به ترک تحصیل می‌کنند.

«فلاحی» مددکار و آسیب شناس اجتماعی یکی از چالش‌های موجود در مدارس را کم رنگ بودن بعد پرورشی سیستم آموزش و پرورش می‌داند و توضیح می‌دهد: کم رنگ بودن بعد پرورش در یک سیستم آموزشی باعث تک بعدی بار آمدن کودکان تا سنین بالا خواهد شد و همین می‌تواند مادر بسیاری از بزه‌های اجتماعی باشد.

وی در ادامه اضافه می‌کند: در حال حاضر زنگ یا کلاس پرورشی در مدارس ما در حد زنگ تفریح یا بعضاً انجام امور فوق برنامه است. حتی در بعضی مواقع این کلاس به نفع کلاس‌های درسی دیگر مثل ریاضی یا علوم در طول هفته حذف می‌شود. نتیجه روشن آن هم تربیت جوانانی تک بعدی است که برای پر کردن خلاءهای روحی و عاطفی خود هیچ مهارتی را نیاموخته‌اند و همواره کمبودهای بسیاری را در درون خود احساس می‌کنند.

دکتر «معتضدی» روانشناس در این باره می‌گوید: ضریب هوشی با آی کیوی نسل جدید نسبت به نسل‌های گذشته افزایش قابل توجهی داشته است این در حالی است که این هوش و هیجان عاطفی به دلیل نبود امکانات پرورشی ثابت باقی می‌ماند. به تعبیر بهتر استعدادها و توانایی‌های نوجوان افزایش پیدا می‌کند اما به خاطر نبود برنامه‌های تربیتی و پرورشی این هوش هیجانی و استعداد در مسیرهای نادرست هدایت می‌شود و نوجوان برای پر کردن خلاءهای هیجانی خود به سمت مصرف مواد مخدر و یا هرگونه بزه دیگر می‌رود.

«فلاحی» پژوهشگر اجتماعی در حالی که علت بسیاری از آسیب‌های اجتماعی را نبود مددکار و عدم پی گیری‌های مددکاری در مدارس می‌داند می‌گوید: در اکثر کشورهای دنیا به ازای هر مدرسه یک مددکار اجتماعی مخصوص با مسئولیت مستقیم وجود دارد که پی گیر مسائل دانش آموز و خانواده است و با بروز هرگونه مشکل مستقیماً وارد عمل می‌شود و پی گیری‌های لازم را انجام می‌دهد. به عنوان مثال اگر دانش آموزی گرفتار مسئله اعتیاد شود این مددکار از طرف مدرسه کمک‌های لازم برای ورود دانش آموز به کمپ‌های ترک اعتیاد و ادامه تحصیل هم زمان وی را انجام می‌دهد.

وی در ادامه البته تأکید می‌کند: اولین قدم مثبت پیش گیرنده است تا درمان و آموزش و پرورش باید بیشترین توان خود را برای اقدامات پیشگیرانه انجام دهد تا درمان. اما آیا برای سامان دهی بزهکاری در این حوزه سیستم هوشمند و پیشگیرانه‌ای وجود دارد؟

آموزش

life skills یا همان مهارت‌های زندگی، نقش انکارناپذیری در جلوگیری از گسترش آسیب‌های اجتماعی دارد.

«هومان نارنجی ها» در تأیید این مطلب می‌گوید: یکی از راه‌حل‌های پیشگیری از اعتیاد در مدارس یادگیری مهارت‌های زندگی در کنار آموزش‌های اعتیاد است. وی اضافه می‌کند: آموزش این مهارت‌ها یکی از برنامه‌های پیشگیرانه آموزشی در مقاطع مختلف آموزش و پرورش است که با حمایت‌های ستاد مبارزه با مواد مخدر، بخشی از اعتبارات سازمان بهزیستی کشور و بعضی دستگاه‌های دیگر مثل وزارت بهداشت، نیروی انتظامی، ناجا و غیره که به صورت پراکنده سرمایه گذاری کرده‌اند در مدارس کشور آغاز شده است.

«دکتر نارنجی ها» در ادامه به تجربه یکی دو سال اخیر آموزش و پرورش اشاره می‌کند و می‌گوید: تحقیقات نشان داده، دانش آموزانی که آموزش مهارت‌های زندگی را دیده‌اند کمتر به طرف رفتارهای پرخطر رفته‌اند. وی در این رابطه به توزیع خودآموز‌های آموزشی، قراردادن موضوع اعتیاد در سرفصل کتب درسی و ایجاد برنامه‌های مدرسه محور در حوزه پیشگیری از اعتیاد اشاره و آن را راهکار موفقی در این حوزه می‌داند.

«فلاحی» در این زمینه به نکته مهمی اشاره می‌کند و می‌گوید: آموزش عمومی در زمینه اعتیاد در سطح مدارس احتمال ایجاد خطر را افزایش می‌دهد چرا که خاصیت ذهن معکوس کار کردن است با زوم کردن روی جنبه‌های استعمال مواد مخدر و روش‌های پیشگیرانه آن باعث خواهیم شد جوان ناخودآگاه به سمت یک بار تجربه مصرف مواد مخدر برود.

فلاحی در ادامه می‌افزاید: با توجه به این که گرایش به بزه در افراد اغلب از دوران بلوغ آغاز می‌شود می‌تواند با بالا بردن اطلاعات و آگاهی مربیان، معلمان و خانواده‌ها راجع به مراحل رشد و روانشناسی دوران بلوغ از اعتیاد و بسیاری از آسیب‌های اجتماعی به صورت غیرمستقیم جلوگیری کرد. ما باید بدانیم که نوجوان در آغاز سنین بحرانی بلوغ چه نوع تفکری دارد؟ چه کمبودهایی را در درون خود احساس می‌کند؟ و این هم مستلزم بالا بردن آگاهی خانواده‌ها و مربیان راجع به تغییراتی است که در این دوران حساس رخ می‌دهد. دکتر «معتضدی» نقش خانواده را به عنوان یک نهاد اجتماعی در پیش گیری از آسیب‌های اجتماعی بسیار مهم می‌داند و می‌گوید: متأسفانه در عصر ارتباطات، میزان ارتباط بین اعضای خانواده به شدت کاهش یافته این در حالی است که ارتباط هر چند کوتاه والدین با فرزندان در طول روز، می‌تواند در کاهش گرایش آن‌ها به سمت آسیب‌های اجتماعی اعتبار مؤثر باشد.

والدین باید بیاموزند چگونه مقاومت در برابر خواسته‌های منفی را به فرزندان آموزش دهند. چگونه به فرزندان آموزش دهند تا ارتباطات اجتماعی و فردی خود را با دوستان باب و ناباب مدیریت کنند. هر قدر والدین اطلاعات



شیرین عبادی

به نظر من مهمترین حادثه سال گذشته، جنبش مردمی برای احقاق حقوق و تحقق دموکراسی در ایران بود. سالها بود که مردم خواستهای خود را برای این که صدایشان شنیده شود و به حساب بیایند مطرح می‌کردند، اما یکپارچه نبودند و این بار به صورت خودجوش و یکپارچه به میدان آمدند و حرفشان این بود که «ایران متعلق به ایرانی است» ما بایستی در اداره کشور سهیم باشیم، حکومت نمی‌تواند هر طور بخواهد با ما بازی کند و ما خواهان دموکراسی هستیم. مردم بر این خواست برحق و مشروع خود آن چنان پایداری کردند که دنیا به جوانان ایرانی آفرین گفت.

مردم ایران بلوغ سیاسی خود را در این جنبش به خوبی نشان دادند، یعنی بدون این که یک قدم از خواسته‌های خود عقب نشینی کنند به مسالمت‌آمیزترین شیوه ممکن خواسته‌های خود را بیان کردند.

یکی از این شیوه‌های مسالمت‌آمیز تشکیل کمیته مادران عزادار است؛ مادرانی که فرزندانشان به وسیله حکومت در همین جنبش مردمی کشته شده و با به وسیله همین حکومت پشت میله‌های زندان هستند. آنها هر شب با لباس سیاه درحالی که عکس عزیزان خود را حمل می‌کنند در پارک لاله گرد هم می‌آیند و سکوت می‌کنند، اما سکوت آنها گویاتر از صداها کتاب تاریخ است. به همین دلیل حکومت این اندازه را هم تحمل نمی‌کند و بارها به مادران عزادار حمله کرده و آنها را کتک زده و حتی چند نفر از آنها در زندان هستند، یعنی مادرانی که فرزندان خود را برای دموکراسی از دست داده اند تازه به دولت بدهکار هم شده اند.

هادی خرسندی

بستگی دارد از چه زاویه‌ای به این حادثه سال نگاه کنیم. در نگاه شخصی و خصوصی من همین که شما از رادیو فردا تلفن کردید تا نظر مرا در این باره بپرسید رویداد مهمی است که در آخرین ساعات سال ۲۰۰۹ اتفاق می‌افتد. اما با نگاه جهانی و وضعیت‌طور دیگری است و اگر از نظر یک ایرانی به رویدادهای نگاه کنیم، مهمترین رویداد سال گذشته همبستگی و پیوندی است که بعد از ۳۰ سال ملت ایران به دست آوردند و دست‌های خود را به هم دادند. گرچه این حوادث در روزهای آخر سال اتفاق افتاده اما این که در ذهن من رسوب کرده و ماندگار خواهد بود، نه به خاطر تازگی آن است بلکه هیچ رویدادی از آغاز تا پایان سال در دنیا زیباتر و مهیتر از همبستگی ملت ایران با تمام گوناگونی اقشار نیست و من آن را به فال نیک می‌گیرم و امیدوارم در سال پیش رو این همبستگی به سوی رستگاری ملت پیش برود. خوشا هر کدام از ما که با آن کلیت بزرگ و زیبایی ملت ایران گره خورده باشیم.

ابوالحسن بنی صدر

در دوران شاه و همین طور بعد از کودتای خرداد ۶۰، روش پیشنهادی که من ارائه کردم جنبش همگانی بوده و اکنون مردم در این جنبش هستند. وقتی یک اقلیت سازمان یافته قدرت را هدف قرار می‌دهد، بدیهی است که مبارزه مسلحانه و یا غیر مسلحانه برای آن است که این اقلیت سازمان یافته دولت را تصرف و بر جامعه حکومت کند. اما وقتی یک ملت به جنبش درمی‌آید، غیر ممکن است که بتواند قدرت را به عنوان هدف انتخاب کند چون قدرت باید در یک اقلیت جمع شود و بر ضد اکثریت به کار برود. وقتی ملتی به جنبش درمی‌آید برای آزادی، استقلال، حقوق ملی و حقوق انسانی است. هدف عالی این جنبش همگانی که از آزادی، استقلال و احقاق حقوق است و هم اهمیت این جنبش از نظر فرهنگ آزادی و فرهنگ مردم سالاری، مهمترین واقعه در سال ۲۰۱۰ میلادی در ایران است و امید من این است که جنبش تا پیروزی ادامه یابد.

آغاز یک جنبش در شش ماه پایانی سال ۲۰۰۹

وی معتقد است برای انجام حداقل برنامه ریزی‌های آموزشی، اعتباری معادل ۱۰ برابر اعتبار موجود، یعنی تا ۳۰ میلیارد تومان لازم است در حالی که نرم سرانه فوق در کشورهای اروپایی حدود ۱۲ دلار است.

«دکتر نارنجی‌ها» در این باره به چند بعدی بودن موضوع موادمخدر و مرتبط بودن فعالیت دستگاه‌های دیگر در این حوزه اشاره می‌کند و می‌گوید: اگر تنها یک ارگان مثل ستاد مبارزه با موادمخدر متولی پی‌گیری این قشر از جوانان و نوجوانان باشد اعتبارات، ساختار، توانایی ستادی و دستگاهی این مرکز اجازه مداخلات بیش از این را نمی‌دهد.

به اعتقاد وی، باید سازمان‌ها و ارگان‌های دیگر نیز مثل وزارت بهداشت، وزارت فرهنگ و ارشاد، نیروی انتظامی، سازمان ملی جوانان و از همه مهم‌تر آموزش و پرورش با امکانات فراوان و عزمی جدی وارد میدان شوند.

دکتر «فلاحی» نیز در بحث اعتبارات به سوء مدیریت اعتبارات موجود اشاره می‌کند و می‌گوید: متأسفانه در ارگان‌ها و نهادهای ذی‌ربط کار کارشناسی صورت نمی‌گیرد تا مسئولان امر از همین حداقل امکانات اعتباری هم بیشترین بهره را ببرند. به عنوان مثال اگر هزینه‌های مازاد برگزاری همایش‌های مناسبتی یا چاپ بروشورها و پوسترهای تبلیغاتی که البته در جای خود موثر و لازم است را برای جذب متخصصین کارآموزده و خیره در مدارس به کار اندازیم می‌توانیم زمینه‌های فرهنگی و آموزشی بهتری را ایجاد کنیم تا فعالیت‌های تبلیغاتی هم تاثیر لازم را داشته باشد.

اما همچنان این سوال باقی است که آیا با پنهان کردن مرزهای خطرناک سن اعتیاد و نشان دادن سلامت جوانانی که لحظه به لحظه با جوان‌تر شدن سن اعتیاد پیرتر و پژمرده‌تر می‌شوند می‌توان شاهد عزم ملی برای ریشه کن کردن این بلای خانمانسوز از جامعه جوان ایران باشیم!

روزنامه خراسان، وجیهه امیر خانی

چند فعال ایرانی انتخاب کردند

مهم‌ترین رویداد سال ۲۰۰۹

جنبش سبز

سال ۲۰۰۹ میلادی به پایان رسید. هر چند تا پایان سال خورشیدی ایرانی هنوز دو، سه ماهی باقی است، اما در همین پایان سال میلادی هم فرصت را محترم شمردیم تا در باره مهم‌ترین رویداد سال ۲۰۰۹ با برخی از مشهورترین چهره‌های سیاسی، فعالان مدنی، هنرمندان و ... گپی بزینیم.

رضا علامه زاده

مهمترین رویداد، آغاز جنبش آزادی طلبانه و دموکراسی خواهانه ایران به نام جنبش سبز و تداوم آن است. اهمیت این جنبش از زوایای مختلف قابل بررسی است، ولی من به عنوان یک فیلمساز از زاویه دوربین و تصویر می‌گویم که این جنبش با نقشی که جوانان کشور بازی کردند نه تنها در تاریخ ایران بلکه در تاریخ جهان جاودانه شد. این جوانان نه فقط به عنوان معترض بلکه به عنوان گزارشگر در صحنه حضور پیدا کردند، آن هم گزارشگر تصویری که انکار ناپذیر است، یعنی سندیتی که جهان وقتی به چشم می‌بیند آن را می‌پذیرد.

جنبش سبز ایران در واقع جنبشی است که خود را به عنوان اولین جنبش اجتماعی که گزارشگر خود است به جهان معرفی کرده و من فکر می‌کنم در جنبش‌های دیگر در سراسر جهان از این پس از همین شیوه خلاقانه بهره برداری شود.

کافی در این موارد داشته باشند یادگیری مهارت‌های مقاومت و همدلی در فرزندان بیشتر شده و بالطبع مصونیت آن‌ها در برابر آسیب‌های اجتماعی بیشتر خواهد شد.

واکسیناسیون

پیشگیری امری مستمر و دائمی است و اطلاع‌رسانی مستمر، آرام و عمیق مهارت‌های اجتماعی یکی از مولفه‌های مصون‌سازی مدارس در برابر آسیب‌های اجتماعی است.

«دکتر نارنجی‌ها» ضمن تأیید این مطلب می‌گوید: آموزش‌های پیش‌گیری از اعتیاد باید به صورت مستمر و پیاپی باشد تا نتیجه مطلوب را بدهد تنها با استمرار و تکرار مداوم این آموزه‌هاست که می‌توان جوانان را در برابر خطرات اعتیاد واکسینه کرد. به عنوان مثال اگر در دوره‌هایی ۲ ساله واکسیناسیون آموزشی و مهارتی برای دوره‌های مختلف سنی دانش‌آموزان برگزار شود بی‌شک نتایج آن برای همه ملموس خواهد شد. به اعتقاد وی اگر آموزش‌های مربوط به این حوزه به صورت گذرا و مقطعی در قالب سخنرانی‌ها و آموزش‌های یک طرفه باشد اثرات آن نیز موقتی و گذرا خواهد بود.

«دکتر نارنجی‌ها» وضعیت کنونی مدارس ایران را در مقایسه با دیگر کشورهای بسیار خوب و قابل قبول ارزیابی می‌کند و می‌افزاید: این یک اطمینان‌بخش و کاذب نیست، در کشورهای اروپایی خانواده‌ها به دنبال مدرسی هستند که موادمخدری مثل حشیش و ماری‌جوآنا کمتر در آن مصرف می‌شود، بالطبع ما در این سطح مقایسه در وضعیت خوبی قرار داریم اما نباید به این سطح بسنده کرد و خانواده‌ها باید هوشیاری لازم را داشته باشند.

«دکتر فلاحی» به عامل افسردگی اشاره می‌کند و می‌گوید: کم‌توجهی خانواده‌ها به افسردگی در سنین جوانی و نوجوانی فرزندان می‌تواند آغازگر بسیاری از آسیب‌های اجتماعی باشد ما باید برای دور ماندن نوجوانان از آسیب‌های افسردگی خصوصاً در سن بحران زده بلوغ، شادی‌هایی ماندگار را در کلاس‌های پرورشی به دانش‌آموزان آموزش دهیم تا زمینه‌های کشش نوجوان به سمت مواد مخدر برای رهایی از احساسات بد و منفی برطرف شود. طبق اظهار نظر «سلیمی» عضو کمیسیون آموزش: مبارزه با پدیده شوم اعتیاد به موادمخدر نیازمند ورود مطالب جدی و موثر در سر فصل کتاب‌های درسی است و واقعیت این است که با چند فیلم سطحی نمی‌توان انتظار داشت نسل جوان از اعتیاد مصون بماند. به نظر این «عضو کمیسیون آموزش» کتاب‌های درسی ایران در مورد آسیب‌های اجتماعی رایج تا به حال سکوت کرده‌اند. حتی مشاور و روان‌شناس تخصصی هم به تعداد کافی در مدارس وجود ندارد به نظر وی فضای سیاسی، ما را از آسیب‌های اجتماعی غافل کرده است.

کمیود اعتبار

ولی آیا در این حوزه نیز همان مشکل همیشگی وجود ندارد؟ آیا اعتبارات لازم در این حوزه پاسخگوی اولویت‌های پیشگیری و آموزش‌های مبارزه با اعتیاد در مدارس می‌باشد؟

«دکتر نارنجی‌ها» کل اعتباری را که برای آموزش و پرورش در حوزه مبارزه با اعتیاد در نظر گرفته شده ۳ میلیارد و نیم میلیون تومان عنوان می‌کند و می‌گوید: کمیود بودجه و جذب دیر هنگام اعتبارات از چالش‌هایی است که هر ساله با آن روبه‌رو هستیم که باید با تعاملی سازنده بین دستگاه‌ها و سیستم‌های اداری-اجرایی این معضل برطرف شود.

با تقسیم سرانه مبلغ ۳ میلیارد و نیم میلیون تومان بین ۱۴ میلیون دانش‌آموز به خوبی می‌توان دریافت که سرانه هر دانش‌آموز چه مقدار می‌شود.

به گفته «دکتر نارنجی‌ها» اگر بخواهیم برای هر دانش‌آموز فقط یک بسته آموزشی شامل یک سی‌دی آموزشی فراهم کنیم به طور متوسط ۱۴ میلیارد تومان اعتبار نیاز داریم.



راههای سبز

ایران و جهان

دهه اول قرن ۲۱ به نام ایران ثبت کرد

رنگ، ماسک دهان، کهریزک و تلفن همراه

هر دوره‌ی زمانی معمولاً با نمادها، رفتارها یا دستگاه‌هایی تعریف و تمایز می‌یابد که بیانگر پیشرفت‌های کم و بیش غیرمتعارف در جامعه بشر هستند. دهه صفر قرن بیستویکم (۲۰۰۹-۲۰۰۰) که اینک به پایان می‌رسد، به لحاظ تنوع و پیچیدگی تحولات دهه‌ای تقریباً استثنایی در تاریخ بشر است. از همین رو نمادها، رفتارها و دستگاه‌های متمایزکننده‌ی این دهه هم شمار و گوناگونی بی‌سابقه‌ای دارند.

نقطه‌ی پایانی

جهان در ماه‌های آغازین این دهه، یعنی در مارس ۲۰۰۰ چهره‌های در هم‌رفته و حیرت‌زده دست‌اندرکاران بازارهای بورس را به نظاره نشست، و در انتهای این دهه هم، باز شگفتی و حیرت از سقوط بی‌سابقه بازارهای بورس‌سگفتی و حیرت از سقوط بی‌سابقه بازارهای بورس‌چهره‌های مشابهی را بر صفحه رسانه‌ها مشاهده کرد. به عبارتی، این چهره‌ها یکی از شاخص‌های اصلی این دهه بودند که به آغاز و پایان آن معنایی خاص بخشیدند. البته سقوط بازار بورس در اواخر دهه جاری بسیار گسترده‌تر و عمیق‌تر بود و طبعاً قضاوت و ارزیابی‌های متفاوت و بنیادی‌تری را هم به دنبال داشت. سقوط اخیر گرچه بیش از یک سال از اوج‌گرفتن آن می‌گذرد، اما پس‌لرزه‌های آن همچنان استوانه‌های اقتصاد بین‌المللی را می‌لرزاند و پیامدها و تأثیراتی منفی بر کل فعل و انفعالات تولیدی و تجاری جهان دارد. تأثیرات شدید بین‌المللی سقوط بازارهای مالی در پایان دهه جاری، بیش از پیش جهانی‌شدن اقتصاد را در معرض تماشای گذاشت. شماری از صاحبزنان این سقوط را ضربه‌ای بر آن ترک از جهانی‌شدن می‌دانند که در رشد اقتصادی و افزایش تولید ناخالص ملی قداست می‌دید، رشد و توسعه هماهنگ و مدیریت‌شده را کهنه و دست‌وپاگیر می‌دانست، برای خصوصی‌سازی‌ها حد و مرزی نمی‌شناخت و دامنه نفوذ و اختیارات دولت را هر چه کمتر و محدودتر می‌خواست.

هنوز هم در اجلاس‌های بین‌المللی برای سروسامان‌دادن به اقتصاد جهان چالش اصلی این است که برای ممانعت از بروز بحران‌های مشابه، مکانیزم‌های نظارت و کنترل ملی و بین‌المللی چگونه باشند و دامنه آنها تا کجا باید برود. اما مقاومت دولت‌های ملی بر سر این‌که این سوال پاسخی بین‌المللی و مفیدکننده بیاید، خود نشان‌دهنده پیچیدگی روند جهانی‌شدن و چالش همچنان پایدار میان امر ملی و جهانی است.

جهانی‌شدن اقتصاد این دهه را از یک جهت عمده دیگر نیز از دهه‌های پیشین متمایز کرد. این تمایز ناشی از جابه‌جایی قدرت‌های اقتصادی و وزن و اهمیتی است که کشورهایی مانند چین و هند در نظام اقتصادی جهان پیدا کردند. از رهگذر این تحولات، گروه ۷ کشور صنعتی که در چند دهه‌ی گذشته روندهای اصلی اقتصادی و سیاسی در جهان رقم می‌زدند تقریباً به حاشیه رانده شد و گروه ۲۰ سربرآورد که علاوه بر چین و هند کشورهای تازه‌منفست و پرقدرت دیگری در گستره اقتصادی دنیا را دربرگرفته است.

یورو، تجربه‌ای بی‌سابقه

دهه‌ای که گذشت را به لحاظ اقتصادی، دهه یورو نیز می‌توان نام نهاد. البته خود گسترش بی‌سابقه اتحادیه اروپا از ۱۲ کشور به ۲۷ کشور که تدبیری برای دمسازی با

شدن فضای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی کشور بود. اما آقای خامنه‌ای همه این مسایل را فدای خودخواهی و تعابیر شخصی خود کرد و تصور می‌کرد می‌تواند از مردم استفاده ایزاری کرده و به جهان نشان بدهد که میلیون‌ها نفر در انتخابات شرکت کرده اند، بنابراین او مشروعیت دارد و بعد می‌تواند سناریوی خود را اجرا کند.

عبدالکریم لاهیجی

در جریان انتخابات ریاست جمهوری برای اولین بار امیدی بین مردم پیدا شد. هر چند شورای نگهبان تصمیم گرفته بود و مردم محدود بودند تا در چهار چوب مشخصی در انتخابات شرکت کنند و به یکی از کاندیداهای مورد قبول شورای نگهبان رأی بدهند، ولی مردم به میدان آمدند و با یک اکثریت بی سابقه در انتخابات شرکت کردند. اما متأسفانه در انتخابات تقلب صورت گرفت و بعد هم فجایعی مرتکب شدند و آخرین آن روز عاشورا بود که به قیمت جان حداقل ۱۰۰ نفر و بازداشت و شکنجه افراد بسیار زیادی تمام شد. این واقعه مهجرتین و غم انگیزترین رویداد سال گذشته در ایران بود.

اسماعیل نوری علا

مهم‌ترین واقعه ای که در سال گذشته در کشور ما رخ داد و جنبه تاریخی پیدا کرد، اشتباه محاسبه آقای خامنه‌ای و نظامیانی بود که او را وسیله ای برای رسیدن به قدرت قرار داده اند.

آنها بی توجه به ویژگی‌ها و موقعیت روحی نسل جوان ملت ایران و تصور این که هر بلایی سر آنها بیایم مانند ۳۰ سال گذشته واکنشی از خود نشان نخواهند داد، با بالا بردن توهم و توقع مردم، دوران خوش قبل از انتخابات خرداد را به وجود آوردند و اکثریت صاحبان حق رأی را به پای صندوق‌ها کشیدند، اما نتیجه را بر اساس تصمیم قبلی خود اعلام کردند.

می‌گویند تنها قطره آخر است که موجب سرریز شدن لیوان پر می‌شود و به نظر من آنهایی که از علوم انسانی چیزی نمی‌فهمند، این قاعده را نمی‌دانند و پر شدن لیوان را نمی‌بینند، دست به چنین محاسبه مهلکی می‌زنند و گور خود را با این کار می‌کنند.

منبع : رادیو فردا



شکوه میرزادگی

مهم‌ترین واقعه نه فقط در ایران بلکه در کل دنیا، برخاستن ناگهانی و پرشور و غیرقابل انتظار یک ملت برای به دست آوردن آزادی است که در ایران تحت عنوان جنبش سبز اتفاق افتاده است.

به نظر من خواست آزادی با این عظمت و زیبایی که همه چیز را تحت الشعاع قرار داده و جهان را نیز متأثر کرده، از این لحاظ مهم است که می‌بینیم در طول تاریخ سرزمین‌هایی بوده و هستند که سال‌ها و حتی قرن‌ها زیر سلطه استبداد و دیکتاتوری قرار گرفته اند، اما کمتر این شانس را داشته اند که به این لحظه ناب برسند.

مهرداد خوانساری

سال ۲۰۰۹ شامل تحولات بسیار زیادی برای مردم دنیا بود به خصوص با روی کار آمدن دولت جدید آمریکا. ولی به نظر من مهم‌ترین رویداد سال نه فقط برای ما ایرانی‌ها بلکه برای مردم جهان و به ویژه مردم منطقه خاورمیانه، انتخابات ریاست جمهوری خردادماه در ایران بود.

خطر بسیار بزرگی از بیخ گوش مردم ایران گذشت، زیرا حکومت جمهوری اسلامی حتی تحمل نتایج انتخابات فرمایشی خودش را نداشت که خیلی‌ها نا آگاهانه به آن تن داده بودند. با توجه به این که بیش از ۸۰ درصد جمعیت رأی دهنده ایران در این انتخابات شرکت کرده بودند، اگر نتیجه انتخابات چیز دیگری بود جمهوری اسلامی می‌توانست جان تازه ای بگیرد و سیاست‌های قرون وسطایی خود را برای مدتی بسیار طولانی‌تر و بدون هیچ تغییری جدی در ایران ادامه دهد.

ولی تقلب صورت گرفته و اقدامات بعدی که از سوی حکومت اعمال شد، شرایطی را فراهم آورد تا مردم ایران به هوش بیایند و بدانند با تحریم یا بدون تحریم در چارچوب سیستمی که حق و حقوق مردم را به رسمیت نمی‌شناسد، آینده ای ندارند و باید آینده خود را به دست بگیرند.

این رویداد بسیار مهمی در تاریخ معاصر ایران بوده که بعد از ۳۰ سال مردم دست به اقدامات جدی برای بازپس گرفتن حقوق خود زده اند و این مسئله زمینه را بدون تردید برای رسیدن به هدف نهایی که تحقق یک سیستم سکولار و دموکراتیک در ایران است هموار می‌کند.

علیرضا نوری زاده

به نظر من مهم‌ترین رویداد سال گذشته سخنرانی آیت الله خامنه‌ای بعد از انتخابات خردادماه ایران بود که در آن انتخابات را تمام شده تلقی کرد. این حادثه از این لحاظ مهم است که معمولاً در بزنگاه‌های تاریخ یک سخن نابجا یا یک حرف بجا باعث می‌شود تاریخ مسیر دیگری پیدا کند. اگر آقای خامنه‌ای در آن نطق خود با مردم مهربان‌تر برخورد کرده بود، نتیجه انتخابات را اعلام نکرده بلکه تأکید می‌کرد که به این انتخابات با دقت نظر رسیدگی خواهند کرد و تلویحاً اعلام می‌کرد احتمال دور دوم انتخابات وجود دارد، حتی اگر آقای خامنه‌ای مطمئن شده بود که احمدی نژاد برنده شده و باید دور دوم ریاست جمهوری او به صورت مشروع آغاز شود، به عنوان یک دولتمرد بعد از ۳۰ سال تجربه و با توجه به وضعیت جامعه و شوق ایجاد شده برای دگرگونی، باید موج سبز را حرمت می‌گذاشت. هر رهبر دیگری جای او بود از این موقعیت تاریخی استفاده می‌کرد.

اگر فرض کنیم آقای خامنه‌ای می‌پذیرفت که آقای موسوی به ریاست جمهوری انتخاب شود، امروز جایگاه آقای خامنه‌ای جایگاه دیگری بود، تصاویر او را آتش نمی‌زدند و پاره نمی‌کردند، ایران در جامعه بین‌المللی موقعیت دیگری داشت، مشکلات روابط ایران و آمریکا تا حد زیادی حل می‌شد، در پرونده اتمی به یک نتیجه مرضی‌الطرفین می‌رسیدیم و از آن فراتر آثار این موج سبز و امیدواری به خارج منتقل شده بود و بدون شک امروز هزاران ایرانی به کشور باز می‌گشتند که به معنای غنی

راههای سبز



مخالفان بدل شد، سه مورد بارزی بودند که به نماد نقض فاحش حقوق بشر در دهه‌ی رو به پایان بدل شدند و حساسیت‌ها برای حفظ و پاسداری این حقوق را معنا و اهمیتی تازه بخشیدند.

«در دسترس» بودن و نبودن

استفاده از تلفن همراه به عنوان دوربین فوری تنها بر بستر دیجیتال شدن عکاسی ممکن شد. کاربرد همگانی این جهش در عرصه‌ی فناوری در این دهه، چنان ابعادی یافت که بر عمر دو نماد بزرگ دهه‌های پیشین یعنی دوربین پولاروید و عکاسی با فیلم‌های نگاتیو تقریباً نقطه پایان نهاد و آنها را روانه موزه کرد.

تلفن همراه در عین حال در همین دهه چنان ضریب نفوذی یافت که اینک کمتر دمکوره‌ای در جهان را می‌توان یافت که مردمانش با این وسیله بیگانه باشند. این که برخی از گمگوشه‌های آفریقا و آمریکای لاتین و آسیا که هنوز برای روشنایی، برق ندارند، ولی برای شارژ تلفن‌های همراه ژنراتور عمومی خریدند، خود شاید شواهدی گویا بر رواج و اهمیت کاربرد این وسیله باشد.

هر فناوری جدید معمولاً تغییراتی فرهنگی و رفتاری را در میان انسان‌ها دامن می‌زند و بعضاً مفاهیم و اصطلاحاتی نوین را وارد زبان می‌کند. تلفن همراه با توجه به ضریب بالای گسترش در میان مردم، طبیعتاً اثراتی چشمگیرتر در زمینه‌های یادشده داشته است. در این دهه، از رهگذر کاربرد تلفن همراه و گفت و شنودها با آن در ملا عام، مرزهای گسترده خصوصی انسان‌ها بیش از پیش شناور شده است. هر شهروند در طول روز معمولاً ناخوابه در جریان گفت‌وگوها و قول و قرارهای خصوصی شهروندان دیگر قرار می‌گیرد.

اصطلاح «در دسترس نبودن» هم که در این دهه تلفن همراه به لحاظ ضریب نفوذ رکورد بسیاری از فناوری‌های تاریخ بشر را شکسته است. تلفن همراه به لحاظ ضریب نفوذ رکورد بسیاری از فناوری‌های تاریخ بشر را شکسته است. در ارتباط با کاربرد تلفن همراه استفاده‌های پیدا کرده، اینک معنایی منفی در مناسبات اجتماعی دارد. در واقع، در همین مدت کوتاه استفاده از تلفن همراه، روشن بودن تلفن افراد و قابل دسترس بودن آنها در هر لحظه و در هر مکان به یک هنجار اجتماعی بدل شده است. عدم رعایت این هنجار اثراتی منفی از فرد در ذهن و نگاه بستگان و افراد دور و نزدیک باقی می‌گذارد و او باید در این زمینه پاسخگوی چراها باشد.

از داندلود به آپلود

گرچه ضریب نفوذ اینترنت در جهان به پای تلفن همراه نمی‌رسد، اما این ضریب هم، در دهه گذشته ابعادی بی‌سابقه یافت. به ویژه رواج همه‌ای آن فناوری‌ها و پیشرفت‌هایی که تحت عنوان Web 2.0 از آنها یاد می‌شود مرزهای بدیعی را در استفاده از اینترنت و گسترش جامعه‌ی اطلاعاتی گشود. از رهگذر این پیشرفت‌ها کاربران اینترنت بیش از پیش از مصرف‌کننده صرف اطلاعات به تولیدکننده آن بدل شدند.

اگر در دهه‌ی گذشته و ابتدای این دهه کاربر اینترنت بیشتر به داندلود مشغول بود و در مجموع به عنوان نسل داندلود شناخته می‌شد، Web 2.0 (پوتیوب، وبلاگ، پادکست و ...) او را تشویق کرد که شخصاً به تولیدکننده متن و فیلم و صدا بدل شود. همین سبب شد که کاربر اینترنت در پایان دهه‌ای که به انتهایش نزدیک می‌شویم بیشتر به عنوان نسل آپلود شناخته شود. این نسل اینک هم بیشتر می‌خواند و هم بیشتر می‌نویسد و هم شبکه‌هایی وسیع‌تر از ارتباطات (مجازی) قرار گرفته است.

استفاده وسیع‌تر از اینترنت و امکان آن البته هم در گستر مناسبات انسانی و هم در زمینه آینده برخی از رشته‌ها تحولات گاه ابهام‌آمیزی را دامن زده است. کاربرد اینترنت بیش از پیش روابط انسان‌ها را از تماس مستقیم به ارتباطات مجازی سوق داده است. اینک شهروند عادی برای انجام بسیاری از کارها و تأمین بسیاری از خواست‌ها

ماسک دهان

یک نماد رایج دیگر در دهه‌ی گذشته، ماسک‌دهان بود با کارکردی چندگانه و نمایشگر بحران‌هایی گوناگونی. این ماسک، چه در پکن، چه در تهران و چه در بسیاری دیگر از شهرهای بزرگ دنیا به کار می‌رفت تا مانعی باشد در برابر تنفس هوای آلوده. هوای آلوده معمولاً نام دیگری است برای گازهای گلخانه‌ای. این گازها گرچه در وجه عمده نامریی‌اند، اما پیامد افزایش آنها که به گرمایش زمین و تهدید بی‌سابقه حیات و محیط زیست انجامیده، موضوعی محوری در سیاست بین‌المللی در دهه اخیر بود. روزهای پایانی این دهه با شکست بزرگ امیدهایی توأم شد که شکست اجلاس بین‌المللی کپنهاگ برای مهار گازهای گلخانه‌ای در روزهای پایانی سال ۲۰۰۹ بر نگرانی و ابهام در باره‌ی ادامه‌ی تخریب اقلیم زمین افزود. اجلاس کپنهاگ برای کاهش مصرف انرژی‌های فسیلی بسته شده بود. ناکامی کنفرانس کپنهاگ به این معناست که کاهش چشمگیر مصرف انرژی‌های یادشده، تا اطلاع ثانوی در دستور کار جهان نیست. مصرف انرژی‌های فسیلی در دو سده گذشته در عرصه‌هایی مانند صنعت و تولید گرما و حمل و نقل، عامل اصلی تولید گازهای گلخانه‌ای تلقی می‌شود. هم تشدید تغییر و تحولات اقلیمی منفی مانند سیل و خشکسالی و گردبادهای و آب شدن بی‌سابقه‌ی یخچال‌های جهان در هیمالیا و قطب شمال و هم بحث‌های گسترده بین‌المللی برای مهار گرمایش زمین به عنوان منشأ این تغییر و تحولات، همه و همه سبب شدند که تلقی یادشده بیش از پیش به آگاهی عمومی بشر راه یابد و حساسیت‌ها و تلاش‌ها برای حفظ محیط زیست و اقلیم زمین فزون‌تر شود. اما شکست کنفرانس کپنهاگ در روزهای پایانی دهه‌ی اخیر که در بالاترین سطوح سیاسی دنیا برگزار شد، کمتر تناسبی با این حساسیت‌ها و تلاش‌ها داشت.

ماسک دهان، در عین حال مصونیتی هم بود برای ممانعت از ابتلا به بیماری‌هایی که مرزها را درنوردیدند و جهانی شدند: سارس، آنفلونزای مرغی و آنفلونزای خوک.

تلفن همراه

در سال پایانی این دهه، یعنی در سال ۲۰۰۹، ماسک دهان یک کارکرد تازه هم پیدا کرد که ربطی بلاواسطه با سیاست داشت. تظاهرکنندگان معترض به نتیجه اعلام‌شده‌ی انتخابات ریاست جمهوری در ایران از این ماسک وسیله‌ای ساختند برای نشان‌دهنده‌ی چهره‌هاشان تا از تعقیب و بازداشت‌پلمبی در امان بمانند. این ماسک در عین حال مانعی هم بود برای استنشاق گازهای آشفک‌آوری که نیروهای انتظامی در کاربرد آن علیه معترضان چندان ابایی نداشته‌اند.

تظاهرکنندگان ایران اما صرفاً به ماسک دهان معنا و کارکردی خاص و بی‌سابقه بخشیدند. آنها از تلفن همراه هم استفاده‌های بدیع کردند و کاربرد لفظ «رسانه» در مورد این دستگاه را معنا و مفهومی گسترده بخشیدند. این دستگاه و امکانات آن در جریان رویدادهای پس از انتخابات علاوه بر ممکن‌کردن تماس‌ها برای سازماندهی‌های سریع و شبکه‌ای معترضان، همچنین به نحوی گسترده به خدمت تهیه‌ی فیلم‌ها و عکس‌های بی‌سابقه از اعتراض‌ها درآمد تا لحظات و رویدادهایی تکرارناشدنی و بعضاً تراژیک را ثبت کند و پیش چشم جهانیان بگذارد. بازخوانی تاریخ رویدادها و تحولات پس از انتخابات بدون رجوع به فیلم‌ها و عکس‌های تهیه‌شده با تلفن‌های همراه به شدت ناقص خواهد بود.

شاید بدون گسترده شدن کاربرد تلفن همراه در این دهه، رفتارهای غیرمتعارف با زندانیان زندان ابوگریب بغداد هم به سرعت امکان روشن نمی‌یافت. هم عکس‌های انزجوار آور بدرفتاری‌ها زندانیان در این بازداشتگاه، هم زندان معاف از قانون و مقررات گوناگونی و هم سیامچالی به نام زندان کهریزک که به محلی برای تجاوز و قتل

روندهای جهانی‌شدن به جریان افتادن پول و احدی به نام یورو در سال ۲۰۰۲ در میان مردم ۱۲ کشور عضو اتحادیه اروپا تجربه‌ای بی‌سابقه بود به جریان افتادن پول واحدی به نام یورو در سال ۲۰۰۲ در میان مردم ۱۲ کشور عضو اتحادیه اروپا تجربه‌ای بی‌سابقه بود بود نیز از اهمیت کمی برخوردار نیست. اما به جریان افتادن یک پول واحد در کشورهای با اقتصادها، فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف اولین تجربه عملی و پایدار بشری در این زمینه است.

هم ۵۵ سال تشکیل اتحادیه اروپا و هم ۸ سال رواج یورو به رغم گشت و واگشت‌ها مجموعاً نه سیری رو به عقب، بلکه مسیری رو به پیش، ولو با تجربه‌ای مبتنی بر آزمون و خطا داشته است. در مقاطع مختلف این تجربه نیازمند اصلاح شده و آنچه که سرانجام شکل گرفته تابعی بوده است از ضرورت‌های اروپایی و بین‌المللی، چانه‌زنی و توازن نیرو میان کشورهای عضو و نیز زور آزمایی و اجماع میان قشرها و بخش‌های مختلف درون هر کدام از این جوامع.

جهانی‌شدن

در عین حال، برخورد دو هوایما با برج‌های دوقلوی نیویورک در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیز از نظر شماری از کارشناسان نمادی بود برای جهانی شدن چیزهایی منفی، مانند تروریسم. این حمله ۱۱ سپتامبر به نیویورک بحث تروریسم، منشا و راه‌های مقابله با آن را ابعاد تازه‌ای بخشید. حمله ۱۱ سپتامبر به نیویورک بحث تروریسم، منشا و راه‌های مقابله با آن را ابعاد تازه‌ای بخشید. داد که زمانی که اقتصاد و ارتباطات و فرهنگ مرزها را درنوردند تأثیراتی بر جا می‌گذارند که همیشه مثبت نیستند و چه بسا مقاومت و ستیز تولید کنند. به ویژه، جوامع سنتی و فرهنگ‌های بسته‌مبتنی بر سلسله‌مراتب اقتدار که با انسداد اقتصادی، آموزشی و مراوده از آندنه با جهان هم روبرو هستند زمانی که در معرض تندباد تحولات ناشی از جهانی‌شدن ناهماهنگ و شتابان قرار بگیرند، لزوماً توان دمسازی با این تحولات را ندارند. آنها خود را در معرض تهدید احساس می‌کنند و بر مقاومتشان افزوده می‌شود. چنین مقاومتی در افراطی‌ترین شکلش سر از تروریسم درمی‌آورد.

تروریسمی که در ابتدای دهه‌ی گذشته و با حمله به نیویورک، در جهان طنین‌انداز شد و نحوه‌ی مقابله با آن همچنان معادله‌ای مانده است با مجهول‌های متفاوت: آیا می‌توان به تروریسم اعلان جنگ داد و حتی به جنگ‌های «پیش گیرانه» متوسل شد؟ آیا در افتادن با تروریسم بیشتر به یک جنگ کلاسیک شبیه است یا یک «جنگ نامتوازن»؟ اصولاً مراحل تروریسم بیشتر نظامی است یا امنیتی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی؟ دهه‌ای که به آخر می‌رسد، در پاسخ به این سوال‌ها ناکام ماند. آیا در دهه‌ی آتی پاسخ آنها یافت خواهد شد؟

میراثی برای دهه بعد

حمله به برج‌های دوقلوی نیویورک دلیلی شد برای حمله به افغانستان تا نیرویی که پشتیبان این نوع تروریسم بود نابود شود. جنگ علیه عراق هم کم و بیش با استناد به همین حمله توجیه شد. روندهای پس از این حملات و نیز لاینحل‌ماندن بحران دیرینه خاورمیانه، یعنی نزاع اسرائیل و فلسطینی‌ها از جمله عواملی بودند که ضریب قهر و خشونت در منطقه را در این دهه به ابعادی بی‌سابقه رساندند. در این میان، رهبر القاعده که به سازماندهی حملات نیویورک متهم است همچنان نایافته مانده است. خود جنگ افغانستان هم به میراثی تبدیل شده که دهه‌ی آتی نیز با تلاش‌های فشرده برای پایان‌دادن به آن آغاز می‌شود و نتیجه‌ی آن تعیین‌گر بسیاری از معادلات خواهد بود: آینده‌ناتو، آینده افغانستان و پاکستان و چند و چون جایگاه آتی غرب به طور عام و ایالات متحده به طور خاص در منطقه و در جهان. چشم‌انداز آینده عراق سهم معینی در حل این معما دارد.



راههای سبز

و برقراری بسیاری از رابطه‌ها تنها به چند کلیک و تایپ کردن این یا آن رمز در صفحه‌ی کامپیوتر خود نیازمند است. این امر طبعاً مناسبات رو در روی انسانی و اجتماعی را کاهش می‌دهد، روندی که از نظر شماری از کارشناسان، با اگر به گونه‌ای دیگر و در مناسباتی متفاوت جبران نشود، می‌تواند پیامدهای رفتاری معینی را در جوامع در پی داشته باشد.

با انفجار اطلاعات در اینترنت و تاثیر منفی آن بر رونق مطبوعات و یا حتی کتاب‌های چاپی، این پرسش بالا گرفته است که آینده نشریات متعارف و ژورنالیسم حرفه‌ای چه خواهد شد؟ آیا دسترسی آسان به هر گونه اطلاعاتی در اینترنت، با بی‌نیازی بیشتر به نشریات متعارف توأم خواهد بود و رشته‌ای به نام روزنامه‌نگاری حرفه‌ای و نشر مطبوعات رو به منسوخ شدن است؟ در سال پایانی دهه‌ی جاری، هم کاهش پیوسته شمارگان مطبوعات و هم بیکاری فزاینده روزنامه‌نگاران در کشورهای مختلف بیم و نگرانی را به وجه غالب پیش‌بینی‌ها در باره‌ی تاثیر اینترنت بر آینده نشر و پخش مطبوعات بدل کرده است.

پیشرفتی علمی

دهه‌های که گذشت تنها دوره‌ی اوج‌گیری بی‌سابقه پیشرفت‌ها در گسترده فناوری‌های اطلاعاتی نبود. در زمینه دانش ژنتیک نیز دانش بشری گام‌هایی بزرگ به جلو گذاشت. تکمیل شدن جدول ژنتیک انسان و پی‌بردن به بسیاری از رمز و رازهای ژنتیکی او دستاورد بزرگ او این دهه بود. از مایش‌هایی نه چندان بی‌اسطه با دانش ژنتیک، یعنی تولید سلول‌های بنیادین به روش‌های مختلف و گشوده شدن چشم‌اندازهایی برای ممانعت از بسیاری از بیماری‌های ژنتیکی به موضوع محوری علم در دهه‌ی ما به پایان بدل شد. با این همه، دستاوردهای یادشده و تلاش شبیه‌سازی‌های ژنتیک را ابعادی تازه بخشید و مباحث اخلاقی و فلسفی متفاوتی را دامن زد. این بحث‌ها همچنان باز مانده‌اند و داورانی نهایی در مورد آنها شاید به این زودی‌ها امکان‌پذیر نباشد.

فناوری نانو نیز در این دهه گام‌های قابل اعتنا به پیش برداشت، هر چند که کاربرد آن در زندگی روزمره گسترده نیست یا چندان به چشم نمی‌آید. نانو فناوری‌ای است که بر دستکاری تک‌تک اتم‌ها و مولکول‌ها استوار است تا بتوان ساختاری پیچیده را با خصوصیات اتمی تولید کرد. از این رهگذر برای مثال می‌توان ترشه‌های کامپیوتری و ادواتی دیگر تولید کرد که هزاران بار کوچکتر از ادواتی باشند که فناوری امروز امکان ساخت آنها را برای ما فراهم آورده است.

رنگ و N.P.T. و اعدام

علاوه بر تلفن همراه، دو سه مقوله و مبحث دیگر که چهره‌ی دهه‌ی اخیر را رقم زدند نیز با نام ایران بی‌ارتباط نبودند:

کاربرد کم سابقه رنگ‌ها در گستره سیاست و تحرکات مدنی که با انقلاب‌های رنگی در گرجستان و اوکراین و قرقیزستان آغاز شد، در دهه‌های پایانی دهه در ایران اوجی دوباره یافت و استفاده معترضان از رنگ سبز به عنوان نماد جنبش خود، در گستره بین‌المللی مقبولیت و رسمیت پیدا کرد.

یک اصطلاح دیگر نیز در دهه ۲۰۰۰-۲۰۰۹ در مناسبات بین‌المللی نقشی محوری و غالب داشت و دائم بر سر زبان‌ها بود: آن پی‌تی با قرارداد منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای.

هم در رویارویی با برنامه هسته‌ای کره‌ی شمالی و هم در چالش بر سر پرونده هسته‌ای ایران آنچه که مبنا قرار می‌گرفت همین قرارداد و حروف مخفف آن بود. چالش‌های یادشده و نیز رویکرد کشورهای دارای سلاح اتمی در رعایت نهبند این پیمان که عدم پیشرفت در گذار به سوی خلع سلاح اتمی از نمودهای آن بود، همه و همه سبب شدند که ضعف‌ها و نارسایی‌های آن پی‌تی نمودی بارزتر از گذشته پیدا کنند. در عین حال اصلاح و تغییر این پیمان نیز

به سبب مخالفت‌ها از هر دو سو (دارندگان و نادارندگان چرخه هسته‌ای و سلاح اتمی) با موفقیت توأم نشد. اولین سال دهه‌ی آتی (۲۰۱۰) سال مصاف مجدد بر سر اصلاح این پیمان است.

و سرانجام این که "مجازات اعدام"، به عنوان یکی از نمونه‌های نقض حقوق بشر، و مخالفت و موافقت با آن نیز، در دهه‌ی گذشته از گفتمان‌های مسلط و رایج بود. شمار کشورهای هابی که این نوع مجازات را از قوانین کیفری خود حذف کردند به شدت افزایش یافت. روز اول این دهه (اول ژانویه ۲۰۰۰) با لغو مجازات اعدام در کشور

استبدادده‌ای به نام ازبکستان شروع شد، و روزهای پایانی دهه با حادثه‌ای در نگانگیز و نمایان در ایران، یعنی آتش‌کشیدن داریست اعدام در سیرجان به پایان رسید. این اقدام گرچه برای رهایی دو سارق از مجازات مرگ بود و مستقیماً مجازات اعدام را نشانه نرفته بود، اما بروز آن به هر حال با نفس مجازات اعدام که ایران در آن از رکورددارها است بی‌ارتباط نیست. دهه‌ی آتی در ایران، صرفنظر از تحولات سیاسی که آینده این کشور را رقم خواهد زد، دوره‌ای خواهد بود که رعایت حقوق بشر به شمول لغو این گونه مجازات، همچنان موضوعی کم و بیش مطرح خواهد ماند.

منبع: دوپچه وله

سی‌ان‌ان: سبزها مصمم‌تر از همیشه

شیرین عبادی برنده جایزه صلح نوبل، روز دوشنبه به سی‌ان‌ان گفت، تلاش‌های دولت ایران برای سرکوب تظاهرات ضد دولتی، تنها اراده مخالفان را محکم‌تر خواهد کرد.

این وکیل ایرانی و فعال حقوق بشر گفت: «همانطوری که در گذشته نشان داده شده، هرچه سرکوب سنگین‌تر شود، مردم بیشتری مصمم به اعتراض خواهند شد.»

او هشدار داد تحریم‌ها بر علیه برنامه هسته‌ای ایران، لطمه‌ای به رژیم نخواهد زد، بلکه تنها «به افزایش احساسات وطن پرستانه در میان مردم ایران منجر خواهد شد.» تحریم‌ها باید «شامل مواردی شود که بر روی دولت تأثیر بگذارد و مردم را متأثر نکند. برای مثال، گفته می‌شود اخیراً دولت ایران زره پوش‌های ضد شورش به کشور وارد کرده است. واردات این تجهیزات نه از ایالات متحده، بلکه از چین و روسیه بوده است.»

عبادی در مصاحبه تلفنی با زین ورجی از سی‌ان‌ان گفت: «بنابراین تحریم‌ها باید چنین معاملاتی را هدف بگیرند، نه اینکه توانایی دولت ایران برای تشدید سرکوب‌ها علیه مردم را افزایش دهد.»

عبادی در انگلستان به سر می‌برد اما جهت حفظ امنیت اش، محل زندگی خود را مشخص نکرد. او از زمان آغاز تظاهرات در ایران به دنبال انتخابات بحث‌انگیز ریاست جمهوری ۲۲ خرداد، در کشور نبوده است.

او گفت امیدوارست مجلس ایران به نفع دیدار سناتور جان کری از کشور رای دهد اما در عین حال اعلام کرد، گمان نمی‌برد حتی در صورت فراهم شدن امکان این سفر، نتایج بزرگی به دست آید.

جان کری رئیس کمیسیون روابط خارجی سنای آمریکا و نامزد انتخابات ریاست جمهوری آن کشور در سال

۲۰۰۴، از ایران درخواست روایت کرده است. عبادی گفت: «ملاقات آقای کری از ایران یک قدم مثبت خواهد بود. با این حال، من فکر می‌کنم او با دست خالی باز خواهد گشت زیرا دولت ایران در پنج سال گذشته نشان داده مایل به انجام مذاکره نیست.» عبادی که برنده جایزه صلح نوبل سال ۲۰۰۳ شده است، نسبت به سرنوشت خواهرش که یک هفته پیش دستگیر شده، ایران نگرانی کرد. وی گفت از زمان بازداشت خواهرش توسط مقامات، هیچ تماسی با وی نداشته است.

عبادی گفت: «از بعد از ظهر روزی که برای دستگیری وی مراجعه کردند، نتوانسته‌ام با او حرف بزنم. باید بگویم او را به عنوان گروگان دستگیر کرده‌اند، زیرا من هیچ

خبری از مکان او ندارم و نسبت به سلامت او بسیار نگران هستم.»

عبادی گفت یک هفته پیش، سه مرد و یک زن به منزلی که وی با خواهرش در آن زندگی می‌کند مراجعه کرده‌اند، تمام خانه را جستجو کرده‌اند و سپس خواهر ۴۷ ساله او، نوشین عبادی و رایانه اش را با خود برده‌اند.

شیرین عبادی ۶۲ ساله روز ۲۸ دسامبر به رضا سیاح از سی‌ان‌ان گفت: «آنها خواهرم را بازداشت کرده‌اند تا من دست از فعالیت بکشم. او هیچ کار اشتباهی نکرده است. او درگیر فعالیت‌های حقوق بشر نیست و هرگز در تظاهرات شرکت نکرده است.»

عبادی در تماس‌های قبلی گفته بود: «خواهرم نه تنها هیچ فعالیت حقوق بشری انجام نداده، بلکه درگیر کارهای فرهنگی هم نبوده است.»

خانم عبادی گفت نوشین و همسرش، استادان واحد دندانپزشکی دانشگاه تهران هستند. همسر نوشین یک مطب خصوصی دندانپزشکی نیز دارد.

به گفته خانم عبادی، مقامات ایران سایر اعضای خانواده عبادی را نیز مورد ارباب قرار داده‌اند.

وی روز دوشنبه اعلام کرد: «همسرم، برادرم و خواهرم در موارد متعددی به وزارت اطلاعات فراخوانده شده‌اند و به آنها گفته شده، در صورتیکه من فعالیت بشردوستانه‌ام را متوقف نکنم، آنها را دستگیر خواهند کرد.»

وی گفت: «من فکر می‌کردم چیزی را که می‌گویند عملی نخواهند کرد. اما متأسفانه آنها به منزل خواهرم مراجعه کردند و وی را بازداشت کردند. آنها گفته‌اند مادامیکه من فعالیت‌هایم را متوقف نکرده‌ام، سایر اعضای خانواده‌ام را نیز دستگیر خواهند کرد.»

عبادی روز قبل از انتخابات ریاست جمهوری خردادماه گذشته، کشور را برای شرکت در یک کنفرانس در اسپانیا ترک کرده بود. او می‌گوید، دوستانش به وی توصیه کرده‌اند به تهران بازنگردند.

کاردین: اینترنت، سیاست و انقلاب

آیا اینترنت واقعاً می‌تواند سبب ایجاد تغییرات سیاسی شود؟ کسانی که به این نظریه خوش بین هستند، جنبش سبز ایران را مثال می‌زنند. اردوگاه اصلاح طلبان، قدرت تکنولوژی جدید را در سازماندهی مقاومت و شکستن حلقه تنگ سانسور اطلاعات به نمایش گذاشت. اما در عین حال مشخص شد، جای تعجب نیست که نتایجی برای تثبیت تغییرات آزادی خواهانه کافی نیست.

همزمان با سرکوب معترضان توسط رژیم ایران، داستان جنبش سبز بوسیله کسانی که در خیابان‌ها بودند و از طریق رسانه‌های بین‌المللی، پیش چشم مردم دنیا قرار گرفت. اگر ویدئوی تلفن همراه وجود نداشت، ندا آقا سلطان به جای آنکه به چهره بارز این رویارویی تبدیل شود، معترض کشته شده دیگری بود که بی‌سر و صدا به خاک سپرده می‌شد. رژیم ایران می‌تواند جلوی دست و پای خبرنگاران خارجی را بگیرد، اما نمی‌تواند جریان انتقال اطلاعات از طریق توئیتر، یوتیوب، فیس‌بوک و ایمیل را مهار کند.

مهار کند. جای تعجب نیست که تکنولوژی، چنین نقشی را در ایران ایفا کرد. ظرف دهه گذشته، استفاده از اینترنت در ایران از رشد بیشتری نسبت به هر کدام از کشورهای دیگر خاورمیانه برخوردار بود. بیش از یک سوم ایرانی‌ها به اینترنت دسترسی دارند. ایران کشور وبلاگ‌نویس هاست. به دنبال بسته شدن روزنامه‌ها، بسیاری از روزنامه‌نگاران به وبلاگ‌نویس تبدیل شده‌اند.

با این حال، تنها افرادی که دچار شیفتگی اینترنتی هستند می‌توانند عینده داشته باشند که تا وقوع تغییرات دموکراتیک تنها به اندازه یک "کلیک" فاصله است؛ و یا اینکه سرنگونی دیکتاتورها فقط با «به کار گرفتن اینترنت» انجام شدنی است. علیرغم همه امکانات اینترنتی، هنوز محمود احمدی‌نژاد بر سر قدرت است. دشمنان دموکراسی نیز در حال آموختن فعالیت‌های ضد اینترنتی و سرکوب اینترنتی هستند. واقعیت این است که وقتی یک تغییر واقعی



نگاه

چوبه های دار، آخرین پناهگاه ولایت فقیه

چه کسی فکر می کرد که ولایت فقیه مدعی جانشینی خدا بر روی زمین، بر عکس خداوند که جان و هستی و حیات می دهد، برای چند صباح بقای بیشتر، به چوبه های دار و جان ستاندن پناه ببرد؟

ولایت فقیه چند سالی است که چوبه های دار را به خیابانهای شهر آورده تا از مردمی که مظنون به سرپیچی بودند زهر چشم بگیرد، ولی آیا نتیجه ای هم گرفت؟ ویدئویی که دنیا را تکان داد و همگان را متقاعد نمود که موج آزادیخواهی مردم ایران غیرقابل هم ردما را خوب است یکبار هم نشان مقام عظمی بدهند تا اگر درک و فهمی هنوز باقی است، دریابد که از این پس، خون ریختن و جان ستاندن، فقط اراده مردم ایران را برای برچیدن بساط ظلم مستحکم تر می کند. در این صحنه بی نظیر زدوخورد مردم در روز عاشورا، سربازان یزید با بیشرمی تمام و لگندمال کردن حرمت عاشورا، با شلیک مستقیم به سر مردم، چهار جمجمه را متلاشی می کنند، یکی پس از دیگری، و جمعیت بجای اینکه بترسد و فرار کند، خشمگینانه تر به جنایتکاران یورش برده و با نبرد نابرابر سنگ با اسلحه، این مزدوران و آدمکشان حقیر را در هم شکسته و بزانو در می آورند. این صحنه فقط در یک نقطه از تهران نبوده، هر جایی که دست خبیثی از آستین ارادل بیت رهبری بیرون آمد و با گلوله، یک ایرانی را بخاک افکند، مردم بجای دویدن در جهت مخالف، بسمت اسلحه بدست قائل دویدند.

چنین مردمی را می خواهید با چوبه های دار بترسانید؟ مردمی که مشتاقانه بسوی مرگ می شتابند؟ در این 6 ماه کم کشیدید؟ کم اسپر گرفتید و کم شکنجه و تجاوز کردید؟ کم آزادیخواهان را با بیژما و دمپایی به نیت تحقیر به بیدادگاه کشانیدید؟ نتیجه اینهمه ارعاب و خشونت را ندیدید؟ شش ماه هم ردم را خس و خاشاک نامیدید و امروز آنها را گوساله خطاب می کنید، فردا لابد می خواهید فحش رکیک ناموسی به آنها بدهید؟

روزهای اول انگلیس و آمریکا را تحریک کننده مردم خواندید و امروز مرجع تقلید عزل می کنید و مسجد پلمپ می کنید، فردا لابد خداوند را عامل تحریک مردم دانسته و حکم به محکومیتش می خواهید بدهید؟ چه شده که همه چهره های کریه و اشخاص پلید باقیمانده در خیمه بوسیده ولایت فقیه فقط از اعدام و چوبه دار و جوخه مرگ فریاد می کنند؟ اینهمه وحشت برای چیست؟ مردم سبز ایران که هنوز، تا امروز، دست به خشونت نبرده اند، نیازی به آن ندیده اند، شما و حکومتان و همه قداره بندانان را در این حد و اندازه ندیده اند که دست به خشونت بشوند. ولی فکر می کنید در دنیایی که از فرمول کوکتل مولوتف تا طرز ساختن هر گونه بمبی در اینترنت در دسترس همگان است، اگر این مردم مجبور شوند خشونت را هم ردم جواب بدهند، نیروهای بی روحیه و فاقد انگیزه شما می تواند پاسخ ارتش میلیونی سبزها را بدهد؟

ما به همه دنیا نشان داده ایم که جز مبارزه مدنی و عاری از خشونت، راه دیگری را نخواهیم رفت و همین راه را نیز برای رسیدن به پیروزی کافی می دانیم، ولی بنفع خودتان است که چوبه دار به رخ مردم نکشید.

در انقلاب 57 نیز اوایل، شعار مردم این بود که شاه باید سلطنت کند نه حکومت، و چنانچه آن رژیم به این خواست حداقلی مردم تن می داد، شاید امروز هم هنوز پابرجا بود، اما آنها راضی به کوچکترین نرمشی نشدند و به اسلحه هایشان نازیدند، اما در برابر جنگ مسلحانه مردم، سه روز بیشتر دوام نیاوردند.

میرحسین عزیزی ما با بزرگواری خاص ایرانیان، مطالباتی حداقلی را طرح کرده که شاید پذیرش آن، حکومت و هم ردما از سرنوشتی تلخ برهاند. گر چه همگان بر این باورند

اختیار داشتن تمام ابزار قدرت نظیر ارتش، نیروی انتظامی و شبه نظامیان از همه طرف با تهدید مواجه است زیرا شش ماه پس از دستکاری در نتیجه انتخابات ژوئن هنوز موفق نشده است نظم را در کشور برقرار کند. امروز علاوه بر ادامه تظاهرات و کشیده شدن دامنه آن به شهرهای دیگر به طور روزافزون، موضوع تقلب در انتخابات نیز در شعارهای معترضین کنار گذاشته شده است. تظاهر کنندگان با سردادن شعار "جمهوری ایرانی" و حذف پسوند "اسلامی" آن، اکنون خود نظام را نشانه گرفته اند. پیشینه جدایی مردم از حاکمیت به سال 1997 باز می گردد. در بهار آن سال ایران شاهد شغف و وجد مردمی بود که با مشارکت گسترده هفتاد درصدی در انتخابات، وزیر سابق فرهنگ جمهوری محمد خاتمی را که وعده مدارا و آزادی های بیشتر داده بود به ریاست جمهوری برگزیدند. این فیلسوف هوادار "گفتگوی تمدن ها" علاوه بر آنکه نظر خوشی نسبت به مداخله دین در سیاست نداشت می خواست ایران را با دنیای غرب از نو آشتی دهد زیرا می ترسید انزوای بین المللی کشور به ویرانی اقتصاد ملی و در نتیجه روی گردانیدن مردم از مذهب و روحانیت منجر شود. اما عزم او که به تعبیری "گورباچف ایران" نامیده می شد برای ایجاد اصلاحات در کشور با مخالفت کانون واقعی قدرت یعنی "رهبر عالی" و ساختارهای مذهبی که در رأس نهادهای جمهوری قرار دارند مواجه شد به طوری که هر تصمیمی که خاتمی می گرفت رهبر وتو می کرد. با این همه، تفاوت خط مشی محافظه کاران و اصلاح طلبان آن چنان بارز بود که مردم در انتخابات بعدی باز هم خاتمی را، علیرغم ناتوانی در وفای به وعده هایش به ریاست جمهوری انتخاب کردند. اما در انتخابات سال 2005 از آنجا که خاتمی نتوانست، براساس قانون اساسی ایران برای بار سوم در انتخابات شرکت کند تعداد تحریم کنندگان انتخابات رکورد تحریم های قبلی را شکست.

ایرانیان با قهر از صندوق های رأی بار دیگر بر خواسته خود برای ایجاد تغییرات پای فشرده، خواستی که از سیزده سال پیش از آن بارها و آشکارا ایراز شده بود. تحریم انتخابات 2005 امکان انتخاب محمود احمدی نژاد را فراهم آورد. تا آنکه در ژوئن گذشته نظام با پرکردن صندوق های رأی به نفع نامزد حمایت شده از جانب رهبر حکم محکومیت قطعی خود را صادر کرد.

در تهران صدای غرش انقلاب شنیده می شود. آنچه به این انقلاب عمق می بخشد اینست که نه تنها بخش مهمی از محافظه کاران نیز با ریاست جمهوری کسی که در توم ارتباط با امام زمان به سر می برد مخالفند که طیف گسترده ای از روحانیون دریافته اند که با تبدیل احمدی نژاد به یک دیکتاتور دین و ایمان هم از آسیب در امان خواهد ماند. نظام ایران اگر بخواید به تشدید سرکوب یا اعلام حکومت نظامی یا اعدام مخالفان متوسل شود قطعاً جز ایجاد نفرت بیشتر و عمیق تر شدن شکاف های درونی خود چیزی عایدش نخواهد شد و در چنین حالتی قدرت های بزرگ هم خود را موظف به رعایت حال آن در بررسی پرونده هسته ای نخواهند دید. چشم انداز تحریم های واقعی پیش رو قرار خواهد گرفت. از طرف دیگر اگر نظام بخواید فشارها و سرکوب را در سطح کنونی نگه دارد معترضین باز هم با جسارت بیشتر به راه خود ادامه خواهند داد.

رهبر و اطرافیان افراطی او در بن بست قرار گرفته اند. این آخرین فصل تاریخ حکومت دین سالار ایران است که از ماه ژوئن آغاز شد - هرچند پایانش ممکن است چند ماه یا چند سال به درازا بکشد - زیرا انقلاب ملی ایران که در سال 1979 شاه را سرنگون کرد پیش از آنکه از طرف روحانیون مصادره شود با اعطای حق آموزش به تمامی اقشار و تجهیز دانشگاه ها به مدرن ترین ابزار آموزشی و گشودن درهای آن به روی زنان جامعه ای ساخته است که در آن آمار زاد و ولد با اروپا برابری می کند و این جامعه دیگر حاضر نیست زیر بار حاکمیت تاریک اندیش ترین قشر آخوندها برود.

در سال 2010 اخبار ایران در صدر اخبار جهان قرار خواهد داشت.

در حال رخ دادن است، تکنولوژی می تواند سرعت آن را بیشتر کند. این واقعیت هم زیر فشار یک رژیم سرکوبگر و هم در حضور یک دموکراسی مدرن، صدق می کند. برای مثال، درحالیکه مردم انگلیس به استقبال انتخابات می روند و هنوز افتتاح صورت هزینه های مصرفی نمایندگان مجلس را در ذهن خود نگهداشته اند، ممکن است احزاب مختلف برای سوق دادن رأی دهندگان به پذیرش تغییرات واقعی، دست به دامن اینترنت شوند.

سافرانسیسکو کرونیکل: رژیم در مانده ایران

آنچه در ایران می گذرد، روز به روز بیشتر شبیه یک جنگ داخلی می شود. از زمان برپایی تظاهرات 6 دی در تهران وسایر شهرهای ایران، رژیم به دستگیری بیش از هزار نفر از مردم دست زده است. حکومت ایران اعلام کرده دیگر مخالفت ها را «تحمّل» نخواهد کرد. آنها بستگان رهبران مخالف را کشتند، هزاران معترض را زندانی کردند، به شکنجه و تجاوز زندانیان دست زدند، معترضان را جاسوس خارجی خواندند و دستور برپایی راهپیمایی هائی به طرفداری از خود را صادر کرده و هزاران نفر را به خیابان ها کشاند. علیرغم همه این اقدامات، ناآرامی ها همچنان ادامه دارد. شش ماه پس از برگزاری انتخابات بحث انگیز ریاست جمهوری در ایران، رهبری این کشور هنوز مشروعیت ندارد. هیچ اندازه وحشیگری و خشونت نیز نمی تواند این مشروعیت را برای دولت به ارمغان بیاورد. این وضعیت، شدیدترین بحران در عمر 30 ساله رژیم اسلامی محسوب می شود و از نظر زمانی نیز در بدترین دوره اتفاق افتاده است.

درحالیکه انتظار می رود تحریم های سنگین تر خارجی در سال 2010 وضع شود، رژیم ایران نا امیدانه به پشتیبانی همگانی مردمش نیازمند است. اما سرکوب های صورت گرفته، آن هم با حداکثر خشونت، از فرو نشاندن مخالفان باز مانده است. مقامات دولتی نیز بر سر انتخاب قدم بعدی به جنگ و منازعه با یکدیگر مشغول شده اند. ناتوانی و درماندگی رژیم حتی باعث شده چین و روسیه، متحدان خارجی وفادار به تهران، درباره دورنمای این کشور دچار سرگشتگی شوند و احتمالاً مخالفت کمتری با تحریم ها نشان دهند. قرار است تحریم های جدید به زودی توسط شورای امنیت سازمان ملل پیشنهاد شود.

احتمال می رود این ناآرامی ها به ایجاد مشکل در برنامه تسلیحات هسته ای ایران منجر شود؛ هرچند در شرایط فعلی، دستیابی به موفقیت در این قلمرو از اهمیت بیشتری برای رژیم برخوردار است. تمامی این نگرانی ها به اضافه وضعیت خاص جغرافیائی- جمعیتی کشور، برای رژیم مایه دردسر شده است. بالغ بر 60 درصد جمعیت ایران زیر 30 سال سن دارند. معترضان به اندازه ای شهامت دارند که جان خود را در این راه از دست بدهند؛ اما با این کار بیش از هر چیز به رژیم نشان می دهند که مرگ آن حکومت، چگونه مرگی خواهد بود.

روزنامه سوئیسی لوتان: حکومت ایران در تنگنا

روز اول سال نوی مسیحی روزی نیست که به سیاست ربطی داشته باشد و آغاز سال نو به خودی خود منادی تغییرات بزرگ نیست؛ اما سرعت دگرگونی اوضاع در ایران، روسیه و جبهه اسرائیل و فلسطین امروز به حدی است که می تواند تمام محاسبات جهانی را در سال 2010 به هم ریزد. در ایران حکومت در تنگنا قرار گرفته و با وجود در



راههای سبز

اولویت های پیکار، دچار اشتباه بشویم. در حال حاضر جنبش سبز در این مرحله قرار دارد که بعنوان اپوزسیون از سوی حکومت کنندگان برسمیت شناخته شود و اولویت پیکار، بی اثر ساختن سیاست سرکوب و برانداختن سیطره و برتری آن در ساختار قدرت است. در وضعیت کنونی؛ هدف اثرگذارترین عناصر شرکت کننده و فعال در جنبش سبز، گشایش "فضای باز" در کشور است. فضایی که در آن همه-ی گروه های اجتماعی مردم مجال طرح مطالبات مستقل خود را داشته باشند. قدرت جنبش سبز در همگرایی گرایش های متنوع علیه دیکتاتوری و استبداد، در عین برسمیت شناختن یکدیگر در تفاهت هاشان است. در صورتی که از این قدرت صیانت بعمل آید، برای پیشروی در مسیر

دستیابی به آزادی و دموکراسی چشم انداز گشوده می آید و راهی باز می شود برای تشکیل همراهی ملی اصلاح طلبان و تحولخواهان برای پایان دادن به حکومت و لایه-نظامی موجود و مستقر، که چنانچه پیداست از تمکین به خواست مردم و گشایش فضای باز در جامعه، سرباز می زند! رویکرد حمایت انتقادی از کربوی و موسوی بر جنبش ارزیابی و اهدافی استوار است. در صورتی که در ارزیابی درست وضعیت کنونی و شناخت واقعیتها اهداف، ناتوان باقی بمانیم، در آن صورت رادیکالیسم

خطرناک است که جنبش سبز را تهدید می کند! آشخور رادیکالیسم، یک سوی آن سیاست سرکوب نظام اسلامی است، اما سوی دیگری هم دارد و آن؛ نشان دادن آرمان و دلخواه بجای واقعیت در سیاست اپوزسیون است. بی تردید برای کسانی که به سرنوشته جنبش اجتماعی کنونی ایران علاقمندند، نباید نسبت به هیچ یک از دو سوی این خطر غفلت ورزند. انگیزه ی ما برای ترتیب دادن این گفتگو و چند گفتگوی مشابه با افرادی نظیر شما، از همزمان امروز و دیروزتان، در این شماره همین نگرانی و اجتناب از این غفلت است. نوعی از

بیدارباش می تواند از مسیر بازگشت به تجربه های گذشته و بازیابی و عبرت گرفتن از آنها باشد. برای انجام این بحث، انتخاب شما و عزیزان دیگری که از تجربه جنبش چریکی و مبارزه مسلحانه بدآمده اید، به نظر ما بسیار مناسب است. چه کسانی برای سخن گفتن در باره خطر رادیکالیسم، بهتر از افرادی که با گذاشتن زندگی خود

یکبار چنین تجربه ای را آفریده و زندگی کرده اند و امروز با فاصله، به عنوان یک پدیده عینی و بیرون از آن، دوباره به آن می نگرند.

اجازه دهید باهم نگاهی داشته باشیم به تجربه ی گذشته شما به عنوان یک چریک فدائی خلق. نخست بفرمایید آیا اساساً زمینه ای برای مقایسه میان شرایط کنونی و وضعیتی که بر بستر آن جنبش چریکی شکل گرفت وجود دارد؟

جنبش چریکی و نبرد آن علیه دیکتاتوری، بخشی از تجربه ۱۰ ساله ایرانیان برای رسیدن به آزادی و دموکراسی است. عبرت های تجربه-ی مبارزه مسلحانه فدائیان خلق وقتی شناخته می آید که در چهارچوب آسیب شناسی "تجدد بومی" مورد کاوش قرار گیرند. این یک بحث درازدامن است و در این گفتگو به بیان این عبرت بسنده می کنم که الزاماً هر مبارزه علیه دیکتاتوری و استبداد، برای آزادی و دموکراسی راه نمی گشاید!

اما آیا اساساً زمینه ای برای مقایسه میان شرایط کنونی و وضعیتی که بر بستر آن جنبش چریکی شکل گرفت وجود دارد؟ آشکار است طی ۴۰ سال گذشته، با چنان تغییرات گسترده و ژرفی روبرو بوده ایم که می توان گفت؛ اکنون مردم دیگری هستیم و در ایران و جهان دیگری زندگی می کنیم! با این حال برای مقایسه میان شرایط کنونی و وضعیتی که منجر به شکل گیری جنبش چریکی شد، برخی زمینه ها وجود دارند:

دیکتاتوری و اختناق دهه چهل، محیطی برای پرورش جنبش چریکی بوجود آورده بود. اکنون در ایران بدترین و خشن ترین نوع استبداد و سرکوب و دیکتاتوری وجود دارد. وقتی مجاری قانونی برای اعتراض به پامال شدن حقوق اساسی مردم، مسدود می شود و یا اساساً وجود ندارد. وقتی مطالبات مردم و حق حاکمیت ملت با خشونت

یک راهپیمایی مجاز که امنیت آن توسط حکومت تضمین شده باشد، حداقل 40 میلیون نفر در سراسر کشور در اعتراض به رفتارهای حکومت به خیابانها خواهند آمد. شما با 40 میلیون ناراضی باز هم امید به ادامه حکومتتان دارید؟ و از جنبش سبز می خواهید تا با چنین دریایی از پشتوانه مردمی، در مقابل دیکتاتوری و استبداد سر تسلیم فرود آورد؟

منبع: سهرابستان

گفت و گو

گفت و گوی نشریه تلاش با جمشید ظاهری

پور

رادیکالیسم و خشونت در جنبش

سبز ایران و تجارب گذشته

در روزها و هفته های گذشته دوباره موجی از بحث بر سر افراط و رادیکال شدن جنبش سبز برآمده است. صرف نظر از مضمون دیدگاههای شرکت کنندگان در این بحث، به نظر ما تا زمانی که - به گفته ی خود شما به مناسبت دیگری - راه گفتگو باز باشد، و رفتارها در چهارچوب یک گفتگوی آزاد، تحلیل و استدلال بماند، از درون یک کوشش جمعی و با اتکا به خرد جمعی و بلوغ و «پختگی»، راههای میانه و مناسبتی تر شعارها یافت خواهند شد. آیا شما در جنبش سبز و در رفتار عناصر شرکت کننده و فعال آن چنین بلوغ و پختگی را مشاهده می کنید؟

عناصر شرکت کننده و فعال در جنبش سبز بسیار متنوع و گوناگون هستند و فکر نمی کنم بشود یک ارزیابی بدست داد که همه را یکسان در بر بگیرد. بعلاوه بلوغ و پختگی، در نظرگاههای مختلف، معناهای مختلف دارد؛ مثلاً وقتی کسی می گوید همه باید مثل من سبز باشند و لاغیرمن ربطی به جنبش سبز ندارند، این در چشم من که از همراهی ملی؛ یعنی همگرایی در عین تفاوت در جنبش سبز دفاع می کنم، بلوغ و پختگی نیست. راستش آنچه که بیش از هر چیز مشاهده می کنم، یک روانشناسی واهمه در لایه های قابل توجه-ای از جنبش سیاسی اپوزسیون است؛ این واهمه وجود دارد که جنبش سبز از بیرون و درون، لت و پار، بی رمق و بی جان شود و از حرکت و بالندگی باز ایستد. بر اثر این واهمه، یک تمایل در حال فراگیر شدن است که درباره رادیکال شدن جنبش سبز مدام هشدار می دهد و مخالفت می کند. آیا بر پایه این روانشناسی واهمه، که بلوغ و پختگی نیست، مناسب ترین راهها و شعارها یافت خواهند شد؟ من تردید جدی دارم. با وجود همه این حرف ها، موقع سنجی که تا امروز توسط جنبش سبز بظهور رسیده، موند بلوغ و پختگی موثرترین عناصر و شبکه های اجتماعی است که در جنبش سبز شرکت فعال دارند.

آیا شما نگران رادیکال شدن نیستید؟ اساساً در چه صورت و در چه وضعیتی چنین خطری جنبش سبز را تهدید می کند؟

شاید اول بهتر است "رادیکالیسم" را با طرح تعریف و مصادیق آن مشخص کنیم زیرا تقریباً در اغلب موارد اغتشاش مفهومی مشهود است. جنبش سبز هم در خاستگاه خود و هم در حرکت بالنده-ای که طی این شش ماه داشته، یک جنبش مدنی - سیاسی مسالمت آمیز علیه نظام تبعیض و استبداد دینی در مسیر دستیابی به آزادی و دموکراسی است. یک مصداق رادیکال شدن، انحراف از این شناسایی و مسیر است. اگر جنبش سبز در هر گام زندگی خود، بیشتر متمرکز می شود روی ضرورت عبور کشور از "ولایت مطلقه فقیه"، این مایه نگرانی من نیست. نگرانی وقتی است که ما در تشخیص مراحل این مسیر و تعیین

که حکومت آنچنان هم ردم باخته که توان درک حقایق را از دست داده است. دلایلش هم همین سردادن آوای شوم اعدام و اعدام است.

اگر به روزهای قبل از عاشورا بازگردید خواهید دید که همه گفته ها و نوشته های سبزها، بر پرهیز از خشونت در روز عاشورا و عدم درگیری با سرکوبگران بود، ولی همه این نوشته ها و گفته ها نتوانست مانع از انفجار خشم مردم شود. آنجا که شما حرمت شکستید و گلوله پرتاب کردید و سینه شکافتید و خون ریختید، انفجار احساسات مردم تابع هیچ نوشته و گفته ای نبود.

جنبش سبز با تمام توان، خود را هم ردم فجر و حضور میلیونی در رفردم مردمی 22 بهمن آماده می کند و هر عمل جنایتکارانه ای هم که تا آن روز موعود از شما سر بزند، هر تعدادی را هم دستگیر و اعدام کنید، دریای خروشان مردم خواهد آمد، باز هم با توصیه های مؤکد بر پرهیز از عدم خشونت و درگیری، ولی فکر می کنید چنانچه در روز 22 بهمن مرتکب حماقتی شوید، خشم مقدس هم ردم کسی می تواند مهار کند؟ آیا در این اندیشه هستد که اگر زره پوشهای چینی و تیربارهای روسی را بر علیه مردم بکار ببندید و خونریزی و بیرحمی کنید، مردم برایتان کف خواهند زد و به خانه هایشان خواهند رفت؟

اختلاف جنبش سبز با حکومت در این است که جنبش سبز، نارضایتی و عصبانیت در حال انفجار جامعه را تشخیص داده و بدلیل میهن پرستی و انساندوستی، تلاش نموده تا این خشم ویرانگر را در مسیری مدنی و صلح آمیز هدایت نماید و از خونریزی و خسارات غیرقابل تصور انسانی و مادی جلوگیری نماید، ولی حکومت در هر مرحله تلاش نموده تا این خشم عظیم را تحریک نموده و با سرکوب آن، نابودش نماید. جنبش سبز پتانسیلی که می توانست ویرانگر هم ردم با مدنی ترین روشها بیای صندوقهای رأی هدایت کرد، ولی حکومت آرای هم ردم دور ریخت و آرای تقلبی خود

را بجای آن خواند، جنبش سبز هم ردم به راهپیمایی سکوت فراخواند، ولی مقام ولایت فقیه در خطبه های نماز جمعه به آنان اعلام جنگ نمود. جنبش سبز هم ردم به نماز جمعه کشانید، ولی حکومت هاشمی را از امامت جمعه حذف کرد، جنبش سبز خواستار جمعاعتی آرام در روز قدس و 13 آبان و 16 آذر شد، ولی حکومت هم ردم و وحشیگری مقابله کرد. و در سرنوشته سازترین فراز این مبارزه مدنی، مردم ایران تصمیم گرفتند تا در روز مقدس و محترم عاشورا، در پناه امام حسینیه که حکومت سنگ ایشان را به سینه می زند، و در امان ماه حرامی که به حکم صریح قرآن هر گونه خشونت و خونریزی در آن حرام است، مسالمت آمیز و هم ردمات خیابانها آمده و ابراز نظر کنند، ولی با جانبانی مواجه شدند که حرمت ماه حرام و حکم قرآن، و احترام عاشورا و امام حسین را زیر پا گذاشته و هم ردم آتش گشودند و ترور کردند و با ماشین از روی مردم رد شدند.

جنبش سبز، در تاریخ این سرزمین، روسفید و با افتخار خواهد درخشید که در برابر همه بی رحمی ها و سرکوبها و خونریزی ها، همچنان بر پرهیز از خشونت و مبارزه مسالمت آمیز پافشاری نمود، و در مقابل، حکومت فعلی، سیاهترین جایگاه را در تاریخ بخود اختصاص خواهد داد که در مقابل اینهمه انسانیت، فقط به جنایت و سرکوب و شکنجه و چوبه دار متوسل شده است.

هر چه خشونت و وحشیگری را شدت ببخشید، به همان میزان خشم مردم در 22 بهمن افزونتر و شدیدتر خواهد بود اما چنانچه عقلانیتی باقی مانده باشد، می توانید هم ردمات ادعایان که می فرمایند معترضین عده لایلی هستند، هم ردم اجازه راهپیمایی مسالمت آمیز داده و همه خبرنگاران دنیا را هم دعوت کنید تا از این عده قلیل خبر تهیه کنند، شما هم سرافراز خواهید شد که عده مخالفین ناچیز و کم مقدار است. اگر دادن مجوز برای راهپیمایی را مساوی با حضور حداقل 5 میلیون نفر در خیابانها، آنهم فقط در تهران می دانید، کمی به مغزتان فشار بیاورید، چگونه می خواهید این میلیونها معترض را سرکوب و مرعوب نمایند؟ محاسبه واقع بینانه نشان می دهد که در

راههای سبز



تمام پایمال و سرکوب می شود، و اکثراً های خشونت آمیز در صفوف مبارزان، زمینه پیدا می کند. تراکم نفرت از سرکوبگران و تقویت روحیه انتقام گیری، بر بستر ناشکیبایی که تحقق همه-ای آمل و آرزوها را، در عمر کوتاه خود دستیابی می خواهد، و نویدی که مدام القاء می کند؛ مبارزات مسالمت آمیز - که صبر و صبوری می خواهد - بی عملی است، بی ثمر و بدون نتیجه است. این وضعیت و روانشناسی ناشی از آن، الهام بخش و ترغیب کننده-ی واکنش های خشونت آمیز هستند. مبارزان جوان آسیب پذیرتر-اند اما فراموش می شود که سیاست تسلیم و رضای مبارزان پیر، از جمله زمینه ساز واکنش های خشونت آمیز در جنبش اعتراضی هستند. در شرایط امروز ایران، بالا گرفتن دامنه-ی سرکوب و نیز خودسری ها در بالا و پایین حکومت ولایتی - نظامی، از سرچشمه های اصلی گسترش خشونت در حیات سیاسی و اجتماعی کشور است. بعنوان یک نتیجه گیری با اهمیت، می توانم بگویم حساسیت اپوزسیون، بیش از پیش باید متوجه پاسداشت سرشت ضد خشونت و تعمیق ماهیت مدنی "نگاه" عناصر فعال در جنبش باشد؛ منظورم تأکید بر تفاوت ماهوی میان اپیدولوژی های دینی، جزمی و توتالیتر در قوه چهل و پنجاه با آن "گفتن" است که راهنمای جنبش سبز در شرایط کنونی است. خوشبختانه در گفتن مدنی سبز که از حقوق و آزادی های اساسی مردم و حق حاکمیت ملت دفاع می کند، جایی برای توجیه خشونت و مبارزه مسلحانه وجود ندارد.

احساس می شود هشدار در باره رادیکالیسم - دستکم از سوی برخی گرایش ها- طرح "خطر" به صورت اشتباه آمیز آن است، زیرا ارتقاء مطالبات مردم و ژرفش جنبش اعتراضی سبز علیه "ولایت مطلقه فقیه" را آماج انتقادات خود قرار داده است. برای آن که میدان دست یک رادیکالیسم کور نیفتد، باید از مبانی گفتن فاصله گرفت که بجای پیکار سیاسی دموکراتیک، اعمال قهر و خشونت را توصیه می کرد و این یا آن استبداد و دیکتاتوری را بر آریکه قدرت می نشاناد. بی جهت نیست که در حال حاضر بیشترین هشدارها نسبت به "رادیکالیسم"، از سوی کسانی شنیده می شود که میان "ولایت فقیه" و "انتخابات آزاد" در تردند و آدم نمی تواند اعتماد بکند که "انتخاب" آنان کدام است!

شما در باره «تجربه سیاهلک» که در شماره پیش همین فصلنامه نیز تجدید چاپ شد، آورده‌اید؛ در صحبت‌هایی که با «حمید اشرف» داشتید، وی از فقدان «موقعیت انقلابی» سخن گفت. اگر ما «موقعیت انقلابی» را، حداقل در بخشی از معنای آن، به حضور مردم در صحنه برای تغییر وضعیت تعبیر کنیم، از این نظر چه تفاوتی میان وضعیت امروز و زمانی که چریکها در عمل دست به سلاح بردند، وجود دارد؟

بعد از کودتای انتخاباتی، نافرمانی مدنی ملیونی مردم به ظهور رسید که نشانه-ی آن بود اکثریت بزرگی از مردم نمی خواهند به شیوه ولایتی حکومت شوند. شاید بشود گفت یک "موقعیت انقلابی" به طرز خودویژه به ظهور رسید. زمانی که چریکها دست به سلاح بردند چنین وضعیتی وجود نداشت. موقعیت انقلابی، توجیه گر شکل مبارزه نیست، بلکه مشخص کننده-ی میدان اصلی نبرد است؛ این که میدان اصلی نبرد اعتصابات سراسری است، تظاهرات خیابانی است و یا این که قیام است. "مسعود احمدزاده"؛ مبارزه مسلحانه "پیشاهنگ" را "آغاز قیام" می دانست؟! باید توجه داشت که "موقعیت انقلابی"؛ مفهومی متوجه-ی "انقلاب" در معنای لنینی آن است که در هم شکستن قدرت دولتی و زیرکشدن قهری حکومت کنندگان را هدف خود می شناسد. کاربست "موقعیت انقلابی" در وضعیت امروز ایران برای تبیین "بحران"، باید نقادانه و مشروط صورت گیرد. البته نمی توان گفت هیچگونه توجیه ای ندارد، دلیل این که در معنای خودویژه توجیه کننده است، ناتمام ماندن انقلاب دموکراتیک در ایران است! به گمان من ایران در حال انجام و فرجام انقلاب مشروطیت دوم است. "جنبش سبز"؛ جنبش مشروطه خواهی ملت ایران، در شرایط امروز ایران و جهان است. اما این یک جنبش مسالمت آمیز، مدنی و شهروندی است که هدف آن تحقق عام و تام

پروژه دولت/ملت؛ یعنی دستیابی به برابر حقوقی شهروندی و انتخاب دولت دموکراسی مبتنی بر حقوق بشر در ایران است. از این پاسخ همزمان چند پرسش برمی آید. نخست آن که با برداشتی از توضیح شما، «مشی مسلحانه» در مبارزه با رژیم گذشته یا هدف ایجاد «موقعیت انقلابی» بود، یا بهتر است بگویم، اقدام «پیشاهنگان» به منظور کشاندن توده‌ها به مبارزات گسترده همگانی به منظور سرنگونی رژیم. اما امروز با توجه به حضور گسترده مردم و ظرفداری وسیع از جنبش سبز، نیاز به چنین اقدام «پیشگامانه‌ای» منتفی است. پرسشی که از بطن این توضیح برمی آید این است که؛ پس ارتباط میان انگیزه و آغاز مشی چریکی در مبارزه با دیکتاتوری، فقدان آزادی و سرکوب از سوی رژیم چیست؟ اگر در آن زمان رفتار سرکوبگرانه و استبداد رژیم مانع از آمدن مردم به صحنه بوده است، پس چگونه است که امروز علیرغم سرکوبهای سی‌ساله و خشونت هول‌آور گسترده، مردم نیازی به چنین اقداماتی از سوی «پیشگامان» نداشته‌اند، یا حداقل پیشاهنگان این جنبش با قلم، بیان، نظر و استدلال آغاز کردند و علیرغم سرکوبهای عریان و بدون واداه از سوی رژیم به روشهای مختلفی به کار خود ادامه داده و هرگز خودداری را از دست نداده و به توصیه یا توجیه دست بردن به خشونت متقابل نپرداخته‌اند؟

من گفته‌ام زمانی که چریکها دست به اسلحه بردند، «موقعیت انقلابی» وجود نداشت و از این حرف نباید این برداشت را کرد که من می گویم؛ " امروز با توجه به حضور گسترده مردم و ظرفداری وسیع از جنبش سبز، نیاز به چنین اقدام «پیشگامانه‌ای» منتفی است!" "مشی مسلحانه" هم در مبارزه با رژیم گذشته و هم در مبارزه با رژیم کنونی، - تحت هر شرایطی- اشتباه است و ایران را به آزادی و دموکراسی نمی رساند. یک دلیل خشونت گریزی های فعالین جنبش سبز، برخورداری آنان از همین درس و عبرت است.

زمانی که چریکها دست به اسلحه بردند از هر چهار سوی جهان بوی باروت به مشام می رسد و باوری که سطره داشت عبارت از این بود که "آزادی" از لوله تفنگ بیرون می تراود! شورش ۱۵ خرداد ۴۲ که انفجار نفرت و خشونت عقب مانده ترین لایه های اجتماعی علیه مدرنیزاسیون "شاه" بود، زمینه را برای پذیرش

"استراتژی انقلاب" مساعد کرده بود. در سال های پایانی دهه چهل، نسل های جوان کشور که جنبش دانشجویی را می انباشتند، با نوعی "بحران هویت" دست بگریبان بودند. به نظر می رسد، ترکیب یکرشته عوامل درونی و بیرونی، به تشکیل روانشناسی اجتماعی منجر شد، که راه برون رفت از بحران هویت را، در "انقلابیگری" می جست! بویژه اگر وقت کنیم برخی اسطوره های دینی و فرهنگی در توجیه این انقلابیگری، دخالت موثر داشته- اند. به این ترتیب میان "انگیزه و آغاز مشی چریکی" و "فقدان آزادی و سرکوب از سوی رژیم شاه"، حلقه ارتباط انقلابیگری

است. و اما این که می پرسید؛ " پس چگونه است که امروز علیرغم سرکوبهای سی‌ساله و خشونت هول‌آور گسترده، مردم نیازی به چنین اقداماتی از سوی «پیشگامان» نداشته‌اند، یا حداقل پیشاهنگان این جنبش... هرگز خودداری را از دست نداده و به توصیه یا توجیه دست بردن به خشونت متقابل نپرداخته‌اند؟"، فکر می کنم پاسخ روشنی می توان بدست داد:

انسان ایرانی طی سی سال جباریت نظام اسلامی تحولی را از سر گذارند که به او این امکان را داد تا خود را شهروند صاحب حق و حقوق تعریف کند. جامنایه جنبش سبز همین انسان شهروند صاحب حق و حقوق است در حالیکه حکومت اسلامی مردم را "شهروند ولایتمدار" تعریف می کند. بنظر من در میدان تعارض این دو تعریف؛ خشونت پرهیزی "جنبش سبز" و خشونت هول آور گسترده حکومت اسلامی، قابل فهم می شود.

برای "شهروند"، خواست برابر حقوقی شهروندی یک مطالبه محوری و همگانی است، به این ترتیب نمی تواند با "انقلابیگری" که در حال بخشی از شهروندان را از حیات سیاسی و اجتماعی "حذف" می کند، و به همین دلیل

نیز با قهر و خشونت همراه است، موافق باشد. تراکم یکرشته تجارب در مقیاس ملی و جهانی، بر ابطال انقلابیگری بعنوان راهکار رسیدن به آزادی و دموکراسی گواهی می دهد. در انقلابیگری پرسش مرکزی عبارت از این است که چه کسانی حکومت می کنند، در حالیکه در جنبش دموکراسی خواهی مدنی- سیاسی، پرسش مرکزی این است که چگونه حکومت می کنند. در پی جوئی این پرسش ها معلوم می شود که آزادی و دموکراسی را نمی توان صرفاً با تغییر و تعویض حکومت کنندگان بدست آورد، بلکه جامعه مدنی قدرتمند است که آزادی و

دموکراسی را ممکن و نگهداری می کند. شرط پربانی و توانمندی جامعه مدنی نیز، ایجاد نهادهای محوری و گسترش و شکوفایی جنبش های اجتماعی و مطالبه محور است. شالوده-ی جامعه مدنی؛ فعالیت دموکراتیک و مسالمت آمیز در عرصه عمومی برای طرح و پیگیری مطالبات گروه های اجتماعی مردم، با هدف "تغییر" در جهت مشارکت در اداره کشور و دستیابی به زندگی بهتر است. لازم-ی چنین فرایندی؛ همزیستی دموکراتیک گرایش های متنوع است؛ برسمیت شناختن شبکه های اجتماعی متفاوت است در تفاوت هایی که دارند. اصالت جنبش سبز را در "پلورالیسم" آن و در این می توان دید که بسوی ایران برای همه ایرانیان در حرکت است. بعلاوه چنین فرایندی زمانبر است و از طریق تقویت و تحکیم نهادهای مدنی و بسط و گسترش روندهای دموکراتیک، اهداف-اش را متحقق می سازد. در پرتو این ملاحظات، حدوداً می توان حدک کرد که چرا فعالین جنبش سبز، خودداری را از دست نداده و به توصیه یا توجیه دست بردن به خشونت متقابل نپرداخته‌اند.

استدلال دیگری که در توضیح چرانی افتادن مبارزین به راه یکره گیری خشونت و مبارزه چریکی، ارائه می‌شود، تأثیرگیری از وضعیت جهان دوقطبی و وجود جنبش‌های چریکی در بیرون از ایران در دهه‌های شصت میلادی بوده است. صرف نظر از درستی یا نادرستی و میزان عمق این توضیح، پرسشی که پیش می‌آید، این است که این چنین پاسخ‌هایی تا کجا ناظر بر عنصر ناآگاهی و عدم تسلط و اختیار ما بر رفتارمان است. به عبارت دیگر شما تا کجا با این استدلال موافقت می‌کنید که جو زمانه و یا رفتار رژیم‌ها تعیین کننده تصمیم ما در در پیش گرفتن روش‌هایمان در مبارزه هستند؟

اگر این عوامل بیرونی تعیین کننده هستند و در صورت درآمن مناسبات جهانی به رنگی دیگر و قطببندی های جدیدی که ما از امروز نمی‌توانیم نه در آنها تأثیر تعیین کننده‌ای داشته باشیم و یا حتا محتوای آنها را پیش‌بینی کنیم، چه تضمینی وجود دارد که نسل‌های جدیدمان دوباره با همین استدلالها همان تجربه‌ی گذشته‌ی شما را در پیش نگیرند؟

پاسخ: هیچ انسانی بیرون از زمان و مکان قرار ندارد و هیچکس نمی تواند بیرون از زمان و مکان بیاندیشد. انسان در چهارچوب محدودیت هایی که زمان و مکان زندگی- اش بر او تحمیل کرده و می کند، می اندیشد و رفتار می کند! اما از این نمی توان به این نتیجه رسید که در تصامیم و رفتار و کردار خود، وجودی لایشر، بی اختیار و غیر مسئول هستیم. "جو زمانه" و یا "رفتار رژیم"، در این که کدام روش را در مبارزه در پیش گیریم، حامل تأثیراتی است، اما تعیین کننده-ی تصمیم بشمار نمی آیند زیرا

علاق - حس ها و فهم ها و باور های ما - ساختار ذهن ما - کم و کیف آن تأثیرات را می سازد و باز می تابد! عامل تعیین کننده در تصامیمی که می گیریم، خود ما هستیم در آن کس که هستیم. به این ترتیب در نقد "تجربه گذشته" باید به فرا رفتن از "خود پیشین" اهتمام ورزید؛ یعنی روی آن محدودیت هایی متمرکز شد که ما را در آن "کس" که بودیم، از پاسخگونی به ضرورت آزادی و دموکراسی ناتوان می کرد.

"جنبش فدائی" از انقلاب کوبا، انقلاب چین، جنگ ویتنام و شورش نسل های دهه ۶۰ میلادی در اروپا، قویا تأثیر پذیرفته بود. این تأثیرات در چهارچوب یک آگاهی اپیدولوژیک جزمی و توتالیتر - لنینیسم - که در جداسری و دشمنخونی با ارزش های مدنی و دموکراتیک جهان

این زمینه با دکتر جمشید اسدی به گفتگو نشسته ایم. **سعید قاسمی نژاد و یاسر بهرامی: با عرض سلام به شما آقای اسدی. این گفتگو را با طرح این پرسش از شما آغاز می‌کنم که نظر شما در خصوص جنبش سبز مردم ایران که هم اینک در ایران در جریان است چیست؟**

جمشید اسدی: با درود به همه خوانندگان و به ویژه دوستان جوان لیبرالی که شما به نمایندگانی از ایشان فرصت این گفتگو را در اختیار گذاشتید. در پاسخ به پرسش شما به روشنی بگویم که نمی‌توانم هوادار دموکراسی و آزادی خواهی بود و دل و جان در گروی جنبش سبزی نداشته‌ام که با شیردلی در برابر ارتجاع و کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ ایستاده است. من خود را عضوی از جنبش سبز می‌دانم و و پیروزی آن را پیروزی خود می‌دانم. هر چند که پیروزی را چندان دور نمی‌بینم، اما در عین حال نگران پیروزی و پیشرفت این جنبش هم هستم. نگرانی که می‌شود آن را یادآوری کمبودها و یا انتقادهایی نسبت به جنبش سبز تلقی کرد. آیا می‌توان دل بسته و هم پیمان جنبش سبز بود و در عین حال از آن انتقاد کرد؟ کار آسانی نیست، به ویژه اگر به روشنی مخالف کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ باشید و به آن اعتراض داشته باشید. حالا سال‌ها مخالفت با استبداد و رانت خواری در جمهوری اسلامی به جای خود!

سال‌ها بود که مخالفان حاکمیت استبداد و رانت خواری در کشور در انتظار جنبش اعتراضی مردم بودند و حالا که جنبش سبز با چنین گستردگی به راه افتاده است، انتقاد از آن در میان ناخرسندان از جمهوری اسلامی آسان نیست. آسان که هیچ، نکویده و بلکه پرخطر هست. امروز نمایان‌ترین انتقادگران از جنبش سبز چه کسانی هستند، جز برخی از کمونیست‌ها (و صد البته نه همه ایشان) که به رویکرد غیرطبقاتی جنبش اعتراض دارند و یا فشری‌ترین هواداران نظام سلطنتی (و نه هر هوادار پادشاهی مشروطه) که تنها جنبش مقبول را توبه و بازگشت به آستان بومی مسومرضا شاه می‌دانند؟ این انتقادهای مورد پذیرش من نیست و قصد و آهنگ من آن نیست که در صف هیچ از یک این دو قرار بگیرم. حتی این اعتراض را هم که چرا شخصیت‌های جنبش سبز همان‌هایی هستند که در نظام جمهوری اسلامی مسئولیت داشته‌اند را هم بدون سنجش و واری می‌نمی‌تایم. انتقاد من از جنبش سبز اما ناشی از بیم و هراس در مورد آینده و پیروزی آن است و نه دشمنی با آن. هر چه هست من سه انتقاد به جنبش سبز دارم و دست کم در سه مورد نگرانم: ۱. مساله جنبش مدنی و جنبش سیاسی ۲. جنبش همگانی و مساله رهبری ۳. مساله جوان بودن جنبش. اینها سه دسته نگرانیها و انتقاداتی است که من به جنبش سبز دارم.

سعید قاسمی نژاد و یاسر بهرامی: بسیار خوب، اگر موافقت به محور اول انتقادات شما از جنبش سبز بپردازیم. لطفاً توضیحاتی در این خصوص بدهید.

جمشید اسدی: "جنبش مدنی در برابر جنبش سیاسی"، عنوان پاسخ من به این پرسش شماست. در بسیاری از نوشته‌ها، چه نوشته‌های هوادار بپاخیزی مردم و چه نوشته‌های پژوهشی بی‌طرف، از جنبش سبز به عنوان جنبشی مدنی یاد می‌کنند که البته این تحلیل درست است. اما نگرانی هم درست در همین جاست، چه ویژگی مدنی و شهروندی جنبش سبز در عین حال نقطه قوت و نیز نقطه ضعف آن است. به هر دو بپردازیم.

جنبش سبز خواست‌های خود برای دموکراسی، آزادی و استقلال بخش خصوصی با همان جامعه مدنی را به شکل مسالمت آمیز مطرح می‌کند و پیش می‌برد و با هشپاری مراسم رسمی و بنیادین جمهوری اسلامی چون روز قدس و ۱۳ آبان را از چنگ نظام و حمایتش در می‌آورد و برای ابراز خواسته‌هایش از آن خود می‌کند.

مبارزه بر اساس شهروندی، مسالمت و بازتعریف اصلاح طلبی، جنبش سبز را تبدیل به یکی از بزرگ‌ترین و گسترده‌ترین جنبش‌های اجتماعی در تاریخ ایران و ای بسا جهان کرده است. قصد بزرگ‌نمایی، خودفریبی و به ویژه مردم فریبی ندارم. با توجه به این که سال‌هاست در

باشد. شناسایی مسیر و طراحی نقشه راه و برنامه عمل، محتاج دو شرط مقدماتی است؛ اول: شناخت عناصر تشکیل دهنده-ی ساختار قدرت و تعیین نسبت با آنان. و دوم: شناسایی همه-ی آن نیروهای که در مسیر و راه رفع مشکل قرار دارند و پاسخ گفتن به مساله ایران از عهده و توان متفق آنان ساخته است. یک نقص عمده در اپوزسیون، عدم شفافیت و کژاندیشی و سردرگمی‌های عجیب و غریب در مجموع این موارد است! تا آنجا که به من مربوط است؛ طراحی "استراتژی همراهی ملی علیه استبداد دینی"، تلاشی است برای بیرون آمدن از سردرگمی‌های عجیب و غریب در اپوزسیون و اتفاقاً مضمون واقعی آن، زمینه سازی برای سازش‌های سیاسی در مسیر دستیابی ایران به آزادی و دموکراسی است.

"سازش"، یک مولفه اساسی در هر سیاست دموکراتیک است. مساله مرکزی؛ ماهیت سازش است و نه اصل سازش. در حال حاضر ایران در موقعیتی قرار دارد که مردم برای دست یافتن به حداقل حقوق و آزادی‌های مدنی و سیاسی در همین رژیم کنونی مبارزه می‌کنند. سکولار-دموکرات‌ها، پشتیبانان مبارزات مردم هستند و بعنوان بخشی از همین مردم، در این مبارزات، حضور و شرکت فعال دارند و تا زمانی که آقایان موسوی و کروبی از مبارزات مردم و خواست آنان دفاع می‌کنند، حمایت انتقادی از ایشان نیز از سوی سکولار-دموکرات‌ها - بمتابه یک گرایش در اپوزسیون - به قوت خود باقی خواهد بود. این در حقیقت یک مصداق سازش در مسیر دستیابی ایران به آزادی و دموکراسی است. در نگاه دقیق‌تر می‌توان گفت که اینهمه آقایان موسوی و کروبی و خاتمی، ممکن کردن یک سازش با "رژیم"، بر پایه بیانیه شماره ۱۱ آقای موسوی است. چنین سازشی، مستقل از ممکن و یا ناممکن بودن آن، سازشی است که استبداد دینی را به عقب می‌راند و برای پیشروی ایران در مسیر آزادی و دموکراسی فضای مساعد بوجود می‌آورد و ممکنات دستیابی به آن را بیشتر می‌کند. حمایت انتقادی از بیانیه شماره ۱۱ آقای موسوی، به بر این ارزیابی استوار است.

آنچه که باید در مرکز تأمل ما قرار گیرد، سازش با رژیم نیست؛ زیرا حکومت ولایتی-نظامی هیچگونه آمادگی و هیچ استعدادی برای سازش با آزادیخواهان ایران ندارد. مساله محوری در فرایند دموکراتیزه کردن ایران، تغییرات ساختاری است که به جدائی دین از دولت بیانجامد. به این ترتیب موضوعی که باید در مرکز تأمل اپوزسیون قرار گیرد، کم و کیف نسبت اسلامگرایی با نظام دموکراسی مبتنی بر حقوق بشر است.

متأسفانه ما از تجارب خود می‌گریزیم و به همین علت نیز همواره مجبوریم از نقطه صفر شروع کنیم. جنبش اپوزسیون ایران در زمینه-ی سازش‌های سیاسی حامل تجارب تلخ و شیرینی است که به بهای گران بدست آمده است. برای نمونه به تجربه-ی سازش دکتر شاپور بختیار با رژیم شاه می‌توان اشاره کرد. تشکیل کابینه بختیار بر بنیاد؛ انحلال ساواک، آزادی زندانیان سیاسی، انتخابات آزاد، آزادی بیان و مطبوعات، آزادی فعالیت احزاب، سندیکا و انجمن‌های صنفی و ...، نمونه سازش با رژیم در مسیر پیشروی ایران بسوی آزادی و دموکراسی بود. در برابر این سازش، انقلاب به رهبری آیت الله خمینی قرار داشت. ما سازش بختیار را محکوم کردیم و این یک اشتباه تباهی آور بود...!

گفتگوی سعید قاسمی نژاد و یاسر بهرامی با جمشید اسدی

جنبش سبز: بیم‌ها و امیدها!

اینک شش ماه پس از برآمدن جنبش سبز در فضای سیاسی ایران جنبش سبز از نوزادی بی‌دفاع به جوانی بالغ تبدیل شده است. در مبارزه پیش رو برای دستیابی به دموکراسی و حقوق بشر در ایران نقد دلسوزانه و منصفانه این جنبش، عملکردش، رهبرانش و خواسته‌هایش می‌تواند جنبش را در راه رسیدن به خواسته‌هایش پیش از پیش یاری کند. در

غرب قرار داشت، مشوق مبارزه مسلحانه بود. اما عامل داخلی در تصمیم ما که روش مبارزه مسلحانه علیه دیکتاتوری شاه را در پیش گرفتیم، روانشناسی اجتماعی بود که از مدرنیسم آسین امرانه "شاه" بر می‌خاست. آمریتی که در عین حال جامعه را در انستداد سیاسی و فرهنگی فروبرده بود. بازتاب این روانشناسی به صورت "بحران هویت"، مؤید قاطع بودن عناصر فرهنگ پیشامدرن در گرایش به انقلابگری است و از اینجاست که می‌بینیم در تحلیل نهانی، "تصمیم" بر ساخته-ی خود ما بوده است.

نسل‌های جوان کشور این امتیاز را دارند که "روح زمان" را از آزادی و دموکراسی درک کنند، ایران و جهان را از منظر "مبانی مدرنیته" باز شناسند و از سکوی "دیدیانی جامعه مدنی"، ساختار حقوقی-سیاسی حاکم را نقد کنند. برجستگی بزرگ نسل‌های جدیدمان، شناسایی نقاد خود و غیر خود، در منزلت فردیت و در مقام "شهروند" برابر حقوق دارای حق انتخاب است. این کارسازترین تضمینی است تا نسل‌های جدید ایران، تجربه-ی گذشته-ی نسل ما در پیش نگیرند.

پرداخت و پرسشی دیگر از پاسخ شما. روش مسالمت‌آمیز را شما از جوهره‌ی مبارزات دموکراتیک نتیجه می‌گیرید. بسیاری در همنظری با شما معتقدند قهر و خشونت جز به تسخیر روان طرفهای درگیر با احساس نفرت و دشمنی مطلق نمی‌انجامد و دشمنی مطلق جانی برای سیاست نمی‌گذارد. از دل دشمنی چیزی جز حذف بر نمی‌آید که نتیجه آن هر چه باشد به هر صورت دموکراسی نخواهد بود که مستلزم حیات و حضور فعال همگانی است. بر خلاف این دیدگاه عده‌ای بر این نظرند، دموکراسی هدف است نه روش مسالمت‌آمیز! کسانی که روشها را تا جایگاه هدف بالا می‌برند، در اصل هدف استقرار دموکراسی را باخته و آماده سازش با رژیم هستند.

پاسخ: دموکراسی که "مستلزم حیات و حضور فعال همگانی است"، موقعی دستیاب می‌شود که در پیکار برای دستیابی آن، همه-ی دموکراسی خواهان کشور، حضور فعال داشته باشند و نیز این پیکار بر اراده-ی "حذف" این یا آن نیروی اجتماعی و گرایش سیاسی - از جمله حکومت کنندگان امروز ایران- از حیات جامعه، مبتنی نباشد. سرشت دموکراسی بمتابه هدف ایجاب می‌کند که روش پیکار برای دستیابی به آن نیز دموکراتیک باشد که در یک تعبیر شفاف‌تر به این معناست که حرف آخر را "صندوق رأی" می‌زند. در حقیقت مطالبه "حق انتخاب"، که از انتخابات آزاد تا همه پرسه دموکراتیک برای انتخاب آزاد نظام دموکراسی برای کشور را در بر می‌گیرد، جوهره-ی دموکراتیک استراتژی همراهی ملی علیه استبداد دینی است و همان طور که مورد اشاره-ی شما نیز هست، تأکید بر روش مسالمت آمیز مبارزه، استنتاجی از آن است.

می‌گویند؛ عده‌ای میان دموکراسی بمتابه-ی هدف و روش مسالمت آمیز مبارزه، فاصله می‌گذارند و این بیم را می‌پرورند؛ "کسانی که روش‌های مسالمت آمیز مبارزه را تا جایگاه هدف بالا می‌برند، در اصل هدف استقرار دموکراسی را باخته و آماده سازش با رژیم هستند". اول باید تأکید کنم که چنین خطری محتمل است! اما منشاء این خطر را نباید در پایبندی به روش مسالمت آمیز مبارزه جستجو کرد. به نظر من پرورشگاه این خطر، رویکرد کسانی است که بجای دموکراسی، استقرار نظام سیاسی آرماتی خود را - نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر - هدف مبارزات کنونی می‌شناسند. و هیچ هم تفاوت نمی‌کند که آرمان این کسان، "جمهوری اسلامی" است، یا جمهوری سکولار، یا لائیک و یا پادشاهی پارلمانی! در هر حال برای کسانی که شکل نظام؛ هدف اصلی و محوری است، این خطر وجود دارد که خواسته و ناخواسته از محتوای پیکار که پیشروی در راه آزادی و دموکراسی است، دور و جدا بیفتند و یا حتی در تعارض با هدف جنبش که دموکراسی است، قرار گیرند.

من بارها گفته‌ام که مشکل ایران، حکومت اسلامی و مساله ایران برابر حقوقی شهروندی، دموکراسی و حقوق بشر است. این شناسایی وقتی به یک استراتژی سیاسی فرا می‌رود که مسیر حرکت و نقشه راه و برنامه عمل داشته

راههای سبز



مورد پیامدهای اقتصادی و اجتماعی اینترنت پژوهش می‌کند به جرات باور دارم که جنبش سبز پیشاهنگ و پیشقراول جنبش‌های مدنی و مردمی است که در سده بیست و یکم شاهد آن‌ها خواهیم بود. جنبش‌هایی که هر چه بیشتر به اینترنت و فناوری‌های اطلاعاتی متکی خواهند بود تا در سرحد امکان به دور از آماج مستقیم استبداد خود را سازمان دهند، به پیش روند و خواست‌های خود را در اجتماع مطرح سازند. باید خوشحال و سرافراز بود که نخستین جنبش‌های از این دست در کشور ما اتفاق می‌افتند.

این از نقطه قوت. اما همین ویژگی شهروندی و مدنی برای جنبشی که اهنگ دگرگونی سیاسی دارد - کیم به شکل مسالمت آمیز و به دور از براندازی - در عین حال می‌تواند نقطه ضعف و چشم‌اسفندیار باشد. این درست که مادامی که جنبش سبز شهروندی و مدنی باقی می‌ماند و تبدیل به جنبشی سیاسی نمی‌شود از خود در برابر استبداد حاکم محافظت و بقای خود را تضمین می‌کند. اما رویکردی سر تا پا مدنی هرگز نمی‌تواند مشکل استبداد در کشور را حل کند. چرا که جنبشی که سیاسی نیست و شعار و خواست سیاسی ویژه‌ای ندارد، نمی‌تواند استبداد که بنابر تعریف مشکلی سیاسی است را حل کند.

البته پیامدهای سیاسی جنبش مدنی سبز غیرقابل انکار است، چرا که در هر جامعه زیر فشار استبداد، هر حرکتی که با ابتکار و اجازه حکومت نباشد، به اعتباری سیاسی است. اما این هنوز به معنی یک حرکت با سرشت و برنامه سیاسی نیست.

اما چرا جنبش سبز سیاسی نمی‌شود و شعار مشخص نمی‌دهد؟ چون نمی‌خواهد نیروهای هراسان از سیاست را از خود براند و با طرح شعار خاص سیاسی نیروهای سیاسی دگراندیش را از خود دور کند و سرانجام با سیاسی شدن بهانه‌ای به دست استبداد سرکوب‌گر حاکم دهد. در واقع نقطه ضعف جنبش هم درست همین جاست: جنبش سبز برای آن که گسترده و مردمی بماند، باید شمار بالایی از شهروندان را خرسند نگه دارد و درست به همین دلیل از خواست و شعار روشن می‌پرهیزد و بنابرین به لحاظ سیاسی دست خالی باقی می‌ماند. بدین ترتیب این خطر هست که جنبش سبز در تله مردمی بودن خود باقی بماند و بدون طرح برنامه و شعار سیاسی روشن در جا زند.

جنبش تا آن جا که به عنوان اعتراض به کودتای انتخاباتی ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ به میدان آمد و در میدان ماند و نیروی خود را نشان داد به عنوان یک حرکت شهروندی بسیار موفق بود. اما صرف حرکت شهروندی برای تغییر اوضاع استبداد سیاسی در کشور کافی نیست. برای این مهم شایسته است که جنبش مدنی تبدیل به جنبش سیاسی شود، از سنگر سیاسی در برابر زور و استبداد بایستد و برای تحقق خواست‌های آزادی خواهانه و حقوق شهروندی آن را به عقب نشینی وادارد و در بهترین حالت سران استبداد را به میز گفتگو کشاند.

نگاه کنید به شعارهای اصلی این جنبش که بیشتر شعارهایی سلبی است تا ایجابی: "رای من کو؟"، "دروغگو، دورغگو ۶۳ درصد کو؟"، "نه غزه نه لبنان؛ جانم فدای ایران!". این‌ها همه شعارهای بسیار سلحشورانه‌ای است اما در باره خواست و پیشنهاد روشن ساکت اند.

برنامه سیاسی چیست؟ در چینی حالتی جنبش سبز بیشتر یک نیروی مزاحم (Nuisance) برای جناح مستبد و ارتجاعی حاکم است بدون اینکه گزینه‌ای در خور و طرف مذاکره باشد و یا توانا به اصلاح سیاسی در کشور باشد. این نکته موجب نگرانی بسیار من است. جنبش سبز تا وقتی سیاسی نشود و با خواست‌های روشن سیاسی به پیش نرود نمی‌تواند بنیانگذار گزینه‌ای شود برای دگرگونی سیاسی مطلوب در کشور - صد البته بدون خشونت و اصلاح طلبانه.

سعید قاسمی نژاد و یاسر بهرامی: بسیار خوب. اگر موفقید به محور دوم نگرانی‌های شما در ارتباط با جنبش سبز یعنی همگانی بودن جنبش و مساله رهبری آن بپردازیم.

جمشید اسدی: اجازه دهید برای پاسخ به این پرسش هم

عوانی پیشنهاد کنم: "جنبش همگانی و رهبری جنبش". بسیار شنیده و خواننده این که جنبش سبز بدون رهبری و به طور خودجوش به پیش می‌رود و بلکه هر کوشنده‌ای در آن خود رهبر است. زمانی که در جنبش رهبری مشخصی در کار نباشد کسان بیشتری به آن می‌پیوندند و جنبش هم آماج حملات ارتجاع قرار نخواهد گرفت. سر که نباشد، ارتجاع چه کسی را هدف قرار دهد؟ این درست که مردم به طور گسترده سرکوب می‌شوند و به زندان می‌افتند، اما چون هیچ کدام رهبر نیستند، گرفتاری آن‌ها باعث فلج شدن جنبش نمی‌شود.

همه این‌ها به عنوان نکته قوت جنبش مطرح می‌شود که نادرست نیست. اما هیچ جنبش سیاسی‌ای یافت نمی‌شود که بدون رهبری به سر منزل مقصود برسد. حقیقت این است که با وجود ایستادگی شیردلانه و ستایش برانگیز، چهره‌های ناموری همچون موسوی و کروبی و خاتمی، نه تنها این جنبش را برنمی‌گیند، بلکه حتی به تدریج از مواضع نرم آغازین خود به شعارهای تندتر مردم پیوستند. ایشان بیشتر چهره‌های مقاومت اند تا شخصیت‌های رهبری و مدیریت یک راهبرد سیاسی.

شوربختانه خوانش و برداشت‌های شتابزده از جنبش مردمی و نیز تجربه‌های تلخ انقلاب ۱۳۵۷ باعث ترویج باورهای بسیار نادرستی در مورد نقش رهبری در دموکراسی و جنبش دموکراتیک شده اند.

مثلا به غلط این طور مطرح شده که رهبری یعنی دستوردهی و این مساوی دیکتاتوری است و چون جنبش دموکراتیک بنابر تعریف مخالف دیکتاتوری است پس نباید رهبر داشته باشد. تازه دلیل تاریخی هم هم آورده می‌شود که در انقلاب ۱۳۵۷ رهبری حقیقتاً فرهمند و مورد قبول همه بود، اما همو و جایگاه رهبری او کشور را به سوی استبداد و دیکتاتوری کشاند. از همین رو هم سخنان موسوی که کماکان در پی بزرگداشت فرهمندی رهبر آغازین انقلاب است بسیاری را می‌هراساند. در همین ارتباط، یکی از اندیشمندان فریخته ایرانی که اتفاقاً در پاییز ۱۳۸۸ از سوی یک نهاد اسپانیولی برنده جایزه‌ای در مورد حقوق بشر شد می‌افزاید: قصد ما جابجا کردن قدرتمندان نیست (یعنی رهبری را از این به آن دهیم). قهرمانان امروز ایران افرادی مثل ندا آقاسلطان هستند. نه الزاماً افرادی که سیاسی باشند.

بدین ترتیب براساس چنین دلیل آوری‌هایی نتیجه گرفته می‌شود که ای مردم اگر دیگر دیکتاتوری را بر نمی‌تابید، از همین امروز رهبری هیچ‌کسی را هم نپذیرید.

این خرافه‌ها اما همگی گمراه کننده اند و اگر در جنبش سبز بمانند و فرادست شوند آن را به بیراه خواهند کشاند. دموکراسی هم همچون هر کنش اجتماعی دیگری نیاز به رهبری ویژه خویش دارد و بدون آن توانا به موفقیت و پیروزی نیست. ارج نهادن بر خودجوشی و مشارکت مردم در جنبش به جای خود، اما اگر از این چنین نتیجه گیری کنیم که این خودجوشی به تنهایی برای پیروزی و به نتیجه رسیدن کافی است و نیازی به رهبری ندارد، این نکته نگران کننده است و باعث می‌شود جنبش به دور خود بگردد و در نهایت آسیب سخت خورد، بدون اینکه بتواند به گذاری سازنده به سوی دموکراسی بینجامد.

باز هم یادآوری می‌کنم که بدون حرکت و رهبری سیاسی جنبش سبز از مزاحمت برای نظام استبدادی فراتر نخواهد رفت و گزینه نخواهد شد. برای پیش بردن جنبش سبز رهبری در دست کیست؟ بدون یک رهبری با استراتژی مشخص، هر نیرویی به سمت و سویی خواهند رفت و در بهترین حالت برای ارتجاع حاکم ایجاد مزاحمت می‌کنند بدون اینکه الزاماً به دموکراسی رسد. فرض کنید که همین امروز جناح ارتجاعی حاکمیت زیر فشارهای جنبش سبز و مشکلات آماده گفتگو و مصالحه باشد. در چه موردی و با چه کسی چنین خواهد کرد؟ این‌ها همه مورد نگرانی من است.

کوتاه سخن اینکه، این درست که خودجوشی و مشارکت گسترده مردمی مایه قوت جنبش سبز است. اما نباید فراموش کرد که بدون رهبری جنبش پیش نخواهد رفت. به ویژه قلم بدستان و سخنگویانی که خواننده و شنونده‌ای دارند نباید به این توهم دامن بندند که گویا رهبری مساوی

دیکتاتوری است و چون خواهان دیکتاتوری نیستیم لذا از رهبر هم پرهیز کنیم. مگر قرار است هر رهبری زورگو و ولی عموم شود. مگر ماندلا لوترکینگ و گاندی رهبر نبودند؟ یا مصدق در کشور خودمان؟

سعید قاسمی نژاد و یاسر بهرامی: نگرانی دوم شما در مورد رهبری جنبش سبز بحث برانگیز است. اجازه دهید پیش از آن که به نگرانی سوم شما، اسطوره سازی از جوانان، بپردازیم. از شما توضیح بیشتری بخواهم. می‌گویید آقایان موسوی، کروبی و خاتمی بیش از آن که رهبری جنبش سبز را به عهده داشته باشند، چهره‌های نمادین مقاومت این جنبش سبز هستند. بسیار خوب! اما نمی‌گویید که چرا و چطور؟

جمشید اسدی: در توضیح اینکه چرا چهره‌های بارز جنبش سبز یعنی آقایان موسوی، کروبی و خاتمی از سنگر مقاومت به جایگاه رهبری نمی‌روند یا نمی‌توانند بروند گمانه‌های متفاوتی می‌توان زد. گمانه من چنین است: با وجود مقاومت استوار و آفرین برانگیز میرحسین

موسوی، مهدی کروبی و محمد خاتمی در برابر ارتجاع و حکومت کورتا هر سه ایشان از تحلیل سیاسی بحران کنونی و نتیجه گیری روشن ناشی از آن پرهیز دارند. می‌پرسید کدام تحلیل و کدام نتیجه گیری؟ این که درخواست‌های مردم و خود ایشان در مورد آزادی و دموکراسی و رفاه اقتصادی در چارچوب نظام کنونی جمهوری اسلامی و

بویژه در اندیشه‌های بنیانگذار آن یعنی آیت الله خمینی ممکن است یا نه؟ از همین روست که بطور مرتب میان گفتار و کردار ایشان تضاد و شکاف است. صد البته که از اندیشه واقعی ایشان آگاهی ندارم. اشاره کنم به تضادها: چهره‌های مقاومت چون آقایان موسوی و کروبی نمی‌توانند از یک سو جزو نخستین کسانی باشند که با شیردلی در گذشت آیت الله منتظری را به عنوان فقیه مدافع حقوق بشر ارج نهند و در محضر عموم به وی ادای احترام کنند و در عین حال راه نجات از بحران کنونی را بازگشت به

اندیشه‌های آیت الله خمینی بدانند یعنی همان کسی که فرمان عزل و حذف منتظری را داد!

نمی‌توان هم منتظری را هم به عنوان مدافع حقوق شهروندان و زندانیان و مخالفت با اعدام‌های گسترده بزرگ داشت و هم راه نجات را در اندیشه خمینی جست که درست در همین موارد حکم به سرکوب شهروندی و کشتن زندانی داد یا دست کم چشم بر آنها فروبست. کشتار زندانیان در سال ۱۳۶۷ هنوز از یادها و خاطره‌ها نرفته است. بالاخره این دو در پیش سیاسی و حقوق شهروندی مخالف یکدیگر بودند و در برابر هم ایستادند حالا چطور ممکن است برای آزادی سیاسی و برپاداشت حقوق شهروندی این هر دو را در عین حال بزرگ داشت؟ این کاری است که رهبران مقاومت می‌کنند.

نمی‌توان به تقلب محمود احمدی نژاد و وزارت کشور وی و جناح سرسخت سپاه پاسداران در برگزاری انتخابات ریاست جمهوری دوره دهم اعتراض کرد و در مورد پشتیبانی و روشن تعیین کننده آیت الله خامنه‌ای از این کودتا چیزی نگفت.

در توضیح از این دست تضادها یا خویشتن داری‌ها نمونه‌های فراوانی می‌توان آورد.

سعید قاسمی نژاد و یاسر بهرامی: باز هم پرسشی در مورد همین نگرانی شما در باره رهبری جنبش. به نظر شما دلیل پرهیزتختن موسوی، کروبی و خاتمی از واکاوی تضادهایی که نام بردید چیست؟

جمشید اسدی: می‌پرسید چرا آقایان موسوی، کروبی و خاتمی از تحلیل سیاسی بحران کنونی و نتیجه گیری روشن ناشی از آن پرهیز دارند. نمی‌توانم با قاطعیت پاسخ بدهم اما سه احتمال می‌دهم.

احتمال یکم، آقایان هنوز به وجود تضادهایی که شرحشان رفت پی نبرده اند. البته با توجه به هوش و تجربه بلندآهنگ هر سه ایشان این احتمال را کم بنیه می‌دانم و تازه اگر هم چنین باشد با توجه به گفته‌ها و نوشته‌ها به زودی پی خواهند برد. باید کمی صبر کرد.

احتمال دوم: آقایان به موضع گیری‌های دوگانه خود آگاهند اما برخلاف ما تضادی در آن نمی‌بینند. اگر چنین است، حالا با هر درصد تقریبی که برای این احتمال قابل باشیم،

راههای سبز



برایشان است که نبود تضاد و دوگانگی را برای بقیه ما هم شرح دهند. کاری که تا کنون نکرده اند. احتمال سووم، سه چهره مقاومت به تضاد در موضع گیری های دوگانه خود آگاهند اما به لحاظ مصلحت سیاسی موضع گیری صریح نمی کنند. از آنجا که استبداد و ارتجاع حاکم منتظر بهانه است تا به سرکوب جنبش دست زند آقایان از مطرح کردن مواضعی که حساس است اما می تواند بهانه به دست دستگاه سرکوب دهد پرهیز می کنند. خوب، این حرفی است اما این سیاست به این شکل و شمایل حتما اشتباه است دست کم به دو دلیل:

نخست اینکه میان تحلیل سیاسی و موضع گیری سیاسی می باید تفاوت قابل شد. در دومی مصلحت اندیشی جایز است در اولی هرگز! اولی روشنی و صراحت می طلبد و دومی حساب توان و ضعف و نیز سود و زیان. نمی توانیم از ترس اینکه توان پیشبرد نظرمان را در شرایطی نداریم نظر هم نداشته باشیم!

اما اشتباه دوم، اگر سران مقاومت با مصلحت و دور اندیشی و ظرافت تمام به ایرادات آیت الله خمینی و آیت الله خامنه ای و کل نظام پیرانند نگاه هرگز نخواهند توانست از اهانت های تند و پاره شدن عکس اگر این اتهام ساختگی نباشد جلوگیری کنند. این مگر همان انتقادی نیست که آقایان به سران جمهوری اسلامی می کنند که برای حفظ نظام اجازه به ایراز انتقادها و ایرادگیریهای نیک اندیش دهید. بر همین اساس و برای نگهداشت آشنی پذیری و مسالمت جویی جنبش سبز لازم است تا چهره های بارز مقاومت یعنی آقایان موسوی و کروبی و خاتمی در را بر روی انتقادهای نیک اندیش از خمینی و خامنه ای و جمهوری اسلامی بگشایند.

ما این گفتگو را مدتی پیش آغاز کردیم و روز بعد از تظاهرات عاشورا به پایان رساندیم. گمان می برم تند شدن اعتراضات مردم دلیلی است بر درستی تحلیلی که شرحش آمد. با کج و دار و مرز چهره های مقاومت، کنترل مردم خسته و جان به لب آمده دیگر در دست کسی نخواهد بود. البته این جای نگرانی است، اما در باره برآمدن و گسترش آن جای هیچ تردیدی نیست.

سعید قاسمی نژاد و یاسر بهرامی: در محور سوم انتقادات خود، به مساله و نقش جوانان اشاره کردید. اگر ممکن است منظور خودتان را به روشنی در این خصوص بیان کنید.

جمشید اسدی: این نگرانی هم همچون دو نگرانی پیشین ویژگی دارد که از دیدگاهی نقطه قوت است اما نیز ممکن است تبدیل به نقطه ضعف و چشم اسفندبار آن شود. نگرانی در مورد اسطوره ساختن از جوانی این جنبش است. نباید از یاد برد که این جنبش سبز جنبشی اجتماعی است و اگر امروز حضور جوانان در آن چشم گیر است دلیل اصلی آن وزنه جوانان در ساختار جمعیت کشور است. اگر قرار باشد برای این پاسخ هم همچون دو پاسخ پیشین عنوانی بگذاریم، آن عنوان "اسطوره جوانان سبز" خواهد بود.

چشم اسفندبار این جنبش اجتماعی فروگاهیدن آن به نهضت رده سنی جوانان است. به همین سادگی کوشش و جهد روشنفکران، قلم بدستان، نویسندگان، فرهنگیان، زنان، معلمان، دانشجویان (نه به عنوان رده سنی، بلکه به عنوان رده سنی)، خدایابوران نواندیش، کارگران و دست مزد بگیران فراموش می شود؟

در مورد حضور گسترده جوانان در جنبش سبز جای تردیدی نیست، اما اگر جوانی را تبدیل به افسانه و اسطوره کنیم، که شوربختانه چنین شده است، و این جوانان را به مکانی برسانیم که گویا از تمام بی تجربگی ها و هیجانات جوانی به دور هستند و تمام شرایط و کفایت های مدیریت جنبش اجتماعی را دارا هستند، خوب این ها همه جای نگرانی و بلکه چشم اسفندبار جنبش است. جوان، جوان است و فاقد تجربه رهبری و مدیریت سیاسی. نمی توان از یک سو به جمهوری اسلامی انتقاد کرد که چرا بعد از انقلاب بسیاری از مدیران کارآمد میهن پرست را به جرم کار در نظام قبلی کنار گذاشتند و جوانانی را به کار گماردند که به جای تخصص تعهد داشتند، و از سوی دیگر جوانانی را در مسند رهبری جنبش قرار داد که در رژیم

های شاه و جمهوری "دست آلوده ای" داشتند. برکنندین جوانان جنبش تا رتبه قهرمانان افسانه ای از سوی مردم کوچ و بازار کمتر جای شگفتی است: مردم از این همه بیداد در جمهوری اسلامی خسته اند و در نتیجه پس از سال ها انتظار، جنبشی را که در برابر استبداد می ایستد و دیگر از بگیر و ببند نمی هراسد، دوست می دارند و تا بلند افسانه بر می کشندش. این از سوی مردم به جای خود، اما اسطوره سازی از سوی کوشندگان و تحلیل گران سیاسی چرا؟ شگفتنا!

ناید به این جوانان توهمی داد که باعث گمراهی و خود شیفتگی شان شود. شوربختانه چند بار شاهد چنین اتفاقی بوده ام. یادم است در همایش اتحاد جمهوری خواهان که در پاییز ۱۳۸۸ در کلن برگزار شد، جوانان شایسته و برومندی هم مهمانان بودند که هم تحلیل شرایط می کردند و هم گزارشی از فعالیت های خود می دادند. در مورد برقراری ارتباط و همکاری با دیگر نیروها می گفتند که برخی از رفقایشان باور داشتند دیگر نیروها باید به ما رجوع کنند و دلیلی ندارد ما سراغ آن ها برویم!

مبادا از حرف من این برداشت شود که گویا توقع دارم جوانان لطفی کنند و امتیازی به من دهند. نه! هرکسی برای ایران آن طور که می داند مبارزه می کند. شاید من هم چنین کرده باشم. سخن این است که نگاهی که از حضور جوانان در جنبش اسطوره می سازد، هم باعث گمراهی خود ایشان می شود و هم موجب قلب حقیقت ماهیت اجتماعی جنبش می شود. این به جنبشی که با شیردلی و گسترده گی پیش می رود اسبب می زند.

سعید قاسمی نژاد: آقای اسدی با سپاس بسیار از شرکت شما در این مصاحبه.

جمشید اسدی: من هم سپاسگزارم از فرصتی که در اختیارم گذاشتید. اجازه دهید پیش از خداحافظی نکته ای خارج از بحث خود مطرح کنم. انتشار این گفتگو کمابیش مصادف است با زاد روز عیسی سحرخیز. وی متولد یکم ژانویه است و امسال سالگرد تولد خود را در زندان گذراند! به یاد او باشیم.

مصاحبه با نسرين ستوده

توصیه سیاسی به قضات جرم است

نسرين ستوده وکیل دادگستری که طی ماه های گذشته وکالت بسیاری از بازداشت شدگان بعد از انتخابات را به عهده داشته در مصاحبه با روز ضمن اعلام نگرانی از اظهار نظرهای مقامات سیاسی و نظامی در توصیه به قضات برای اعمال حداکثر مجازات، این موضوع را "خلاف قانون" می خواند و می گوید: چنین فشارهایی بر روی قضات، استقلال قوه قضاییه و قضات را به خطر می اندازد. این مصاحبه را می خوانید.

پیگیری شما در مورد پرونده سه محکوم به اعدام و پرونده های سیاسی دیگر به کجا رسیده است؟

از بازداشتی های سابق خیلی ها حکم بدوی شان صادر شده و به دادگاه تجدید نظر و یا دیوان عالی کشور رفته است. من منتظرم این احکام مورد تجدید نظر قرار بگیرند. حکم عاطفه نبوی به دادگاه تجدید نظر رفته، برای ایوب پرکار، رضا خادمی و آرش رحمانی پور هم حکم اعدام صادر شده که به دیوان عالی کشور رفته است و باید دید آنجا چه حکمی می دهند. عاطفه نبوی چهار سال حبس گرفته که دادگاهش برای روز یکشنبه شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب تشکیل الان معلوم نیست تایید شود یا نه. آقای صمیمی می شود. کیفرخواست آقای سحرخیز هم صادر شده و وکلا باید برای دفاع در دادگاه آماده شوند.

از دستگیری های اخیر چطور؟ آیا موفق شده اید با موکلان خود دیدار کنید یا حداقل متوجه شوید که به جرمی دستگیر شده اند؟

در ارتباط با دستگیری های اخیر، خانم فروغ میرزایی، مرتضی کاظمیان و خانم نوشین عبادی - که بزرگترین جرمش خواهر بودن با خانم شیرین عبادی است - و نیز خانم منصوره شجاعی از موکلان جدید من هستند که بابت

دستگیری شان هیچ اطلاعی به خانواده هایشان داده نشده است. در مراجعه ای که به شعبه ۱۲ بازپرسی برای پرونده خانم عبادی داشتم شعبه هیچ پاسخ قانع کننده ای برای ارائه کردن نداشت. در مورد بقیه هم شعبه های بررسی پرونده شان نامشخص است. در مراجعه ای که برای پیگیری دیگر افراد داشتم هیچ کس در دادگاه انقلاب به من پاسخی نداد. من برای یک یک موکلانم که دارای اتهام سیاسی هستند بسیار نگرانم. به خاطر اینکه مطابق قانون توصیه به قضات به هر انگیزه ای که باشد جرم است و این جرم هر روز از تریبون های رسمی ایران توسط سخنرانان رسمی دولتی انجام می شود و مجیت های چند هزار نفری در خیابان های راه می اندازند و پس از تحریک از آنها می خواهند که وسط خیابان و بدون هیچ گونه محاکمه ای جمعیت تحریک شده به صدور احکام قضایی از جمله حکم اعدام برای افراد بپردازند. در چنین قضایی که بعضی از روحانیون و مقامات رسمی و مقامات نظامی و حتی ارتشی از تریبون های رسمی اعلام می کنند که ما از قضات می خواهیم مبادرت به انشای حکم سنگین کنند، قضاتی را که چنین قضای را عاب و تهدید هستند، تحت فشار می گذارند. یعنی قضاتی که تحت چنین فشاری هستند چگونه می خواهند به پرونده ها به صورت عادی نگاه کنند؟ وضعیت موکلانم به همین جهت خیلی نگران کننده است.

برخی از نمایندگان درصددند تا از قوه قضاییه بخواهند اگر کسی به عنوان محارب اعلام شد در عرض پنج روز اعدام شود. از نظر حقوقی چنین پیشنهادی چه شانی دارد؟

مطابق قانون اساسی قوه مقننه حق دخالت در قوه قضاییه را ندارد. این اقدام یک دخالت آشکار در امور قوه قضاییه است. حتی اگر از نظر حقوق کیفری به بررسی این موضوع بپردازیم، اساسا چنین توصیه ای جرم است. توصیه به قاضی جرم است. شما چه خواهید به قاضی رشو بدهید و چه نخواهید با انگیزه سیاسی به قاضی توصیه ای بدهید در دو حالت کارتان جرم است. چون به هر حال تهدید و تطمیع و اقداماتی از این قبیل استقلال قاضی را از بین می برد. نماینده مجلسی که به قاضی می گوید "چرا اصلا پشت میز مجلس است؟ بیاید خودش حکم صادر کند!" باید بداند که اگر تفکیک قواست حق ندارد چنین درخواستی را مطرح کند. هم به لحاظ قانون اساسی این کار اشکال دارد و هم به لحاظ حقوق کیفری این موضوع تخلف آشکار است.

شایع شده بود که احکام کسایی که در روز عاشورا دستگیر شده بودند کلی بوده و توسط آقای لاریجانی امضا شده است. آیا شما هم با چنین موردی برخورد کرده اید یا اینکه کماکان این دادستان است که احکام بازداشت را صادر می کند؟

تا آنجا که من اطلاع دارم و دیده ام دادستان تهران آقای جعفری دولت آبادی با صدور یک حکم کلی به ماموران اطلاعات این اختیارات را داده که در هر موردی که به نظر آنها خلاف امنیت ملی بود اقدام به بازداشت افراد کنند. من از این فرصت استفاده می کنم و می گویم قرار بازداشتی از این دست فاقد اعتبار قانونی است. اگر کسی بدون ذکر نامش به صورت صریح و روشن و بدون اینکه اسمش روی قرار بازداشت نباشد و بازداشت شود، از مصادیق بازداشت های غیرقانونی و خودسرانه است. دادستان نباید حکم کلی بدهد.

خانواده هایی که فرزندان شان حکم اعدام گرفته اند چه وضعیتی دارند؟

در وضعیت بسیار بدی به سر می برند. پیگیر هستند و دستشان به جایی نمی رسد.

امیدی وجود دارد که این حکم تغییر کند؟

به همین خاطر است که من نگران فشارهای سیاسی هستم. به خاطر اینکه وقتی فشار سیاسی زیاد می شود، امید ما به اینکه ممکن است استقلال اندکی هم وجود داشته باشد به کلی از بین می رود. الان من بیش از هر چیز از تایید این احکام نگرانی دارم. چون حکم زندان ممکن است به نوعی قابل تحمل یا قابل جبران باشد برای حکم اعدام به هیچ وجه قابلیت جبران ندارد.



نگاه سبز

ابهام زدایی از چند مفهوم کلیدی

مبارزه بی خشونت

رامین احمدی

مبارزه بی خشونت الزاماً مسالمت آمیز نیست. حتی کاربرد کلمه "جنبش" به جای مبارزه باعث تشدید این ابهام می شود. مبارزه بی خشونت در گام نخست، مبارزه است. مفاهیم مثبت بسیاری در فرهنگ سیاسی وجود دارند که اگر چه در مواردی کارسازند اما مبارزه بی خشونت نیستند. مثلاً مذاکره، مدارا، صلح، سازش و همزیستی مسالمت آمیز همه در مراحل از تاریخ جوامع می توانند نقشی مثبت بازی کنند اما این ها هیچ کدام معادل "مبارزه بی خشونت" نیستند.

رژیم نظامی ایران هراسان و روحیه باخته در برابر انقلاب مردم، دست به خشونت بی سابقه زده است. حالا افزون بر دستگیری و شکنجه و اعدام فعالان سیاسی و اجتماعی، سیاست آدم ربایی و ترور به سبک دولت های دست نشانده آمریکا در آمریکای لاتین را نیز افزوده است. روز عاشورا اوباش سازمان دهی شده توسط نظامیان برای اولین بار در برابر مردم در خیابان به زانو درآمدند. این بار مردم در برابر حملات وحشیانه عمال رژیم از خود دفاع کردند و آنها را تار و مار کردند. به دنبال این برخورد رژیم در حال فروپاشی جمهوری اسلامی همزمان دو سیاست را در پیش گرفت. سیاست اول بالا بردن سطح خشونت از سوی نیروهای سرکوبگر بود. سیاست دوم افزایش حمله تبلیغاتی و جنگ روانی گسترده با فعالان بود. از مهمترین عرصه های جنگ روانی رژیم در این روزهای اخیر طرح ابهاماتی درباره برخی مفاهیم کلیدی «مبارزه بی خشونت» بود. طرح و پی گیری این موضوع از سوی برخی چهره هایی که سالیان دراز به عنوان مخالف رژیم شناخته شده اند و نیز منش صلح آمیز جنبش سبز، باعث بروز بحث و جدل های جدی در جبهه مردم در این روزها شده است. رژیم امپووار است این کشمکش، باعث سردرگمی و شکاف در جنبش انقلابی ایران شود. در این نوشته سعی می شود با طرح سولاتی درباره حوادث روز عاشورا و مفاهیم بنیادی مبارزه بی خشونت، به این ابهامات پاسخ داده شود.

یک- اگر جنبش کنونی مردم ایران مسالمت آمیز است، چرا گروه ها و وسایل نقلیه نیروی انتظامی را آتش می زنند و با ساختمان هایی مانند مراکز پلیس را در میدان ولیعصر اشغال کرده، آن را به آتش می کشند؟

به کار بردن صفت «مسالمت آمیز» برای مبارزه امروز مردم ایران به نظر گمراه کننده می رسد. به ویژه اگر آن را معادل Non violence به کار برده باشیم. معادل دقیق تر این کلمه «بی خشونت» است. مبارزه بی خشونت الزاماً مسالمت آمیز نیست. حتی کاربرد کلمه «جنبش» به جای مبارزه باعث تشدید این ابهام می شود. مبارزه بی خشونت در گام نخست، مبارزه است. مفاهیم مثبت بسیاری در فرهنگ سیاسی وجود دارند که اگر چه در مواردی کارسازند اما مبارزه بی خشونت نیستند. مثلاً مذاکره، مدارا، صلح، سازش و همزیستی مسالمت آمیز همه در مراحل از تاریخ جوامع می توانند نقشی مثبت بازی کنند اما این ها هیچ کدام معادل «مبارزه بی خشونت» نیستند. زنان و مردانی که شجاعانه به خیابان آمده اند و زندگی خود را بر سر این کار گذاشته اند در حال مبارزه با این نظام سیاسی هستند و نه مذاکره، و یا همزیستی مسالمت آمیز و صلح. و هدف تغییر نظامی است که حقوق آن ها را به رسمیت نمی شناسد.

مردم در این مبارزه از برنامه ریزی برای حمله به افراد و اعمال خشونت فیزیکی نسبت به حاکمان و مزدورانشان خودداری می کنند و به نیروهای آنها انسان بودن خود و آنها را یادآوری می کنند. هدف مردم ترغیب نیروهای

سرکوب به تنها گذاشتن حاکمان و پیوستن به مردم است. اما در عین حال هدف گرفتن کانال های ارتباطی نیروهای سرکوبگر، مانند از کار انداختن موتور سیکلت و خودروهای نیروهای انتظامی و تخریب و آتش زدن مراکز ارتباطی آنان مادامی که به وارد کردن صدمه فیزیکی به خود آنها نینجامد، با اصول مبارزه بی خشونت کاملاً هماهنگی دارد.

دو- در روز عاشورا گروهی با نیروهای سرکوبگر رژیم برخوردی خشونت آمیز داشتند. این برخورد به مبارزه بی خشونت لطمه می زند و باعث می شود رژیم کشتار وسیع مردم را توجیه کند.

این موضوع از جمله در نظرات اخیر آقای عزت الله سبحانی چنین مطرح شد:

«... حرف ما این است که اگر بنا بر خشونت گذاشته شود این حاکمیت هیچ ابایی هم ندارد که یک میلیون نفر آدم را هم بکشد. اینان پای حفظ خردشان ایستاده اند.» و «... ما که می دانیم خشونت را این حاکمیت دارد به مردم تحمیل می کند. زور و فشار وارد می کند برای اینکه مبارزات مردم برود به سمت رادیکالیسم تا سرکوبشان کند.» و بعد هم اینطور نتیجه می گیرد: «اگر ما با آقای خامنه ای و رهبری کشور مسئله داریم، سوال داریم، اعتراض داریم - که خیلی هم داریم - اما مصلحت ما در این نیست که پای آقای خامنه ای را به میان کشیده و شعار علیه رهبر بدهیم.»

گذشته از این بحث که دیکتاتورها برای کارهایشان مثل کشتار آدم ها هرگز منتظر بهانه هایی از این دست نمی شوند، نه نظام حاکم بر ایران و نه هیچ دیکتاتوری دیگری امکان کشتار بی نهایت را ندارد ولو اینکه مدعی اش باشند. دلیلش هم این نیست که نمی خواهند، بلکه نمی توانند. نظام حاکم بر ایران تا می توانسته کشته است و به خاطر همین کشتاری که تا به امروز مرتکب شده مشروعیت و نیز طرفداران خود را نیز از دست داده است. برای کشتار بیشتر و وسیع تر ناگزیر است که به تنها اهرم باقیمانده، یعنی سپاه پاسداران متوسل شود. رژیم کنونی ایران دیگر ابدا چنین توانی ندارد. آنها حتی از دستگیری چهره های اصلی جنبش ناتوان و در هر اسند چه رسد به کشتار گسترده که باعث روگردانی و تمرد و فروپاشی آخرین پایگاه رژیم یعنی سپاه پاسداران می شود. کشتار میلیونی فقط بلوف سران سپاه و وزارت اطلاعات و ماشین جنگ روانی رژیم است که متأسفانه گاه توسط چهره های مورد توجه مردم نیز تکرار می شود.

از دیگر سو رادیکال شدن جنبش نتیجه طبیعی و منطقی سرکوب بی رحمانه است. جنبش رادیکال شده و باید هم بشود. اگر قرار باشد آنها بی رحمانه سرکوب کنند و جنبش معتدل و معتدل تر بشود و از خواست های خود عقب نشینی کند، چرا آنها نباید به سرکوب بی رحمانه تر ادامه دهند.

مهاتما گاندی، یکی از چهره های درخشان مبارزه بی خشونت به نکته ای بسیار مهم اشاره می کند: «اگر تهدید خشونت آمیز شدن جنگ داخلی هند نبود، دولت بریتانیا مبارزه بی خشونت مردم را با شدت سرکوب می کرد. دلیل عقب نشینی آنها در برابر مبارزه بی خشونت این بود که از رادیکال شدن و ظهور جنگ داخلی می ترسیدند.»

تا زمانی که وجه غالب جنبش مبارزه بی خشونت است، یعنی فعالان از اعمال خشونت فیزیکی به افراد سرکوبگر پرهیز می کنند، جنبش همچنان از نظر معنوی دست بالا را دارد. اما کاملاً بدیهی و طبیعی است که در بهوج انقلاب گاه گروهی از جوانان عصبی شوند و در برابر مهاجمان مسلح به انواع سلاح های گرم و قه و قداره، در مقام دفاع از خود گاه با خشونت رفتار کنند. و زمانی هم که کاسه صبر مردم لبریز شود گاه حفظ ساز و کار مبارزه بی خشونت دشوارتر می گردد. وقتی آقای نقدی با تدارک سپاه چند صد نفری ترور، شبانه به خانه های مردم می ریزد و آنها را در خانه شان به قتل می رساند نمی توان انتظار داشت که مردم هیچ واکنشی نشان ندهند. قربانی هنگامی که زیر دست و پای جنایتکار در حال خفه شدن است

مقاومت می کند و به صورت مهاجم جنگ می اندازد. چنین واکنشی در شرایط حاد خشونت بار، ویژگی ذاتی بشر است. کسانی که به دفاع مشروع جوانان در خیابان خرده می گیرند، قطعاً منطق مبارزه بی خشونت را در نیافته اند.

«مصلحت اندیشی» فعالانی چون آقای سبحانی، اگر چه از سر خیر خواهی، برای جنبش انقلابی امروز ایران و نیز استراتژی «مقابله با کودتا»، در حکم سمی مهلک است. برای مقابله با کودتا باید کلیدی ترین چهره های آن را افشا کرد. برای پیروزی در مبارزه بی خشونت لازم است دیکتاتور را هدف گرفت. از این رو این «مصلحت» که پای آقای خامنه ای را به میان نکشیم، نتیجه ای جز به بیراهه کشاندن و شکست جنبش نیست.

دیر یا زود رژیم کودتا برای بازگرداندن مشروعیت از دست رفته اش، مجبور است عده ای از مزدوران را قربانی کند. برای رژیم کودتا بسیار حیاتی است که آقای خامنه ای چهره ای بیرون گود باشد تا بتواند مشروعیتش را حول رهبری بازسازی کند. اما حقیقت این است که این سرمایه را رژیم کودتا در اولین جمعه بعد از دستبرد در انتخابات مصرف کرد. آقای خامنه پیشاپیش نظامیان فرمان کشتار را صادر کرد. هنوز هم در اوج بحران و در مانده در برابر اراده مردم، همچنان تهدید به کشتار بیشتر می کند.

مردم به درستی دریافته اند که شعار علیه ولایت فقیه و خامنه ای، درست مانند شعار مرگ بر شاه در انقلاب ۵۷، شعاری محوری و کانونی است.

عاشورای جنبش سبز و عاشورای

مشروطه در تبریز

محمد ارسی

جنبش ملی مردمی سبز ایرانیان، با نهضت بزرگ مشروطه خواهی یک قرن پیش مردم ایران شباهت های بسیار زیادی دارد. اگر خواست اساسی آن حرکت عظیم، آزادی و پیکار با استبداد سلطنتی بود بنیاد فکری و خواست اصلی نهضت سراسری سبز کنونی نیز دفع بلای استبداد فقهاتی، کسب آزادی های فردی و جمعی و در نهایت، ایران سازی بر مبنای دموکراسی و ارزش های جهانی آزادی و حقوق انسانی است.

اما این شباهت ها تنها به محتوای خواستها محدود نمی شود، بل برخی از وقایع استثنایی آن دوره، این بار نیز تکرار می شود. مورد مشخص، همین فجایع لرزاننده ایست که پاسداران تحت امر ولی فقیه روز عاشورای حسینی به بار آوردند و حرمت روزی را شکستند که سلاطین مستبد قاجاری و شاهان پهلوی نیز حرمت آن را پاس می داشتند. اما تاریخ مبارزات ۱۵۰ ساله ملت ایران جنایتی از نوع جنایت علی خامنه ای در روز عاشورا را تنها از سادات های قشون روسیه تزاری دیده که بعد از بهانه تراسی های "لازم و کافی" در عاشورای قریب به یک قرن قبل به تبریز مشروطه ساز حمله بردند و با بربریت و بی رحمی تمام از ارتکاب به هیچ پستی و جنایت و رذالتی شرمی به خود راه ندادند...

روسیان تا آنجا پیش رفتند که محترم ترین روحانی منطقه، تقه الاسلام نامدار، آن مجتهد ایران دوست را در عاشورای سال ۱۹۱۱ همراه با تنی چند از مبارزان مشروطه به دار آویختند و از تبریز دلاورخیز ویرانه ای ماتمکده ای ساختند...

در اینجا بخش هایی از گزارش و نامه های ناظران داخلی و خارجی به ویژه نامه های انجمن سعادت (جمعیت ایرانیان مقیم استانبول) را به نقل از کتاب "نامه های از تبریز" نوشته ادوارد براون می آوریم تا اوضاع پر مصیبت عاشورای تهران سبز امروز را در لابلای اوراق تاریخ کشورمان، در مصائب عاشورای سال ۱۹۱۱، در تبریز در نهضت مشروطه باز یابیم..

نامه‌ی شماره‌ی یک: به موجب تلگرافی که از تبریز رسیده روز ۸ محرم فرماتده‌ی روس وارد تبریز و نهم ماه جمعی از مشروطه طلبان را دستگیر و روز عاشورا ۸ نفر را که از جمله ثقه الاسلام مجتهد بزرگ و مرجع اهالی بوده با صادق الملک و شیخ سلیم و چند نفر از محترمین به دار زدند... ص. ۸۲

ش. ۳: فاجعه‌ی عظیمه و داهیه دهباء تبریز، آن شهر ببدبخت، که فلک زدمترین بلاد عالم واقع شد... به کلی دل‌های ایرانیان را آتش زد. روس‌ها از یک ماه به این طرف متصل تحریکات برای فتنه در تبریز نموده و آنچه از دستشان می‌آمد در تحریک غیظ اهالی کردند. مردم به خیالات این‌ها واقف بودند و تحمل کردند تا بلاخره این‌ها دست برنداشته بنای عربده در کوچه بازارها گذاشته و عاقبت با یک نفر از افراد پلیس مصادم‌های انداخته و دو پلیس را می‌کشند و از این جا جنگ شروع می‌شود. بعد از آنکه در این جنگ جمعی از اهالی و از آن‌ها و بچه مقتول شده خانه‌های زیادی خراب گشته و قسمتی از بازار از طرف روس‌ها غارت می‌شود بعد قشون جدید روس از جلفا به تبریز می‌رسد یک محله‌ی بزرگ شهر را تیرباران کرده... بنای گرفتن اشخاص بی‌گناه را گذاشته و بدون محاکمه جماعتی را از اعظم علما و انجمن اهالی و تجار و صاحب منصبان بزرگ را روز عاشورا که مالم بزرگ ایران است در ملاء عام به دار می‌زنند... ص. ۸۴

ش. ۴: اخبار اخیره‌ی تبریز بسیار جالب رقت و دقت است. روس‌ها بهترین اولاد مملکت و امید و آتیه ایران و جوان‌های حساس را متوالیا اعدام می‌کنند و می‌خوانند رگ و ریشه‌ی شجره‌ی وطن پرستی را قلع و قمع و نور حریت را کاملاً خاموش کنند.

چنان که مدیران و محررین روزنامه‌ی شفق را که مهمترین جرید آذربایجان بود اعدام کردند. که اغلب جوانان نورسیده... بودند از جمله مدیر شفق میرزا حاجی آقا رضازاده شفق است که ۲۰ سال داشت و امسال تحصیلات عالی خود را در کالج آمریکایی تمام می‌کرد... ص. ۸۷

ش. ۵: از جمله دسته‌ی اول قربانیان که به دام ظلم روس‌ها افتاده مردی دانشمند و فیلسوفی بنام چون ثقه الاسلام بوده است. روس‌ها او را در کالسکه‌های بسیار تشنگ آراسته به کنسولگری بردند و پس از اینکه منتهای احترام را به او کرده‌اند خواستند که نامه‌ای به خط و مهر خود بدهد و اشعار دارد که از روس‌ها منتهای رضایت را دارد و او خود آنها را به تبریز دعوت کرده است تا بعضی اصلاحات را عملی سازند. اما چون ثقه الاسلام از پذیرفتن درخواست ایشان امتناع نموده او را به دار زدند. این اعمال وحشیانه‌ی روس‌ها در روز عاشورا اتفاق افتاده است. شهرت علم و تقوی این مرد پرهیزکار نه تنها در سراسر ایران بلکه در تمام ممالک اسلامی و سرزمین‌های شرقی پیچیده است... ص. ۹۱

... روس‌ها به این رضای نندهند و تبریز را به ویرانه‌ای تبدیل ساخته‌اند و به کشتار دسته جمعی برگزیده ترین وطن خواهان متفکران و اصلاح طلبان ادامه می‌دهند. با این کار می‌خواهند یکطرفه را هم در تبریز باقی نگذارند که در آینده بتواند با آنها مخالفت ورزد... فکر می‌کنند سرزمین پرافتخار ایران... دیگر نمی‌تواند مردانی نظیر آن‌ها به وجود آورد. چه فکر بیهوده چه پندار باطلی... ص. ۹۲

ش. ۶: از اوضاع تبریز و فجاج آنها اظهار تالم نموده‌اید... یکی از فراریان دو روز پیش به اینجا رسیده وقایع هول‌انگیزی نقل می‌کند که از شنیدنش موی بر بدن راست می‌شود. خانه‌های زیادی را در محله مارالان روس‌ها آتش زدند که زن و بچه هم توی آن سوخته و از اهالی بی‌گناه خیلی کشته‌اند... ص. ۹۶

... ثقه الاسلام مرحوم را بعد از آنکه بنا بر روایات به تهدید خواستند سندی امضا کند دایر بر حقانیت اعمال روس‌ها و نکرد، بسیار کتک زدند و ریشمانی به گردنش انداخته تا میدان مشق روی زمین کشیدند در آنجا اجازه‌ی نماز خواسته وضو گرفته دو رکعت نماز خوانده و بعد از آن نطق کرده که مفادش بر تذکر و عظمت شهدای آن روز یعنی عاشورا و ایمان به حیات آتیه‌ی ایران و نمردن روح ایرانیان بود به دار زدند... ص. ۹۷

... ولی شجاعت فوق العاده بی‌مثل را دو طفلان مسلم یعنی دو پسر کوچک علی مسیو که ریش مجاهدین تبریز بود بخرج دادند... اسم مبارکشان حسن ۱۸ ساله و قیدر ۱۲ ساله بود که عالمی را متحیر کردند و نام ایران فداکار را بلند نمودند. این دو برادر که بعد از فرار دو برادر بزرگشان... آواره مانده و به هر جا رفته‌اند کسی راه نداده... آنها از همه جا مایوس شده یکسره به کنسول خانه‌ی روس رفته و گفته‌اند که ما مشروطه طلبیم وطن خود را دوست داریم و جایی نداریم، هر چه می‌خواهید بکنید. کنسول آنها را به محکمه‌ی نظامی تسلیم کرد و دار زدند... بچه‌ی کوچک بعد از بدگفتن زیاد به روس‌ها و امپراتور و غیره با صدای بلند به زبان ترکی زنده باد ایران زنده باد مشروطیت گفته و چشم روی هم نهاده با کمال دلآوری ریشمان را خود به گردن خود انداخته... باری تا به امروز متصل اخبار اعدام و قتل است که پی در پی می‌رسد... ص. ۹۸

ش. ۵: من هرگز تصور نمی‌کردم که روس‌ها اینقدر سیاه دل باشند و ایرانیان بتوانند خود را چنین بی‌پاکانه و بی‌مهتاب وطن پرست نشان دهند... تا عمر دارم نخواهم توانست فاجعه‌های را که شاهد آن بودم و کلماتی را که از دهان کسانی برمی‌خواست که بر سر دار درحال احتضار بودند فراموش نکنم... روس‌ها دو برادر را که پسران علی مسیو بودند دستگیر کردند. این دو برادر که هنوز به سن ۲۰ سالگی نرسیده بودند... طنابی را که بر گردنشان می‌انداختند بوسیدند و به ترکی آذربایجانی فریاد زدند: زنده باد ایران. زنده باد مشروطه...

اشک در چشمان تماشاچیان حلقه زد و اهالی آزادی‌خواه... های گریستند... ص. ۹۳

بله، نیک اگر بنگریم، انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ به سبب مکتبی و اندولوژیکی و غیردمکراتیک بودن اهداف آن، گسستی بود از آرمان‌های نهضت مشروطه‌خواهی سال ۱۲۸۵ شمسی.

اما جنبش عظیم سبز کنونی، به سبب آزادی خواهی، خشونت‌گریزی و ترقی‌خواهی، بازگشتی جدی به همان ارزش‌های والای عصر مشروطیت است البته ژرف‌تر و گسترده‌تر و در سطحی متعالی‌تر از دوره مشروطه خواهی.

این جاست که می‌بینیم توده‌های میلیونی نهضت سبز آزادی، ارزش‌های عصر ترقی‌خواهی را زنده می‌کنند و صدها جوان به خون نپیده و گلو دریده‌ی این نهضت عظیم مدنی و انسانی، از گلو در هم شش‌ده‌ی پسران علی مسیو فریاد می‌زنند:

مرگ بر استبداد، زنده باد آزادی، پاینده باد ایران
فراموش نکنم، جو فروشی که بر مسند پیمبر نشسته‌ای.
جامه ثقه الاسلام را بر تن داری اما نقش امیرلشکر
قدار هبنان روسی را ایفا می‌کنی.

او در عاشورای شیعیه، تبریز مشروطه را به خون شست.
تو تهران سبز را به خاک و خون کشیدی
شاملوی بزرگ گویا روی سخن با تو داشته که:
باش تا نفرین شب از تو چه سازد
که مادران سیاه پوش
داغداران زیباترین فرزندان آفتاب و ماه
هنوز از سجده‌ها سر برنگرفته‌اند...

از چه باید کردها

عبدالعلی پارسا

کشور ما در تب و تاب کارهای سیاسی گرفتار است. این کوشش‌ها اگر چه نویدبخش آینده‌ی متفاوت است اما وقت و نیروی بزرگی از ملت ما می‌گیرد و نتیجه کاملاً روشن نیست، زیرا به قول آقای کاخسار برنامه سیاسی وجود ندارد. همزمان جوانانی فدا می‌شوند که برای پرورش آنان سال‌ها نیرو صرف شده و دریغ است که این سرمایه‌های ارزشمند کشور ما به ثمر نرسند و داغ برد ملت خود گذارند.



در تاریخ کشور ما هم هرگز روحانیت به این درجه از وحشیگری نرسیده بود. حجج اسلام و آیات عظام رکورد سببیت را شکستند. عده‌ای آشکارا و وحشیگری با مردم را می‌ستایند و آن را تجویز هم می‌کنند و گروهی هم سکوت اختیار کرده و کوس بسته‌اند که از حاصل این تشنج بهره برداری کنند. اگر روحانیت پس افتاده در روزگار مصدق یک نماینده و یک چاقو کش مهم داشت، اینک موش و بقر و پلنگ و خرگوش ردیف شده‌اند و چاقو کشان حرفه‌ای خود را هم سردار لقب داده‌اند.

جوانان کشور ما چه مردان و چه زنان کارهای تحسین انگیزی می‌کنند که چشم جهان را خیره می‌کند. صحنه‌ای که در آن دختری در محاصره افتاده و مأموران انتظامی از هر سو او را به ضرب باتون گرفته‌اند و مقابل تصویر مأموری که به دست مردم افتاده و دختران جوان با دست‌های گشوده خود از محله خود از جلوگیری می‌کنند هر بیننده‌ای را به عجب و تحسین و امیدوار می‌دارد. ما به این ایرانی‌ها افتخار می‌کنیم. همه چیز ما همین‌ها هستند!

جنبش کشور ما ظاهراً مورد حمایت جهان است، البته اگر خیلی خوشبین باشیم. آیا واقعا حامیان جنبش امروز علاقمند به استقرار دموکراسی و حکومت مردم بر مردم در ایران هستند؟ آیا یک حکومت سالم در ایران باز هم همسایگان را تهدید و آنان را وادار به خریدهای میلیاردری اسلحه خواهد کرد؟ آیا آن حکومت ثروت کشور را باد خواهد داد و با هرکس و ناکسی برای پیداکردن حامی قرارداد خواهد بست؟ آیا آن حکومت امنیت را چنان از بین خواهد برد که ایرانیان سرمایه‌های خود را از ایران خارج کنند و اسباب رونق مناطقی مانند دوی و قطر و ژرژمن شدن بانک‌های انگلیسی و اروپایی شوند؟ آیا آن حکومت بودجه مملکت را به دست غارتگران داخلی و خارجی خواهد داد؟

بی گمان کسی به دنبال این نیست که در ایران حکومت سالمی روی کار آید. آمریکا، انگلیس و اروپا در پی صلاح مردم ما نیستند. آنان به این فکرند که چه بهتر که در نبود یک آلترناتیو استوار و مشخص، کشور دچار بحران سیاسی شود. نتیجه چیزی در حدود آشوبی چند ساله مانند عراق خواهد بود یا پاکستان و نهایتاً تجزیه کشور که دست کم اسرائیل قبلاً در این مورد نظر خود را ابراز داشته است. برای پر هیز از پدیده آمدن چنین وضعی چه باید کرد؟

به نظر من در حوادث سال‌های پنجاه به بعد، ضمن این که ایران به سوی یک بحران می‌رفت، هیچ گروه ساسی مهمی وجود نداشت و مردم گزینهای نداشتند، در حالی که - چنان که کارتر بعداً اعتراف کرد- دوستان آمریکا مرد آن کار را داشتند و از طریق رسانه‌های خود زمینه آمدن او را فراهم کردند، ضمن این که جامعه هم آمادگی پذیرش او را داشت. اینک هم تنها خطر این است که رسانه‌های وابسته به سیاست‌های آمریکا و اروپا ضمن دامن زدن به جنبش مردم، کس یا کسانی را معرفی کنند. یکی از این‌ها گزینیه سلطنت است که بی طرفدار نیست و عامه مردم ایران را با آن بهتر می‌توان فریفت. باید بهوش بود که کسی از بیرون به جنبش تحمیل نشود، حرکت مردم بوسیله اشخاصی هدایت یا منسجم شود که در گرایش ملی آنان - به

معنی دلبستگی به سعادت مردم ایران- تردیدی نباشد. چنین کسی نه در دامان سلطنت رشد می‌کند و نه در دامان مذهب. این را باید - هر اندازه هم مذهبی باشیم- بپذیریم. بهترین نمونه آیت الله خمینی بود.

کشور ما نیازمند همراهی کسانی است که منافع حداکثر مردم ایران را در نظر داشته باشند، چنین کسانی کمتر ممکن است که گرایش به سلطنت یا به حکومت مذهبی داشته باشند. اگر اکنون مبارزه با شعارهای مذهبی همراه است، نوعی تاکتیک ملی است که آموزش تاریخ ماست: تنها با مذهب است که می‌توان به جنگ مذهب رفت. در غیر این صورت نیازمند روشنگری و آموزش هستیم که معلوم نیست تاکی طول بکشد.

کودتاجیان تب کرده اند!

بابک داد

عمر حکومت جمهوری اسلامی به پایان رسیده است؛ این راه رفتار حاکمان و رهبران این نظام فاش کرده، نه ادعای دیگران. این را تشریحها و نعره های حاکمان اثبات کرده که حکومت فروپاشیده است و عنقریب از هم می پاشد. در حقیقت هیچ کس به اندازه خود سران جمهوری اسلامی کمر به قتل این نظام نیسته است و هیچکس به اندازه خود آنها، راه را بر مردم نگشوده است.

کودتاجیان تعادل روانی خود را به طور کامل از دست داده اند. این نمونه ای از قدرت خیره کننده این ملت است که جمعی آدم توهم زده و قدرت طلب را به جنون کامل رسانده و رسماً دیوانه کرده است. رهبران جمهوری اسلامی این روزها همگی هذیان می گویند. آنها تب کرده اند و با هر قدم و هر سخنی، اضطراب خسارتبار خود را بیشتر نمایان می سازند. آنها از واقعیتهای جنبش سبز ناگناهند. بدستی نمی دانند این جنبش از کجا اداره می شود؟ رهبران چه کسانی هستند؟ ساز و کارش چگونه است؟ و چرا با این همه دستگیری و سرکوب، هنوز چنین زنده و پویاست؟ آنها نفهمیده اند و دارند خسارت همین شناختن را با سقوطی مرگبار می پردازند.

کودتاجیان بدحال اند. آنها نمی دانند جنبش سبز بر شانه کسانی نمی چرخد که دیوانه وار دستگیرشان می کنند. آنها نمی دانند این جنبش بر دوش کسانی نیست که اسم و رسمی دارند و همین، کودتاجیان را بیشتر از قبل سردرگم کرده که چرا با اینهمه دستگیری و بازداشت آدمهای سرشناس، صدای غرش رعدآسای این مردم هنوز در آسمان ایران می پیچد و طنین این جنبش فرو نمی خوابد؟ برای آنها ساده است میلیونها شهروند ناراضی را عوامل قدرتهای خارجی یا منافق یا معاند بنامند و مثل آقای محسنی اژه ای دادستان کل، همگی را به اعدام تهدید کنند. سردرگمی و گیجی درد بدی است و حالا نه تنها محسنی اژه ای و مصلحی و جنتی و احمدی نژاد بلکه آقای خامنه ای هم به همین بلا دچار شده و در تب بی اطلاعی از این سیل بنیان کن می سوزند و چاره ای نمی یابند.

به عنوان کسی که بیش از صد و ده روز در خاک جمهوری اسلامی مانده و زیر پوستین این هیولای ترسان زندگی کرده ام و حسرت دستگیری ام را بر دلشان نهاده ام، به همه کسانی که هنوز این هیولا را قدرتمند می پندارند می گویم و شهادت می دهم که غرش این هیولا را باور نمی کنم. این زوزه مرگ است که برای ما که اهل زندگی هستیم، شنیدنش دردناک می نماید. عمر حکومت جمهوری اسلامی به پایان رسیده است؛ این راه رفتار حاکمان و رهبران این نظام فاش کرده، نه ادعای دیگران. این راه تشریحها و نعره های حاکمان اثبات کرده که حکومت فروپاشیده است و عنقریب از هم می پاشد. در حقیقت هیچکس به اندازه خود سران جمهوری اسلامی کمر به قتل این نظام نیسته است و هیچکس به اندازه خود آنها، راه را بر مردم نگشوده است. آنها نمی خواستند چنین کنند، اما نتیجه عملشان همین است؛ مردم ما به زودی حکومتی مردمی مبتنی بر رأی مردم تشکیل خواهند داد و از این دوران سقوط سریع جمهوری اسلامی خاطره ها خواهند گفت. این را من گواهی می دهم. استخوان کوچکی که گلی استکیار را خراشید و ناتوانی اش را از درون احساس کرد و برای شما بازگو نمود. در این تردید نکنید.

ارباب پونتیلا و نوکرش فاطمی

ابراهیم نبوی

فاطمه وجبی گفت " بیانیه میرحسین موسوی، اعلام شمر بودن اوست. " این فاطمه گفت: "محسن رضایی دن کیشوت ناشنواست. " همین فاطمه رجوی اظهار داشت: " خاتمی ننگ سادات است. " در همین راستا و با توجه به اهمیت شخصیت های ادبی مانند دن کیشوت و پدرخوانده و اهمیت آثار ادبی بزرگ جهان، سعی می کنیم تا چهره های مهم تاریخ ایران را در کتابخانه جهان پیدا کنیم.

هاشمی رفسنجانی: بازم مدرسه ام دیر شد

علی لاریجانی: مردی برای همه فصول

احمدی نژاد: شوخی

فاطمه وجبی: شمسی پهلوان

غلامحسین الهام: همیشه شوهر

منوچهر متکی: مامور ما در هاوانا

سردار رادان: فرانکشتین جوان

سردار نقدی: هنگ موتورسواران

سردار فیروزآبادی: گروهبان گارسیا در جستجوی

زورو

محسن رضایی: مرد عوضی

میرحسین موسوی: مردی که از باران آمد

آیت الله جنتی: پارک ژوراسیک

جوآنفرکو و مولانا و کلهر: تختخواب سه نفره

اسفندیار رحیم مشائی: معاون کلانتر

جواد لاریجانی: لبخند ژوکوند

اسدالله بادامچیان: یک میلیون سال قبل از میلاد مسیح

حبيب الله عسگر اولادی: عمو جغد شاخدار

آیت الله نوری همدانی: روح (قسمت دوم)

حسین شریعتمداری: دانی جان ناپلئون

حسن شایانفر: مش قاسم غیاث آبادی

صادق لاریجانی: یک اتفاق ساده

عبدالله جاسبی: بازمانده

مهدی کروبی: بکه بزن

زهرا رهنورد: سیمای زنی در میان جمع

محسنی اژه ای: دراکولا

مصباح یزدی: مردی که می خواست سلطان باشد

محمد علی رامین: ضدیهودی سرگردان

صادق محصلی: حاجی جبار

سردار طائب: فتنه چکمه پوش

آیت الله علم الهدی: جیغ (قسمت سوم)

احمد خاتمی: جیغ (قسمت اول)

غلامعلی حدادعادل: ملیجک

عزت الله ضرغامی: دروغو دروغو

داوود و پروین احمدی نژاد: دام اند دامر

در خواست کمک از جامعه جهانی

علیرغم هشدار سازمان عفو بین الملل و دیگر سازمان های حقوق بشر، در روز یکشنبه 27 دسامبر 2009، مردم جهان شاهد خشونت بارترین سرکوب های خونین تظاهر کنندگان در ایران طی شش ماه گذشته بوده اند که ده ها کشته و زخمی به جای گذاشته است. اعمال اینگونه شیوه های غیرانسانی، و در پی آن دستگیری صدها نفر، نمونه ی آشکار نقض حقوق بشر در ایران است. حکومت ایران باید بی درنگ به این شیوه ها پایان دهد و حقوق مردم را محترم شمارد و کلیه دستگیر شدگان را آزاد نماید.

پیش از آنکه فجایع بزرگ تری رخ دهد، جامعه جهانی باید به یاری مردم ایران بشتابد. ما بعنوان تشکل های حقوق بشری، برای متوقف کردن سرکوب های خونین و بی رحمانه توسط حکومت ایران به یاری مردم و دول جهان نیازمندیم تا باکار برد فشارهای سیاسی و دیپلماتیک جمهوری اسلامی را وادار کنند که دست از اعمال خشونت علیه مردم خود بر دارد و به تعهدات قانونی خود عمل نماید. در همین راستا و بطور مشخص، ما از کشورهای جهان مصرانه درخواست می کنیم تا با فرا خواندن سفرای خود از ایران اعتراض خود را با خشونت های خونین جمهوری اسلامی نشان دهند. تنها فشارهای جهانی ممکن است مانع از بروز فجایع انسانی در ایران شود.

جامعه حقوق بشر ایران در جنوب کالیفرنیا
جامعه ی دفاع از حقوق بشر و دموکراسی در ایران
- سوئد

اتحادیه سراسری ایرانیان مقیم سوئد

انجمن ایرانیان هلند

پلاتفرم تشکلهای پناهندگی ایرانی در هلند

شبکه فرهنگی ایرانیان در اروپا

تلاشگران جامعه باز- آلمان

کمیته همبستگی با مادران داغدار (لندن)

مادران ایرانی هامبورگ

گروه همبستگی با مادران عزادار ایران در

شهرکلن/ آلمان

در آمریکا گفتگوی سبز ادیان گروه

همبستگی با مادران عزادار ایران، در سن

فرانسيسكو، کالیفرنیا

حامیان مادران عزادار ایران در لوس آنجلس

جامعه ایرانی برای حقوق بشر در سن حوزه

انجمن مدافع دموکراسی در لس آنجلس

وحدت برای ایران- جنوب کالیفرنیا

